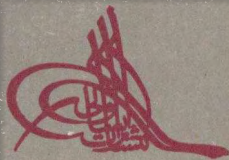


# سفرنامہ ملان کارین



تہذیب  
دکتر ولی اللہ شاہان



آثار و یادگارهای فریدون

مقاله‌ها و کتاب‌ها در زمینه تاریخ و فرهنگ ایران باستان و معاصر  
۱۳۸۰-۱۳۸۱

۲۵ نومان

۱۹۸۱۴

# سفرنامه ملان کارین

نخستین سفر و مسکن دربار

مغول

در سال ۱۲۴۵ میلادی

ترجمه

دکتر ولی الله شادان

عنوان : سفرنامہ پلان کارپن

ترجمہ : دکتروالی اللہ شادان

تیراژ : ۲۰۰۰

چاپ : تابستان ۶۳

چاپخانہ : بہار

لیٹوگرافی : بابک ۶۶۴۱۰۲

اشارات : فرہنگ سرسیاوی میدان انقلاب بازار چوک کتاب بھشن ۳۰۰۳۶۶۱

## پیشگفتار مترجم فارسی

کتاب تاریخ مغول و یاسفرنامه نخستین سفیر و اتیکان در دربار مغول که در سال ۱۲۴۷ میلادی نوشته شده بود. در همان زمان نسخه‌های خطی آن در سراسر اروپا منتشر شده بود و دویست سال پس ازین تاریخ که چاپ‌خانه اختراع و آغاز بکار کرد. در سال ۱۴۷۳ میلادی متن اصلی کتاب که بزبان لاتینی است در شهر استراسبورگت بچاپ رسیده بود. از آن پس چنانکه در دیباچه مترجم بفرانسه آمده این کتاب بارها در کشورهای اروپا باختری تجدید چاپ می‌شد. نخستین ترجمه آن در سال ۱۵۳۷ میلادی بزبان ایتالیائی بوده و پس از آن تاریخ این کتاب بهمه زبانهای اروپائی چندین بار ترجمه و چاپ گردید. آخرین ترجمه آن از زبان لاتین و چاپ آن در سال ۱۹۶۵ میلادی انجام شد که ترجمه فارسی در دست ازروی آن انجام گردید.

این استقبال بی نظیر تنها بواسطه اهمیت این کتاب است اگرچه این کتاب در سده‌های میانی نوشته شده بود ولی نویسنده آن با دید مثبت و اندیشه عقلانی همانند یک بیننده آگاه دوران نوین مطالب را چنان روشن و بزبان ساده نوشته بود که در طی هفتصد سال این کتاب همواره مورد نظر خوانندگان اروپائی واقع میشد. اطلاعات درست و جامع آن بدون استثنا مورد بهره‌برداری همه مورخین تاریخ

مغول بود چون قدیم‌ترین و اصیل‌ترین منبع و مأخذ تاریخی است. میهن ما و بویژه فرهنگ و تمدن و آثار پیشین آن‌بیش از دیگر ملل از حملات ویرانگر مغول آسیب‌دیده بود. این آسیب‌رسانی چنان سخت بوده که بسیاری از اشخاص اهل دانش و فرهنگ آن‌زمان بآینده‌ناامید و با دست کم بدبین شده بودند. واکنش‌گریزی برای نجات و یا حفظ آثار و فرهنگ پیشینیان و بالا‌اقل برای جلوگیری از فراموش شدن آن، دانشمندان آن‌زمان را واداشت که بطور بی‌سابقه‌ای بتاریخ‌نویسی بپردازند. شمار کتابهای تاریخی که پس از حمله مغول، در ایران نوشته شده بود تا آن‌زمان در فرهنگ کاملاً استثنائی می‌بود.

باری وجود همه این کتابها خوانندگان علاقمند و دوستداران تاریخ را از خواندن این کتاب بی‌نیاز نمی‌نماید و دریغ آمد که يك چنین اثر ارزنده‌ای که می‌بایستی بالطبع برای خوانندگان ایرانی بیشتر از خوانندگان اروپائی جالب توجه باشد تاکنون پس از هفتصد سال بفارسی ترجمه نشده و در دسترس فارسی‌زبانان قرار نگیرد.

برای آگاهی بیشتر و روشن شدن برخی از نکات مبهم یادآوری کوتاهی از محیط اروپای باختری آن‌زمان و کوششهای پاپ برای جلوگیری از حمله مغولان و سرانجام از وجود مسیحیت در آسیای مرکزی که در آن‌زمان در اروپا بطرز افسانه‌آمیزی در آمده بود افزون میشود.

## پیشروی مغولان و همیجان همگانی در اروپا و کوشش پاپ برای جستجوی يك اتحاد نظامی

پیشروی ترکان سلجوقی در خاور نزدیک و اعراب در آفریقای شمالی و استقرار آنها در جنوب اسپانیا، مدت زمانی اروپائیان را بر این پندار و ترس میداشت که اروپا بدست آنها اشغال و ویران خواهد گردید. ولی عدم پیشروی ملتهای اسلامی هنوز بساروپائیان آسودگی خاطر نداده بود که خبر حمله اقوام وحشی مغول بخاور اروپای باختری را در ترس فروبرد.

مغولان همچو سیلاب بی کرانی از خاور آسیا آغاز گشته و تا میانه اروپای خاوری همه جا را فرا گرفتند. چنگیز در سال ۱۲۲۰ م. بسوی روسیه جنوبی سرازیر گشته و همه سرزمین کومان ترک نشین و روسیه جنوبی را با خاک یکسان کرده و بسیاری از مردم را از دم تیغ گذرانیده بود. فرمانروایان روسی با هشتاد هزار سرباز به مدافعه پرداخته ولی در سال ۱۲۲۳ م در کنار رود «کالکا» در شمال دریای آزوف از مغولان شکست سختی خوردند. در این نبرد سه تن از شاهزادگان روسی بدست مغولان اسیر شده بودند.

مغولان پس از گردن زدن، اجساد آنها را آب پز و خوراک جشن پیروزی خود نمودند. پس از این پیروزی مغولان موقتاً به آسیای میانه باز گشتند. چنگیز در سال ۱۳۲۷ م در گذشت و «اگودای» جانشین وی گردید و در سال ۱۲۳۴ م تسخیر چین

شمالی را بانجام رسانیده بود.

در طی چند سال اروپا توانست نفس راحتی بکشد. ولی این آسایش دیری نپائید و در سال ۱۲۳۵ مغولان بسر فرماندهی باتونزه چنگیز، به روسیه میانه حمله ور شدند و ساکنین آنجا بسر نوشت کشتار گروهی دچار شدند. شهرهای «ری یازان» Riazan و ولادیمیر Wladimir بدست مغولان افتاد. شهر کی‌یف بسختی آسیب دید. آنجا مغولان برای ادامه کشتار رهسپار لهستان شدند. شعار چنگیز «رحم کار اشخاص سست و بسی اراده بوده و تنها مردگانند که بی خطر می‌باشند» پیوسته دستور کار مغولان در جنگ می‌بود. همه اسیران کشتار گروهی میشدند، زنان را پس از تجاوز سر می‌بریدند، شهرها را آتش زده و ویران میکردند، چارپایان را نابود می‌نمودند.

با رسیدن این چنین خبرهایی ترس شدیدی ملتهای اروپای باختری را فرا میگرفت. آنها مغولان را با جوج و مأجوج پنداشته و بر این اندیشه بودند که شیطان پشت و پناه آنان می‌باشد. چنگیز را انتقام خدا و سزای گناهان می‌پنداشتند. بویژه زمانی خبر میرسید که ساکنین شهرها بدون هیچ دفاعی از خود به بیرون شهر رفته و برای کشتار گروهی خود را تسلیم مغولان میکنند و صحنه‌هایی از کشتار را تعریف میکردند که قربانیان از دستور جلادان خود اطاعت نموده و با لرز از ترس، صف کشیده و در انتظار مرگ از جای خود تکمان نمی‌خورند. یکی از وسائل مؤثر مغولان در جنگ همین بی‌رحمی و وحشیانه آنان بود. زندگی انسان برای آنان کوچکترین ارزشی نداشت سوگند و عهد و وفا باسانی لگدمال میشد، جوانمردی و بزرگ منشی، نزد آنان کاملاً نا آشنا می‌بود.

در محاصره شهرها و قلعه‌ها، مغولان روش پیشرفته‌ای داشتند، و آن بکار بردن دستگاہهای نیزه‌پران، پرتاب ذغال داغ بر روی مدافعان شهر و از همه مهمتر بکار بردن باروت برای ویران کردن دیوار شهرها و قلعه‌ها بود. شاید خود مغولان باروت را نمی‌ساختند ولی در آن زمان در چین باروت از مدت‌ها پیش اختراع شده بود و



برای آتش‌بازی بکارمیرفت. بی‌گمان مغولان باروت را از چین می‌آوردند. از ویژه‌گی‌های مغولان در جنگ، جنبش و تحرك بی‌مانند آنها بود. گرچه نفرات آنها کم بود ولی در عوض هر مغول دست‌کم، دو یا سه و گاهی چهار اسب داشت. اسبان آنها کوتاه اندام ولی پرسرعت و مقاومت آنها در برابر خستگی و کم‌خوراکی بی‌مانند بود. مغولان با اسبان خود می‌توانستند مسافت‌های بسیار بزرگی را در کوچکترین زمان طی نمایند. آنها با شتاب زیاد گردهم‌شده و درجائی که کمتر احتمال حمله میرفت، ناگهان یورش می‌بردند. انضباط در میان آنها چنان سخت و مرتب بود که کوچکترین نافرمانی و یسایر انجامی در فرمان محکوم بمرگ بود.

در همه روسیه، تنها شهر و ناحیه نووگورود Nevgorod بود که توانسته بود حمله‌های پی‌درپی مغول را دفع نماید.

پس از مرگ چنگیز مغولان بسر فرماندهی پایداس Paidas به سرزمین سیلزی در اروپای خاوری حمله بردند. فرمانروای سیلزی تنها با سی‌هزار سرباز آلمانی و لهستانی در برابر او پایداری میکرد ولی در اثر زیادی نفرات مغولان، سرانجام در نبرد Liegnitz که در ۹ آوریل ۱۲۴۱ بود دودك هانريك دویم و هم‌زمان دلیر او شکست خوردند. در همان زمان مغولان به هنگری یورش برده و پادشاه آنجا وادار به فرار شده بود و در مدت یکسال و نیم مغولان سراسر کشور هنگری را ویران کردند. سرزمین‌های بوهم و موراوی دچار همان سرنوشت شده بودند باری در يك چنین محیط و اوضاع و احوال بود که فردريك دوم به همه پادشاهان و فرمانروایان اروپا اعلام خطر نموده و آنها را به اتحاد و یگانگی فراخوانده بود که با مغولان جبهه یگانه‌ای برپا نمایند و مغولان را بسرزمین خود، یعنی دوزخ برانند. فراخوانی فردريك حتی به پادشاه کشور دوردست نروژ هم رسیده بود. پاپ اعظم هم پشتیبانی کامل خود را اعلام کرده و همه را تشویق به یگانگی میکرد. در سال ۱۲۴۱ م امپراتور مغول، اوگودای در گذشت و همه شاهزادگان مغول

برای گزینش امپراتور نوین بسوی قره‌قروم رهسپار شدند. در سال ۱۲۴۲ در اثر مقاومت سخت اهالی هنگری و بوهم و موراوی مغولان صلاح را در این دیدند که آنجا را رها نموده و به سرزمین‌های آسیائی برگردند. پس از مرگ او گودای فرزندش کویوک بامپراتوری برگزیده شد. خوشبختانه برای اروپا، کویوک بیشتر متوجه آسیای خاوری شد. پس از او منگو امپراتور گردید و او تبت را فتح نمود و برادر خود قوییلای رابفرمانروائی چین فرستاد و قوییلای بود که تونکن و کوشن-شین (هند و چین کنونی) را ضمیمه امپراتوری خود ساخته بود. از آن تاریخ پس‌نشین مغولان و رهائی اروپا انجام شده بود و اروپا می‌توانست آسوده بماند.

پاپ اعظم که خود را سرپرست همه پادشاهان و مردم عیسوی می‌دانست. آسوده‌خاطر نبود و پیوسته در اندیشه آینده و احتمال حمله از سوی مغولان می‌بود. در آن زمان در اثر قطع رابطه‌های بازرگانی با آسیای میانه و چین کمتر کسی بود که از اوضاع سیاسی و اجتماعی و جغرافیائی مغولستان آگاهی داشته باشد. لذا پاپ برای هر گونه تصمیمی نیازمند آگاهی‌های لازم می‌بود و از اینرو شخص سزاواری را به سفارت برگزید که بتواند با فراست آگاهی‌های سیاسی و جغرافیائی و نظامی را بدست آورد و دیگر اینکه از تندرستی جسمی برخوردار بوده و بتواند از سختی‌ها و از ناهمواری‌های مسافرت دور و دراز بخوبی برآید.

پاپ بجز این، اندیشه‌های دیگری در سر داشت و آن جستجوی اتحاد نظامی و دعوت مغولان به دین عیسوی می‌بود.

درباره دین عیسوی در میان مغولان و جستجوی پاپ برای اتحاد با آنان باید توضیحاتی چند افزود.

از سده‌های چهارم و پنجم میلادی در دین عیسوی انشعاباتی پدید آمده بود، مهمترین آنها تقسیم شدن کلیسای عیسوی بدو مذهب بود که یکی کاتولیک با کلیسیا روم و دیگری ارتودوکس که کلیسای قسطنطنیه است. در خود مذهب ارتودوکس

انشعاباتی پدیدار شده بود که مذهب‌های مارونیت و یعقوبی و نسطوری می‌باشند. پیروان این مذهب‌ها گرچه زیاد نبودند ولی بسیار فعال بوده، بویژه مذهب نسطوری نقش بزرگی در تاریخ آسیای میانه و خاورمیانه انجام می‌داد.

نسطوریها برای فرار از تعقیب کلیسای قسطنطنیه در زمان ساسانیان بایران پناهنده شده بودند و تا آسیای میانه یعنی مرز چین پراکنده شده و بسیاری از مردم را بمذهب خود فرا خوانده بودند. در سده هفده میلادی در شهر «سیان» در چین اسنادی بدست آمده بود که مورخ ۷۸۱ میلادی بوده و بزبانهای چینی و سریانی است. این اسناد کتبی یسادی آوری می‌نماید که تبلیغات مذهب نسطوری در چین از سال ۶۳۶ میلادی آغاز گشته و تا آن زمان ادامه داشت. در نیمه نخست سده ۱۹ م در درتیان‌شان مرکزی (مرز چین و سیبری کنونی) سنگ‌گورهای زیادی کشف شده بود که بزبانهای سریانی و ترکی محلی بر آنها نوشته شده است.

با اطمینان کامل میتوان گفت که در سده ۱۳ م مذهب نسطوری در میان دو قبیله مغولی آسیای میانی یعنی قبیله نایمان در باختر مغولستان و کرائیت در خاور آن بسیار رواج داشت.

دین عیسوی بجز در آسیای مرکزی در مصر و بویژه در حبشه و جنوب هند پیروان زیادی داشت که بیشتر آنها بمذهب یعقوبی بودند.

میان این عیسویان خاور نزدیک و میانه با آسیای مرکزی همواره روابط بازرگانی زیادی می‌بود. مارکو پولو جهانگرد نامدار و نیزی در سفرنامه خود از برخورد با آنها چندین بار یادآوری کرده است.

از همان سده یازده میلادی اروپائیان از وجود این عیسویان در آسیای مرکزی و در حبشه و هند کم و بیش آگاه بودند. در سده دوازده میلادی پس از شکست صلیبیون بدست مسلمانان، در اروپای باختری افسانه وجود یک کشور عیسوی با پادشاهی بنام «شاه ژان کشیش روز بروز شایعه بیشتری می‌یافت. ولی بطور دقیق جای این کشور را با چنین پادشاهی کسی نمیتوانست تعیین نماید. وجود آنرا گاهی در آسیای مرکزی

و گاهی در حبه و حتی در هند تصور میکردند. رواج این افسانه‌ها باعث گردید که در سده ۱۳، ۱۴ میلادی گروه‌بادی از مبلغین دینی عیسوی برای جستجوی آن راهی این کشورها کردند. حتی در سده ۱۵ میلادی در اکتشافات جغرافیائی دریا نوردان پرتغالی، این افسانه نقش محرک بزرگی داشت.

منشاء و آغاز این افسانه که اروپائیان را بخود جلب میکرد چنین بود: که در سال ۱۱۴۱ م. لشکریان ترك مسلمان سلجوقی در شمال سمرقند از قبیله قره‌ختائی شکست سختی خورده بودند. این قره‌ختایان گویا از جنوب منچوری برخاسته بودند و زبان آنها نزدیک به زبان اقوام «تونگوز» می‌بود. آنها میان سده‌های هفتم و دهم میلادی در آسیای خاوری برای خود دولتی برپا نموده بودند.

در نیمه دوم سده دهم میلادی که تاریخ نویسان چینی آنانرا «لی یاو» می‌نامیدند همه منچوری و شمال چین تارود «بانته» و دشت‌های مغولستان سرزمین آنان گردید. در آغاز سده ۱۲ م دولت «لی یاو» از چین شکست سختی خورده بود. پس از این شکست اقوام قره‌ختای بسوی باختر رفته و در نواحی میان آلتای مغولستان کوه‌های «آلتین داغ» که «تیان‌شان» باختری و دشت‌های «بالخاش و حوضه رودهای «چو» و «سیردریا» پیشرفتند. در سال ۱۱۴۱ ترکان سلجوقی را شکست داده و سرزمین خود را تا آمو دریا توسعه داده بودند. در نتیجه در میانه سده ۱۲ م در آسیای مرکزی و باختر آسیای میانه، دولت نوینی با سرزمین بسیار پهناوری بنام قره‌ختای پدیدار گشت.

قره‌ختایان بی‌گمان مسلمان نبودند و هنوز هم ثابت نشد که همه آنها عیسوی باشند ولی در هر صورت در میان آنها عیسویان زیادی زندگی میکردند.

در میانه سده دوازدهم میلادی عیسویان آسیای مرکزی قره‌ختایان را با اقوام کرائیت که عیسوی بودند با هم دیگر اشتباه می‌نمودند و پیروزی قره‌ختایان بر ترکان مسلمان باعث گردید که افسانه «شاه ژان کشیش در میان این عیسویان آسیای مرکزی پدیدار شد.

نخستین تاریخ نویس اروپائی که از او یاد می‌نماید يك کشیش آلمانی اهل باویر بنام «اتون فریزن‌گن» است که در یادداشت‌های خود می‌افزاید که ژان پس از پیروزی بر مسلمین از آسیای مرکزی بسوی باختر رفته تا بدولت عیسوی اورشلیم که در زمان صلیبیون برپا شده بود کمک برساند. وی تارود دجله پیشرفته بود ولی بعلت نداشتن کشتی برای گذر از دجله، وادار به برگشت شد. تاکنون معلوم نگشت که این داستانسرائی را خود کشیش آلمانی جعل نموده و یا اینکه نقل قول نموده بود. این واقعه تاریخی که بافسانه تبدیل شده بود، با روپای باختری رسیده ولی مدت چند دهه‌ای بازتابی نداشت. از ربع دوم سده ۱۳ م. بویژه پس از حمله مغول باسیای مرکزی و شکست دولت‌های اسلامی در اروپای باختری چنین شایعه شده بود که برخی از خان‌های مغول عیسوی بوزه و آمادگی زیادی برای کمک به عیسویان دارند. در ربع اول سده ۱۳ م. قبیله نایمان بسرفرماندهی شخصی بنام «کوش لوک‌خان» که از عیسویان نسطوری می‌بود، بخش بزرگی از سرزمین ترکستان را که در دست قره ختایان بود، تصرف نمود. سرزمین‌های نزدیک سیردریا که بدست کوش لوک‌خان افتاده بود مورد ادعای خوارزمشاه می‌بود و کوش لوک‌خان بنا بر گفته رشیدالدین فضل‌الله تاریخ نویس نامدار، از آنجا بسوی ختن رفته و آن سرزمین را بتصرف آورده بود و برای رواج و توسعه مذهب نسطوری کوش زیادی نمود.

از این اوضاع آسیای مرکزی دز سال ۱۲۲۱، کشیش فرانسوی بنام «ژان دووی تری» که سپس کاردینال گردید و در آن زمان ساکن خاور نزدیک بوده و هم اوست که تاریخ اورشلیم را نوشته بود، در وقایع نگاری خود آورده بود. ضمناً وی در وقایع نگاری خود کوش لوک‌خان را بنام «شاه داوید» یادآوری می‌نمود. ولی اینرا نباید فراموش نمود که رشیدالدین فضل‌الله یادآوری نموده بود که کوش لوک‌نام خاص نبوده بلکه میان قبیله نایمان بجای لقب خان بکار میرفت و معنای آن «نیرومند-فرمانروا» می‌باشد. بارتولد خاورشناس نامدار بر این گمان است که داوید نام عیسوی اومی بود.

باری این آگاهیها بارو پا رسید و افسانه شاه داوید بافسانه شاه ژان افسزوده گردید و چه بسا که باهمدیگر اشتباه میشد. اروپائیان از این جریان آگاه نبودند که کوش لوک خان پس از چندی از چنگیز شکست خورده بود. ولی خبر شکست خو از زمشاه بدست مغولان به اروپا رسید و در اروپا گمان بر این بود که خو از زمشاه بدست «شاه ژان کشیش» و یا شاه داوید شکست خورده است.

در میان قبایلی که با چنگیز همدست شده بودند، چنانکه دیدیم قبایل عیسوی هم وجود داشت، حتی در خود خاندان چنگیز و جانشینان وی برخی از آنان عیسوی می بودند. مثلاً یکی از عروسهای چنگیز، زن تولو، بنام «سور کولک تانی بیگی» از عیسویان نسطوری می بود. این زن پرنفوذ تولو مادر منگو و گوبیلای می بود. مار کوپولو در سفرنامه خود نیز از وی یاد می کند. این زن از قبیله کرائیت بوده و برادر زاده همان باصطلاح شاه ژان کشیش و یا سر فرمانده قبیله بود. فرزند سوم سور کولک تانی بیگی، هلاکو (بقول مار کوپولو: آلاو) بود. خود هلاکو عیسوی نبود ولی زن اصلی و متنفذترین آنها بنام «دوکوز خاتون» نوه همان سر فرمانده کرائیت. عیسوی نسطوری می بود.

بنا بگفته رشیدالدین فضل الله دو کوز خاتون پرنفوذترین زن هلاکو بوده و بسیار مورد احترام می بود. این زن بزرگترین حامی و پشتیبان عیسویان می بود. در نتیجه خود هلاکو پشتیبان عیسویان گشته و در بسیاری از نقاط برای آنها کلیسیا می ساخت و آنها در دربار او ارج زیادی داشتند.

در نتیجه: در محیط نیمه تاریک اروپای سده های میانی که روابط بازرگانی و سیاسی آن با همه جهان قطع بوده و اروپائیان در چهار دیواری خود زندگی میکردند، خبرهای وحشت انگیز حمله مغولان بویژه به اروپای خاوری همچنان و اضطراب بی مانندی بوجود آورده بود، پاپ اعظم با مسئولیتی که داشت در صدد چاره اندیشی برآمده و تنها در جستجوی اتحاد میان اروپائیان نبود، چون اروپای آن زمان بسیار کم جمعیت بوده و نمی توانست سپاه بزرگی را تجهیز نماید، لذا در

جستجوی يك متحد نظامی برآمده بود. از چندی پیش، شایعات و آگاهیهای افسانه آمیزی از وجود يك کشور نیرومند عیسوی در مرکز آسیا و یادرجای دیگر که کسی نمی توانست بدرستی جای آنرا تعیین نماید، در اروپا پیچیده شده بود. پس برای بدست آوردن آگاهی درست، پاپ تصمیم گرفته بود که سفیری با سیای مرکزی و دربار مغول بفرستد.

این نخستین سفیر وحتى جهانگرد اروپائیت که در سده های میانی يك چنین مأموریتی یافته بود. پلان کارپن در این سفارت موفقیت سیاسی بدست نیاورد، بدین معنا که با وجود آزادی دینی و تحمل زیاد مغولان در برابر ادیان گوناگون، آنها آمادگی پذیرفتن دین عیسوی را بدانگونه که اروپائیان تصور میکردند نداشتند. دیگر آنکه متحد نظامی هم برای اروپائیان پیدا نشده بود. چون شاه ژان کشیش در واقع افسانه ای تحریف شده از يك واقعه ای گذشته بیش نبود و اقوام کرائیت و نایمان با وجود شیوع دین عیسوی در میان آنها، دیگر استقلال شخصی نداشته بلکه در میان همه لشکریان مغول پراکنده شده بودند.

اما مأموریت دیگر پلان کارپن، یعنی اکتشافات جغرافیائی و پژوهش های اجتماعی و آگاهی از نیروی جنگی مغولان به بهترین طرز، البته برای آن زمان انجام شده بود و وی نخستین اروپائی بود که توانسته بود تا مرکز مغولستان رفته و از وضع جغرافیائی و اجتماعی آنجا آگاه گردد.

پرسش دیگر اینست که گزارشات پلان کارپن آنطوریکه باید مقامات بزرگ اروپائی را قانع نکرد و چند سال پس از وی سفیر دیگری در سال ۱۲۵۲ بنام «گیوم روبروکی» با همان مأموریت بمغولستان فرستاده شد. چندی نگذشت که آوازه این مأموریت ها در اروپای باختری بسیاری را برای این مسافرت دور دراز تشویق نموده بود و یکی از آنها مارکو پولو تاجر ونیزی بود که برای هدف های بازرگانی با برادر خود راهی آنجا شده بود. پس از مارکو پولو، این بار راه برای بسیاری از مبلغین عیسوی هموار گردید و شمار زیادی از آنها راه اورادنبال گرفتند.

باری گرچه اروپا در آنزمان ازین سفرنا نتیجهی فوری دریافت نکرده بود ولی این سفرنا برای نسل آینده بهترین مشوق و راهنما بوده و نسلهای آینده در دنبالروی آنها توانستند همه نقاط جهان را بدون استثنا کشف نموده و بهره برداری مادی بنمایند .



## پیشگفتار مترجمین بفرانسه

سفرنامه‌هایی که میان سده ۱۳ و ۱۵ میلادی نوشته شده بود بیشتر آنها بزبان لاتینی است. از همینروست که برای ترجمه درست آنها نیاز بدو شرط است که به بندرت در يك شخصی دیده میشوند. نخست. دانستن کامل زبان لاتن سده‌های میانی است و دیگر، دانستن تاریخ و زبانهای کشوری که سفرنامه نویس از آن دیدن نموده بود. هر سفرنامه‌نویس بطرز کم و بیش نادرستی نامهای اشخاص و یا شهرها و آبادیها و نام گیاهان و حیواناتی را که در هنگام مسافرت خود شنیده بود نوشته است متن کتاب Ystoria Mongalorum شامل همین احوال می‌باشد، پس ما و دم بکت Dom Becquet تصمیم براین گرفتیم که يك ترجمه باشرح و تعلیقات بر همه نامها انجام دهیم. هر يك از ما، در این راه بدشواریهایی برخورد نموده بود: متن پلان‌کارین گاهی بسیار مبهم می‌باشد، بویژه، هر گاه که نویسنده نام و اصطلاح لازم را برای وصف و شرح مشاهدات خود پیدا نمی‌کرد. آوا نویسی بسیاری از نامهای خاوری نادرست و درهم می‌باشند و آن شاید در اثر اشتباه نویسی نسخه‌نویسان و ناشرین آن باشد. گرچه آنها لاتن‌دانان خوبی بوده‌اند ولی از زبانهای خاوری نا آگاه می‌بوده‌اند. همه این نارسائیهادر چاپ این کتاب که بوسیله Van den Wyngaert انجام شده دیده میشوند.

برای برطرف نمودن این نارسائیه‌ها. دم بکت در ترجمه بسیاری از عبارات نارسا و مبهم، متن لاتینی را پس از مشورت طولانی و باستناد آگاهی ما از تاریخ و آداب و رسوم مغولان انجام داده است. وظیفه خودم روشن نمودن نامهای گوناگونی است که پدر و اندن ویتگارت آنها را بدرستی آوا نویسی ننموده بود. برای این کار ما همواره روش پلیو Pelliot چین شناس نامدار فرانسوی که در نیمه نخست سده بیستم بود. بکار بردیم تا تلفظ نامها به بهترین طرز انجام شوند.

لوئی هامبیس

## دیباچه مترجمین بفرانسسه.

### پلان کارپن و کتاب او

ژان دو پلان کارپن در پایان سده ۱۳ م در پروز بدنیا آمده بود و در سال ۱۲۲۱ م توسط سن فرانسوا داسیز بآلمان فرستاده شده بود و تا سال ۱۲۳۹ بسمت وزیر استان ساکس منسوب بود و سپس با همین سمت مدت سه سال در اسپانیا خدمت نمود. در سال ۱۲۴۵ پاپ اینوسان چهارم Innocent IV پیرو تصمیمات مجمع مشاوره دینی لیون. او را بسفارت در دربار مغولستان برگزید.

پلان کارپن روز ۱۶ آوریل همان سال از لیون حرکت کرده و پس از رسیدن به شهر برسلو Breslou، برادر بنوا لهستانی Fere Benoit de Pologne را برای راهنمایی و ترجمه همراه خود برد. هر دو آنها خود را بشهر کی یف رسانده بودند. از آنجا روز سیم فوریه ۱۲۴۶ بسوی اردوی باتو که در کنار رود وانگا بود. براه افتادند. روز ۴ آوریل همان سال بآنجا رسیدند. با توخان آنها را به قره قروم فرستاده بود و آنها توانستند در تاج گذاری خان بزرگ «گیوک» که در تاریخ ۲۴ اوت همان سال انجام میشد. حضور یابند. پس از انجام وظیفه خود، هر دو در ۱۳ نوامبر همان سال بسوی اردوی باتو خان براه افتادند و در تاریخ ۹ ۱۲۴۷م باردوی باتو رسیدند.

سپس راهی شهر کی یف شده و در آنجا برای اتحاد سلسله مراتب کلیسایی محل با کلیسیا رم بمذاکره پرداختند. بازگشت آنها از راه اهستان و بوهم و آلمان و بلژیک و شامپان بود. آنها در نوامبر ۱۲۴۷ به شهر لیون بازگشتند.

ژان دو پلان کارپن باردیگر بعنوان سفیر و اتیکان در دربار پادشاه فرانسهن لوئی نامیده شده بود. او در سال ۱۲۵۲ در پست اسقفی شهر آنتی واری Antivari واقع در دالماس در گذشت.

پلان کارپن بجز این سفرنامه که بنام Ystoria Mongalorum نامیده شده کتاب دیگر ننوشته بود. هدف رسمی سفارت وی این بود که پادشاهان مغولی را بدین عیسوی دعوت نموده و با آنها پیمان صلح ببندد، ولی این مقصود بدست نیامده بود. دیگر آنکه سفیر پاپ می بایست اطلاعات زیادی در باره نیروی نظامی مغول بدست آورده و از برنامه جنگی و یورش بر باختر عیسوی نشین آگاه گردد. این وظیفه را پلان کارپن بمراتب بهتر انجام داده بود.

برادر پلان کارپن مرد نیرومند و مردم شناس بود. وی توانسته بود مشاهدات شخصی خود را با اطلاعات لازم از عیسویانی که در مسافرت برخورد می نمود تکمیل نماید. از آغاز بازگشت او با اروپا کنجکاوای مردم سخت برانگیخته شده بود. او گزارش بسیار روشنی از خطر حمله مغول بر کشورهای عیسوی نوشته و آنرا منتشر نموده بود.

نویسنده کتاب، پس از شرحی از کشور و مردم و آداب و رسوم آنجا بیان میکند که مغولان چگونه توانسته بودند مردم را بزور اسلحه و فریبکاری به بردگی بیاورند. و دلایل زیادی آورد که مغولان پیوسته در صدد ادامه جنگ می باشند. برای دفاع از کشورهای عیسوی، پادشاهان اروپا را تشویق به اتحاد می نماید و روش جنگی مغولان را با دقت شرح داده و بکار بردن آنها نشان میدهد. پس ز تدوین کتاب، پلان کارپن بخشی بآن افزوده و آن برای دلالت سفر خود بود که در آن مراحل مسافرت و نام کسانی را که با آنها برخورد نموده بود گواهی می آورد.

در حقیقت هدف پیوسته وی جستجو و ازدیاد تجربه‌های شخصی است و اطلاعاتی را که بنظر وی شگفت آور و دور از حقیقت می بود ، همواره با جمله «میگویند» آغاز میکردند. این کتاب با وجود پاره‌ای از افسانه‌ها که در آن زمان بر سر زبانها بود و مانند (مردم با سرسنگ و دیگر) نخستین کتابی است در باره مغولان که از لحاظ دقت و راستگویی تا مدت زمان درازی بی همتا می بود.

جای شگفتی است که رهبان فرقه فرانسیسکن Franciscaian که پس از تأسیس این فرقه از نخستین رهبانان بود ، همانند دیگر مبلغین عیسوی هیچگاه در اندیشه رستگاری روان مغولان در آن جهان نبوده، بلکه برعکس با روحیه و اندیشه يك سفیر فوق العاده، با بخطر انداختن زندگی خود، تنها درین اندیشه بود که اطلاعات مردم شناسی و نظامی دست اول را بدست آورد.

او گروهها و آئین دینی مغولان را بخوبی مشاهده نمود و بدون نتیجه گیریهای از اصول عقاید ( dogme ) آن که برای خواننده زیادی و نابجاست ، شرح میدهد کردارهای پسندیده و ناپسند آنان را با حقیقت بینی رده بندی نموده. ولی داوری از ارزشهای اجتماعی او بسیار کوتاه می باشد.

این را باید گوشزد نمود که پلان کارپن از خود و از رنجهایی را که در راه کشیده بود چیزی ننوشت مگر بطور اشاره و برای اثبات اضافی و آنهم در بخش پایانی کتاب. پلان کارپن انتظارهای بی جا و واهی از سوی مغولان نداشت و هدف و مقاصد مغولان را به عیسویان گوشزد نموده و توصیه می کند که روش های وحشیانه مغولان. مانند کشتار گروهی اسیران را نباید پیش گرفت.

سبک نوشتن چنان است که بر نامه را بروشنی نشان میدهد و این سبک نویسنده ایست که عادت به کارهای اجتماعی داشته و هدف او تنها آگاه نمودن و متقاعد کردن می باشد. در سر آغاز هر بخش. کوتاه شده مطالب را آورده و محتویات را سپس تفصیل می نماید. نویسنده. بندرت جمله‌ای از کتاب مقدس و یا از یساد آوری های سکولاستیکمی ایزی دور دو سوئل که حاوی کلمات قصار و نصایح می باشد، می آورد.

عبارات او بسیار ساده و موجز می‌باشند، شاید از اینروست که توصیف‌های عینی او در بسیاری از موارد مبهم می‌باشند: مانند وصف آرایش موهای زنان مغول‌ای و زره جنگ‌جویان و گاهی ابهام در اینست که آیا سخن از مغولان بوده و یا دشمنان آنهاست!

## منابع اطلاعات

پلان کاربن، بطرز آشکاری منابع اطلاعاتی خود را برای نوشتن کتاب نشان نمی‌دهد. ما باید محیط بدست آوری اطلاعات او را جستجو نمائیم. گزارش او مبنی بر مشاهدات شخصی و اطلاعاتی از عیسویانی است که در راه با آنها برخورد داشته و آشنا شده بودند، چنانکه خود او آنرا میگوید. برخی از مطالب بما نشان میدهند که در هنگام اقامت در شهر کی‌یف و قره‌قروم، اطلاعات زیادی درباره مغولان بدست آورده بود که توانست با آنها بطور دقیقی آئین آنها را بنویسد. باری در طی اقامت خود، اطلاعاتی بدست آورده و خود چنین می‌نویسد (بخش ۹-۲): شاهزاده واسیلی دوک روسیه، اطلاعات زیادی درباره تاتارها بماداده. کمی دورتر (۹-۵): هنگام رسیدن به کی‌یف، درباره مسافرت خود با سرهزارگان و بزرگان آنجا مشورت نمودیم. در واقع پلان کاربن برای سفر دور دست خود و رفتار مغولان با مسافری و درباره بسیاری از شاهزادگان مغولی که میان رود دنیپر تا پایتخت مغولستان پخش می‌بودند و درباره مردمی که در زیر فرمان آنها بودند، اطلاعات زیادی بدست آورده بود.

در مدت دراز اقامت خود، در قره‌قروم نیز آگاهیهای زیادی بدست آورده بود در (بخش ۹-۳۹) چنین میگوید: ما با بسیاری از روتن‌ها (روس‌ها) و مجارها

که زبان لاتین و فرانسه را میدانستند برخوردار نمودیم و هم چنین کشیشان روسی که در مغولستان ماندگار بوده و برخی از آنها مدت سی سال بود که در آنجا زندگی میکردند و زبان و تاریخ آنها را بخوبی میدانستند، ما توانستیم معلومات لازم را از آنها دریافت نماییم. خود آنها همه چیزها را برای ما تعریف میکردند و گاهی هم نیاز به پرسیدن ما نبود چون آنها هدف ما را حدس میزدند. دلیل دیگر آن اینست که (در بخش ۵-۱۳) پلان کارپن از سرزمین سگها گفته گو میکند و بگفته کشیشان روسی و درباریان امپراطور استناد میکند و در بخش ۵-۱۵ میگوید همانطور که در آنجا در (قره قروم) بما گفته اند. در کوههای کاسپیا مردمی در زیرزمین زندگی میکنند. و یا هنگامیکه (در بخش ۵-۳۳) از سیکلوپدها سخن میگوید به گفته کشیشان روسی استناد می نماید. پس چنین میتوان نتیجه گرفت که پلان کارپن اطلاعات خود را از يك محیط «باختری» ساکن مغولستان، یعنی اشخاصی که اصل آنها سلاو و ترك بود بدست می آورد. بجز زبانهای سلاو، در سرزمینهای اروپائی زیر فرمان مغول، زبانهای ترکی و بویژه زبان کومان در پیرامون شاهزادگان مغولی زیاد گفته گو میشد. هم چنین اینها بودند که با گذشت زمان با مغولان امپراتوری اردوطلائی و دولتهای آسیای مرکزی را تشکیل دادند. در سیبری باختری و جنوبی و در باختر مغولستان گروه بسیاری از مردم آن ترك زبان گردیدند.

دلیل این نتیجه گیری با صورت آوا نویسی نامهایی است که پلان کارپن در متن کتاب خود آورده چون آوا نویسی برخی از آنها مغولی و برخی دیگر، پیدا است که از زبان اشخاصی است که بزبانهای سلاو گفته گو میکنند و برخی دیگر از ترك زبانان شنیده شده بود. مثلا آوا نویسی نام «منگو» امپراتور مغول تلفظ ترکی است چون تلفظ مغولی آن موننگکا Mongka می باشد. پس در این باره منبع اطلاعات او از ترك زبانان بوده است. دیگر آنکه مامور دریافت مالیات را بنام مغولی آن که داروغه یا داروغه چی است، نیاورد. بلکه نام ترکی آنرا که بسقاق Basqaq است بصورت Bascae آوا نویسی نموده بود. مثال دیگر نامهای Tossu و Tossucan و



Tuhatemyr یا Tuhatemyr و Sibban و Syban است که نشان میدهد که منبع اطلاعات او ترکیهای باختری بودند و بعبارت بهتر آنها را از کومان‌ها شنیده بود. مثال دیگر نام Temer است که نام یکی از مأموران کومان می‌باشد. ولی برعکس آوانویسی نام اردوی امپراتور که در نزدیکیهای قره‌قروم بود بصورت Syroordu و Siraorda است که آوا نویسی تلفظ مغولسی می‌باشد. Shara Shira sira یعنی زرد و Orda Ordo : اردو.

از سوی دیگر آوانویسی برخی از نامها نشان میدهد که پلان‌کارپن آنها را از سلاو زبانان گرفته بود. مانند dochori که تلفظ روسی آن dkhori (نام جانوری با پوست بهادار) است. دیگر واژه tumen که راهنمایان روس آنرا بطور اشتباه برای پلان‌کارپن ترجمه نموده بودند. هم‌چنین تلفظ نام مغولی باتو است که بروسی Bati است، چون تاریخ نویسان روس آنرا بدین صورت آوا نویسی نموده بودند. دیگر ضبط واژه مسلمان که تاریخ نویسان روس آنرا بصورت Busurman می‌نوشتند و پلان‌کارپن همین تلفظ را بصورت Bisermini نوشته بود. دیگر آنکه پلان‌کارپن گرجیان را بصورت Obesi نوشته بود و این ضبط روسی Obezi است که روسها، اهالی آنجا را چنین می‌نامیدند. و یا مثلاً پلان‌کارپن ترکان باختری را بنام Torci نوشته بود و این هم تلفظ Tork است که تاریخ نویسان روسی ترکان «غز» و «اوغز» را بدین صورت آوا نویسی میکردند.

بیشتر نامهای اشخاص و قبیلها و محلها را بطور درستی آوانویسی شده است میان آنها نامهای سلاو در حدود ده تا بیشتر نبوده ولی نامهای ترك مغولی بمراتب بیشتر می‌باشند. نامهای محل‌های میان اورال و دریاچه بالکاش مانند بارچین Barchin، ینی‌کنت Ianikint یا Jankine، اورپار و Omyl. بجز Orpar موقعیت آنها شناخته شده است. منتها شناختن برخی از نامهای قبائل دشواری ایجاد کرده است مانند کومیچی Comici و کاسی Cassi و Cathi و Kangit و Kanana. و Karanit

نامهای اشخاص بجز نام بازرگانان و کارمندان دون پایه، همگی شناخته شده است. و هم چنین نام شاهزادگان روسی، بجز سانتوپولک و رومن و اولاهها، که می باید در بایگانی های تاریخی روس جستجو گردد، همگی از لحاظ تاریخی آشنا می باشند.

اگر نامهای اشخاص و محل های یاد شده در کتاب روشن شده است ولی برخی از رویدادهای تاریخی که پلان کارپن بازگو کرده بود برای ما پرسشهایی پیش می آورد مثلا سفر یاروسلاو با پسران خود به مغولستان آنگونه که در این کتاب آمده با تاریخ نویسی روسها، زیاد برابری ندارد، برای روشن نمودن آن نیاز به کار پژوهشی انتقادی است که پاره ای از نابرابری ظاهری را برطرف نماید. دیگر شرحی است که پلان کارپن از جنگهای چنگیز خان نقل قول نموده و بویژه از مشاهدات خود در قره قروم و یا اقامت وی در اروپای خاوری بیان کرده که نیازمند به پژوهشهای زیادی می باشد.

### نسخه های خطی

نخستین نسخه خطی منتشر شده کتاب *ystoria Mongalorum* در کتابخانه بودلیان اکسفورد. شماره ۱ سده ۱۴ نگهداری شده و از آن پنج نسخه خطی بهمان تاریخ در کتابخانه های ملی پاریس و وین و لندن و تورن وجود دارد. انتشار دوم، که نخستین آنها در کتابخانه کامبریج در *Christi College Corpus* بشماره ۱۸۱ (سده ۱۳ یا ۱۴) است و از روی آن نسخه لیدن در هلند (سده ۱۴) نوشته شده بود. متن این نسخه ها از نسخه های *Speculum Historiale* سده ۱۳ و نساندوبووه و از نسخه اوترشت (هلند) و *Woltenbuttell* در ستر می باشند.

## چاپ‌های کتاب

نخستین چاپ این کتاب در مجموعه «آئینه تاریخ» Historiale Speculum ونسان دو بووه Vincent de Beauvais در شهر استراسبورگ بسال ۱۴۷۳ م. انجام شده بود و تا سال ۱۵۰۰ چندین بار تجدید چاپ شده بود که یکی از آن چاپ‌ها در ونیز انجام گردیده بود. در سال ۱۵۹۸ Hakluyt از روی مجموعه «آئینه تاریخ» آنرا در لندن دوباره چاپ نموده بود. در سال ۱۹۰۳ C. R. Beazley این چاپ را پس از برابری بانسخه‌های خطی، چاپ انتقادی بهتری انجام داده بود. در سال ۱۸۳۸ d' Avezac در فرانسه پس از برابری بانسخه‌های خطی پاریس و لیدن این کتاب را بطور نسبتاً کاملی بچاپ رسانید. در سال ۱۸۳۹ این کتاب توسط مجمع جغرافیا تجدید چاپ شده بود.

چاپ خوبی از این کتاب در شهر فلورانس بسال ۱۹۱۳ بدست G. Pullé انجام شده بود. آخرین چاپ درست و زیبایی بدست Von den Wyngaert Anastase جزو جلد یکم مجموعه بنام Sinica Franciscana در شهر فلورانس بسال ۱۹۲۹ انجام داده بود. این آخرین چاپ بر مبنای نسخه کمبریج و کتاب آئینه تاریخ تصحیح شده بود ولی پدروان دن وینگارد در این چاپ از نسخه Lwow که در آن نامهارا بطور درستی نوشته شده است و از نسخه کتابخانه لوگزامبورگ (شماره ۱۱۰ f ۱۷۵ - ۱۷۸) بخش پایانه را ندارد و بجای آن یادداشت‌های کوتاهی است که دیگر نسخه‌ها ندارند، استفاده ننموده بود.

## ترجمه‌ها

بجز ترجمه‌های زیادی که از مجموعه «آئینه تاریخ» شده بود در سال ۱۵۳۷

در شهر و نیز، این کتاب به زبان ایتالیائی بدست G. Antonio de Nicolini ترجمه شده بود. بابه‌برداری ازین ترجمه Hakluyt آنرا در سال ۱۵۹۸ در لندن به انگلیسی ترجمه کرد. در سال ۱۹۰۳ Beazley در لندن ترجمه دیگری بانگلیسی از آن کرد. در فرانسه ۱۶۳۴ Bergeron در پاریس از روی چاپ Hakluyt با افزونیهایی کمی آنرا به زبان فرانسه ترجمه کرده بود. این ترجمه در شهر لاهه بسال ۱۷۳۹ تجدید چاپ شده و این ترجمه برای دیگر مترجمان نمونه و راهنمای کار بود، تا اینکه d' Avezac چاپ انتقادی خود را منتشر کرد. یادآوری نمائیم که این کتاب بدست Van den Aa بزبان هلندی و از روی چاپ پاریس بزبان روسی و یک ترجمه بزبان آلمانی نیز منتشر شده بود.

پس از آن ترجمه‌ها، این کتاب سه بار ترجمه ارزشمند علمی شده که یکی بزبان ایتالیائی بدست G. Pullè در سال ۱۹۲۹ در میلان و دومی بدست G. Risch بزبان آلمانی در لایپزیک بسال ۱۹۳۰ و سیمی بزبان روسی بدست خانم N. P. Shastina که سفرنامه Rubruck را ضمیمه آن نموده و بسال ۱۹۵۷ در مسکو منتشر نمود.

در چند سال پیش N. P. Clemeut Schmitt تاریخ‌نویس فرقه فرانسیسکن ترجمه‌ای بزبان فرانسه نموده و در سال ۱۹۶۱ در پاریس منتشر کرده بود. این ترجمه از روی چاپ و اندونوینگارت بوده و نامه‌های پاپ و امپراتور مغول و هم‌چنین یادداشتهای بنوا لهستانی ضمیمه این چاپ می‌باشند سرانجام با یک ترجمه دیگر انگلیسی که بدست کریستفرداوسون بسال ۱۹۵۵ در لندن شده بود یادآوری نمود. ترجمه فرانسه این کتاب در دست از روی چاپ انتقادی و اندونوینگارت با استفاده از چاپ Risch و Pullè انجام شده است و کوشش براین بود که درست‌ترین ترجمه را بدست خوانندگان برساند.

## دیباچه نویسنده

۱- بدست همه وفاداران مسیح که این کتاب برسد. برادر ژان دوپلان کاربن از فرقه «برادران کوچک» سفیر و اتیکان نزد تاتارها و دیگر ملت‌های خاور بکشایش خداوند را در این جهان وشکوه در آینده و پیروزی بردشمنان خداوند و ارباب ما مسیح را خواهان است.

۲- ما که بدستور و اتیکان نزد تاتارها<sup>۱</sup> و دیگر ملت‌های خاور رهسپار بودیم؛ خواست حضرت پاپ و کاردینال‌های بزرگوار برای این بود که نخست پیش تاتارها بسفارت رویم، چون بیم برای این بود که خطر بزرگی از آنها کلیسیا را تهدید می‌نماید. با آنکه ترس کشته شدن در راه و یابردگی برای همیشه از سوی تاتارها و یا دیگر قبیل‌ها در پیش بود، و با آنکه گرسنگی و تشنگی و سرما و گرما و رفتار بسد مردم و خستگی بیش از توان در این سفر ما را همراهی خواهد نمود، خواست خداوند و دستور حضرت پاپ برای خدمت به مسیحیان را بگردن گرفته و راهی مغولستان شدیم، تا از قصد و آهنگ واقعی آنان آگاه شده و مسیحیان را از آن آگاه نمائیم، تا آنکه یورش ناآگاهانه آنان همانگونه که بسیاری از ملت‌ها را بواسطه گناهانشان غافلگیر نموده بود، ما را غافلگیر ننماید و کشتار بزرگی در میان عیسویان پدیدار نشود.

۳- همه مطالبی را که از روی احتیاط برای بهره‌مندی شما مینویسم، باید آنها را باور نمائید. چون همه اینها را ما در طی یکسال و چهار ماه مسافرت خود در میان آنان همه را بچشمان خود دیده و یا آنکه از مسیحیانی که در بندگی آنان هستند و مورد اعتماد می‌باشند شنیده‌ایم. ما از حضرت پاپ دستور داشتیم که همه چیزها را با موشکافی دیده و همه چیزها را بیازمائیم و ما آنرا با برادر بنوا لهستانی Pologne Frere Benoit de<sup>۲</sup> که هم فرقه هستیم در این راه پرخطر همراه و مترجم من بود با موشکافی بسیار انجام داده‌ایم.

۴- اگر برای آگاهی خواننده مطلبی که برای او تازه‌گی و ناشناس باشد در این کتاب بیابد، نباید که ما را دروغگو بداند، چون همه مطالب این کتاب یا خود آنها را دیده و یا از اشخاص امینی شنیده‌ایم. برآستی سخت ناگوار است که بی اعتباری سزای کارهای خوبی باشد که شخص می‌خواهد برای دیگران انجام دهد.

## بخش ۱

### کشور تاتارها، موقعیت، منابع، شرایط آب و هوا

۱- خواست ما نوشتن تاریخ تاتارها است و برای آسایش خوانندگان، نوشت ما، بدین ترتیب خواهد بود. نخست از کشور گفتگو خواهیم کرد. دویم: از مردم آن. سیم: از آداب دینی، چهارم: از آداب زندگی، پنجم: از امپراتوری آن، ششم: از جنگهای آنان، هفتم: از کشورهایی که بر آن چیره شده‌اند، هشتم: از آداب جنگی و آرایش رزم و در پایان از مسافرت ما و دربار امپراتور و باگواهایی که مادر کشور تاتارها بر خورد نموده بودیم.

۲- درباره کشور: ترتیب پیشنهادی ما چنین است: نخست از موقعیت آن، دویم: درباره منابع، سیم: آب و هوا.

۳- کشور تاتارها در بخشی از خاور بوده که بگمان ما هم مرز شمال می باشد. در خاور آن کشور کی‌تای (ختای)<sup>۳</sup> و کشور سولانگی<sup>۴</sup> Solangi (کره) می باشند. در جنوب آن کشور سارازن<sup>۵</sup> Sarrasin (اسلامی) و میان باختر و جنوب آن کشور هویور<sup>۶</sup> Huiur. در باختر: استانهای نایمان<sup>۷</sup> و در شمال هم مرز با کشور اقیانوس می باشد.

۴- بخشی از این کشور کوهستانیست و دیگر بخشهای آن دشت و جلگه می باشد ولی در بیشتر جاهای آن ریگزار باشن نرم است. جنگلهای کمی در آنجا دیده میشوند. همه مردم آن ونیز بزرگان و خود امپراتور برای گرم کردن و پخت و پز پهن و تپاله بکار می برند. حتی یکصدم کشور هم تولید کننده کشاورزی نمی باشد و آبیاری آن با آب رودخانه است. رودخانه در آنجا بسیار کم بوده و رودهای بزرگ از آن هم کمتر می باشند. نتیجه این بی آبی، نبودن شهر و حتی اجتماع بزرگ مردم می باشد. بجز يك شهر که بنام قره قروم<sup>۱</sup> است شهر دیگری در آنجا وجود ندارد. ما خود این شهر را ندیدیم، تنها هنگامیکه در سیرا اردو<sup>۲</sup> بودیم، بفاصله نیم روز مسافت از دورادور آن گذشتیم و آنجا جایگاه امپراتور می باشد. گرچه باقی مانده کشور ناتولید است ولی برای گله داری مناسب می باشد.

۵- آب و هوای آنجا، بگونه شگفت آوری نابرابر می باشد. در میان تابستان که در نواحی دیگر گرمترین فصل است، در آنجا ابرهای فشرده بارعد و برق زیاد دیده میشود که باعث مرگ بسیاری از مردم میگردد.

در همین هنگام ریزش برف دیده میشود و وزش سخت باد سرد آغاز میگردد که اسب سواری را بسیار دشوار می نماید. برای همین بود که هنگامیکه در اردوی امپراتور بودیم، در اثر باد سخت مجبور شدیم که بر روی زمین بخوابیم و از زیادی خاک چیزی دیده نمیشد، در این کشور، در زمستان ریزش باران ندارد ولی در تابستان گاهی باران می بارد و آنهم باندازه ای کم است که خاک و ریشه گیاهان را کمی نمناک می کند. بارش سخت تگرگ زیاد دیده میشود.

در روز برگزیدن امپراتور و تاج گذاری که ما در دربار بودیم، چنان تگرگ سختی بارید که آب شدن تند آن، چنانکه ما سپس دانستیم یکصدمو شصت نفر از همراهان دربار را آب فرا گرفته بود و حتی اسباب و لوازم بسیاری را با خود برده بود. حتی در تابستان پس از گرمای زیاد ناگهان سرمای سخت فرا می رسد. در زمستان، در بخشی از کشور برف سنگینی می بارد و در بخش



دیگر کم برف می باشد.

۶- کوتاه سخن درباره این کشور که ما پنج ماه و نیم سراسر آنرا پیموده بودیم، باید گفت که بسیار بزرگ بوده ولی بالاتر از هر تصویری فقیر می باشد.



## بخش ۲

### مردم، لباس، خانه، اثاثیه، زناشوئی

- ۱ - پس از گفتار در باره کشور، از مردم آن سخن گوئیم نخست: از چهره آنان دویم: از زناشوئی، در باره جامه آنها و چهارم: در باره خانه، و پنجم: از اثاثیه.
- ۲ - چهره مردم آنجا با دیگر مردم بسیار متفاوت می باشد. فاصله میان دو چشم و میان دو گونه آنها بیشتر از مردم دیگر می باشد. افزون بر آن گونه های آنها بسیار برجسته بوده و بینی آنها تخت و کوچک بوده و چشمان کوچکی دارند. پلکهایشان تا ابرو کشیده شده است. اندام آنها لاغر بوده و گروه بسیار کمی چاق می باشند و همه آنها میان قد می باشند. بسیاری از آنها بی ریش هستند، تنها گروه کوچکی بر روی لب بالا کمی سبیل و بر چانه ریش بسیار کمی دارند که آنرا نمی تراشند. بر بالای سر، یک مشت مورانگه می دارند و از آنجا تا هر گوش باندازه سه انگشت موی سر را می تراشند. بالاتر از پیشانی نیز باندازه دو انگشت و سر را می تراشند. مابقی موهای جلو را تا ابروان رها می کنند. موهای جاهای دیگر سر دراز بوده و با آن گیسو می بافند. پاهای آنها کوچک می باشد.
- ۳ - هر مردی باندازه توان مالی خود می تواند زن بگیرد. برخی ده زن و

برخی پنجاه و یا صد زن میگیرند و برخی خیلی کمتر. بطور کای هر مرد میتواند با هر زنی از خانواده خود بجز با مادر و فرزند و خواهر هم مادری زناشوئی نماید. ازدواج با خواهر نامادری ولی پدری در میان آنها رواست. حتی بازن پدر. پس از مرگ برادر مهتر، میتواند زنان وی را بهمسری خود بگیرد. در غیر اینصورت، عضوی از خانواده، زنان بیوه را بهمسری میگیرد.

هنگام زناشوئی، داماد باید بابت عروس پول گزافی بپردازد. پس از مرگ شوهر زنان باسودگی دیگر زناشوئی نمی نمایند، مگر اینکه نخست از مادر شوهر خواستگاری شود.

۴ - جامه مردان و زنان هم شکل بوده و دارای يك برش و يك دوخت است. آنها شنل و روسری و طلیسان ندارند. جامه آنها دراز بوده و از پارچه بوگران<sup>۱۰</sup> و یا بالداکن<sup>۱۱</sup> (بغدادی) می باشد و برش آن چنین است: از بالا به پائین باز میشود و بر روی سینه بر روی هم می باشد. از سوی چپ بایک بند و بر روی راست با سه بند بسته میشوند. پوستین آنان همانند آن می باشد و پشم پوستین روبه بیرون بوده و در پائین پشت چاک دارد و قد آن تا زانو میرسد.

۵ - جامه زنان شوهردار بسیار گشاد بوده و تا زمین میرسد و دارای يك چاک است. آنها بر روی سر چیزی از حصیر و یا پوست درخت بسافته شده دارند که بدرازی دو آرنج است و بخش پایانه آن مربع شکل می باشد. در بالای آن میله نازکی است که از طلا و یا نقره و یا چوب می باشد و گاهی بجای آن پیر مرغ میگذارند. این حصیر بافته برای نگهداری دستمال نازکی است که از سر بر روی شانه هامیافتد. زنان شوهردار پیوسته این آرایش را بر سر دارند و با آن از زنان بی شوهر مشخص می باشند<sup>۱۲</sup>. بطور کلی تشخیص زن و مرد از هم دشوار می باشد چون جامه آنها یکسان می باشد.

زنان آرایش های دیگری دارند که با مردم دیگر کشورها متفاوت است و شرح آن که قابل تصور باشد برای ما دشوار می باشد.

۶ - خانه‌های آنها گرد بوده و آن چادر است که باستون چوبی برپا می‌شود. در بالا و میان آن سوراخ بزرگیست که روشنائی داخل شده و دود آتش اجاق که همیشه در میان چادر است از آن بیرون می‌رود. جسدار و بام چادر و در آن از ماهوت است. برخی از چادرها بزرگ و برخی دیگر کوچک هستند و آن بسته به توانائی مالی صاحب آن می‌باشد. برخی از این چادرها باسانی سوار و پیاده شده و بردوش چارپایان حمل می‌شود و برخی دیگر قابل سوار و پیاده شدن نبود و بر عرابه بوده و با آن حمل می‌شود. برای کشش عرابه‌های کوچک یک گاو کافیسست و برای عرابه‌های بزرگ سه-چهار و گاهی نیاز بگاوهای بیشتری می‌باشد.

۷ - از لحاظ چارپایان آنها بسیار ثروتمند می‌باشند، اسب، شتر، گاو، گوسفند و بزهای فراوانی دارند، اسبان و مادریان آنها باندازه‌ای زیاد است که میتوان گفت که شاید نیم اسبان جهان در دست آنهاست.

۸ - امپراتور و بزرگان قبیله طلا و نقره و ابریشم و سنگهای بهادر زیادی

دارند.



### بخش ۳

پرستش خدا، گناهان از دیدگاه آنها، پیشگوئی  
پالایش گناه، آئین خاکسپاری

۱- پس از یادآوری مطالب گذشته اکنون باید از آئین دینی آنها گفتگو کرده ترتیب گفتار چنین خواهد بود: نخست پرستش خدا، دوم چیزهائی که از دیدگاه آنان گناه می‌باشند. سوم: پیشگوئی و پالایش گناه، چهارم: آئین خاکسپاری.

۲- آنها گروهی بخدای یکتائی دارند که آفریننده همه چیزهای آشکار و پنهان است، و او را بخشنده خواسته و درد و رنج می‌دانند. با وجود این آنها خداوند را با نیایش و آئین‌هائی، ستایش نمی‌نمایند. ولی آنها بت‌هائی از نماد با چهره انسانی دارند و آنها را بهرسوی در چادر آویزان می‌کنند و مشک‌های کوچک نمادی زیر پای بت‌های خود می‌گذارند و چنین می‌بندارند که آن برکت‌افزا بوده و گله و شیر آنها را افزایش می‌دهد، آنها بت‌های دیگری از پارچه ابریشمی درست می‌کنند و آنها را افتخارآمیز میدانند<sup>۴</sup>. گروهی، این بت‌های ابریشمی را برعربه زیبایی در جلوی چادر خود می‌گذارند و اگر کسی چیزی از آنجا بسدزد، او را با بیرحمی تمام می‌کشند. براساس درست کردن این گونه بتها، همه زنان بزرگان قبیله در چادری

گردهم می‌نشینند و با احترام زیاد دست بکار دوختن آن می‌گردند. پس از پایان کار گوسفندی را کشته و گوشت ویرا می‌خورند و استخوانهای گوسفند را در آتش می‌سوزانند. هم‌چنین اگر کودکی بیمار گردد، بهمان‌گونه که گفته شد، بتی درست کرده و بر بالین کودک می‌بندند. رئیس صدنفر و یا هزارنفر هر يك پوست بزی در میان چادر خود آویزان می‌نمایند.

۳- نخستین شیرمادیان را بهای این بت می‌ریزند<sup>۱۵</sup> و هر گاه آغاز به خوردن و نوشیدن نمایند، چیزی از خوراک و آشامیدنی خود را تعارف به بت می‌نمایند. هر گاه چارپائی را بکشند، قلب آنرا در بشقابی نهاده و تعارف بت چادری می‌کنند و آنرا از فردای آنروز در جلوی بت بریان نموده و می‌خورند.

آنها برای نخستین امپراتور خود، بت بسیار زیبایی دوخته بودند و آنرا بر روی عرابه‌ای جلوی چادر امپراتور گذاشته بودند و بهمان‌گونه که ما خود دیده بودیم در جلوی اردوی امپراتور هدیه‌های زیادی دیده می‌شد. آنها حتی اسبهای را که هدیه می‌کنند، و کسی تا مرگ آن حیوان حق سوار شدن بر آنها را ندارد. چارپایان هدیه شده اگر بقصد خوردن گوشت آن باشد، کسی حق خورد کردن و شکستن استخوانهای آنرا ندارد، بلکه آنرا در آتش می‌سوزانند. افزون بر آن، آنها بر این بت‌ها همچون بر خدا، رو بافتاب نموده سجده می‌نمایند. بزرگان قبیله که بدیدن آنها می‌روند و امیدارند که رو بافتاب بر آن بت‌ها سجده نمایند<sup>۱۶</sup>.

۴- چندی پیش که میش<sup>۱۷</sup> Michel یکی از شاهزادگان بزرگ روس بدیدن باتو<sup>۱۸</sup> رفته بود، نخست او را از میان دو کانون آتش گذرانند و سپس خواستند او را وادار نمایند که رو بخورشید نموده و بر پیکر چنگیز خان<sup>۱۹</sup> سجده نماید. میش پاسخ داد که آماده سجده بر باتو و زیرستان وی بوده ولی بر پیکر يك مرده سجده نخواهد نمود، چون این کار بر مسیحیان ناروا می‌باشد. از آنجائیکه سجده نمودن را چندین بار بوی تکرار نموده بودند و او زیر بار نمی‌رفت، باتو توسط پسر باروسلاو<sup>۲۰</sup> Yeroslave باو گفت که اگر فرمانبرداری نکنند، کشته خواهد شد. میش در پاسخ



گفت که مرگ را بر ناروائی دینی ترجیح میدهد. پس باتو بیکی از نگهبانان خود دستور داد که بردل او چنان لگد زند تا اینکه کشته شود. هنگام لگدزنی، یکی از سپاهیان میشل که همراه او بود، برای تشویق شاهزاده میگفت «دل قوی دار، عذاب تو کوتاه خواهد بود و رستگاری جاویدان از آن تو خواهد شد». پس از آن سراو را با کارد بزرگی بردند و سپاهی که شاهزاده را تشویق می نمود، سراو نیز با کارد بریده شد.

۵- آنها خورشید و ماه و آتش و آب و نیز زمین را پرستش می نمایند و برای آنها خوراک و نوشابه فدا میکنند. این آئین بیشتر در سپیده دم و پیش از چاشتگاه انجام میشود.<sup>۲۱</sup> چون مغولان قانون و آئینی بر پرستش خدا ندارند، و تا آنجا که ما دیدیم آنها کسی را وادار به ترك دین و آئین خود نمی نمایند. جز شاهزاده میشل که از او گفتگو شد. مغولان در آینده چه خواهند کرد؟ ما خود چیزی نمی دانیم. گروهی می پندارند که اگر خدای نخواست بر جهان چیره شوند، آنها همه را وادار به سجده بر بت های خود خواهند کرد.

۶- رویداد دیگری که هنگام مسافرت مادر آن کشور دیده بودیم باتو آندره Andre شاهزاده چرنگلوو<sup>۲۲</sup> Cherneglove روسی را متهم به بیرون بردن اسبان از کشور و صادر نمودن به خارج کرده بود با وجود نبودن دلیل و اثبات، شاهزاده روسی را کشته بودند. پس از شنیدن این خبر، برادر کهنتر او بازن، برادر کشته شده پیش باتو آمده و خواهش و درخواست نمودند که کشور آنها را اشغال نمایند. باتو، بنا بر آئین مغولان به او دستور داده بود که با زن برادر خود زناشویی نماید. زن پاسخ داد که مرگ را بر ناروائی دینی ترجیح خواهد داد. ولی با آنکه هر دو با سرسختی زیر بار نمی رفتند، باتو بر دستور خود پافشاری میکرد. سرانجام باتو دستور داد که هر دو را بر تختی دراز کرده و مرد را بر روی زن که فریاد میزد و اشک میریخت، بخوابانند و هر دو را واداشت که با هم گرد آیند.

۷- گرچه مغولان قانون و آئین رفتار زندگی و دوری از گناه را ندارند ولی

آداب و سنت‌هایی دارند که خود و نیاکان آنان برای دوری از آنچه آنها گناه می‌نامند بکار می‌برند. یکی از آن گناهان گذاشتن کارد در آتش و یا بازی کردن آتش با کارد است. دیگری بیرون آوردن گوشت با کارد از درون دیک است و یا بکار بردن تبر در نزدیکی آتش می‌باشد. آنها می‌پندارند که با این کار سر آتش بریده خواهد شد. دیگر، نکیه دادن بر شلاق اسب است (آنها از مهمیز نا آگاه هستند) و یا باشلاق پیکان را دست کاری کردن، گرفتن و کشتن بچه گنجشک و شلاق زدن اسب با لگام و مهار و شکستن يك استخوان با استخوان دیگر و نیز ریختن شیر و یا خوراک و نوشابه بر روی زمین است. از گناهان دیگر آنان، ادرار نمودن در درون چادر است. اگر این کار با خواست خود باشد، پاداش آن مرگ است. ولی اگر ناخود آگاه باشد، باید مبلغ زیادی به جادوگر داده و همه ائاثیه و چادر را از میان دو آتش گذرانیده، تا آنکه از نجاست پاك شوند، و پیش ازین پالایش کسی حق ندارد بدرون چادر رفته و یا دست بآن ائاثیه بزند. دیگر آنکه اگر کسی لقمه‌ای را بکسی بدهد و آن لقمه از گلو پائین نرفته و از دهان دفع شود، آنکس را گرفته و از سوراخی که در پائین چادر وی تهیه کرده‌اند می‌گذرانند و سپس بدون هیچ رحمی اورامی کشند. از گناهان دیگر آنها لگد زدن بر پیشگاه چادر بزرگان می‌باشد و پاداش آن همانگونه مرگی است که گفته شد. آنها گناهان بسیار دیگری دارند که با آوردن همه آنها سخن بدرازا خواهد کشید<sup>۳۳</sup>.

۸ - برعکس، کشتن انسان، اشغال سرزمین دیگران. غارت اموال دیگران بناحق، زنا، توهین، اقدام بر علیه قوانین الهی و آنچه که دین ناروا می‌داند. برای آنها اصلا گناه شمرده نمیشود.

۹ - از حیات جاویدان و لعن خدا، آنها هیچ آگاهی ندارند ولی آنها بر این گروه هستند که پس از مرگ، آنها در جهان دیگری زندگی خواهند کرد و به گله چرانی و خورد و توش و کارهایی که در این جهان میکنند ادامه خواهند داد.

۱۰ - مغولان به پیشگوئی و شگونوی و جادوگری و طلسم بندی و ردخوانی

اهمیت بسیاری میدهند. وسوسه شیطان را سخن خدا می دانند، خدای آنها بنام ایتوگا<sup>۲۴</sup> Itoga می باشد. کومانها<sup>۲۵</sup> Kouman آنرا کام<sup>۲۶</sup> Kam می نامند. آنها از او ترس بسیاری دارند و پیشکشهای زیادی از خوراك و نوشابه فدای او می نمایند در آغاز ماه و شب چهارده نیایش آنها آغاز میشود. آنها ماه را امپراتور بزرگ نامیده بر او سجده میکنند، خورشید را مادر ماه می دانند چون روشنائی ماه از خورشید می باشد.

کوتاه سخن، آنها بر این هستند که آتش همه چیز را پاك می نماید. هنگامیکه سفیران و پادشاهان و بزرگان و یا بزرگانی که بدر بار آنها می آیند، می باید خود و هدیه هایشان از میان دو آتش بگذرند تا بدشگونی و طلسم از میان رفته و یا زهری که در درون آن آن باشد بی اثر گردد.<sup>۲۷</sup> اگر صاعقه بر گله ای یا بر انسانی بیفتد و این چیز است که در آنجا زیاد دیده می شود و یا اینکه حادثه ای برای کسی پیش آید. آنها آنرا حمل بر بدشگونی دانسته و جادوگر می باید که آنها را بهمانگونه پاك و پالایش نماید. مغولان اعتماد کاملی بر کار جادوگران خود دارند.

۱۱ - هر گاه یکی از مغولان سخت بیمار شده و نزدیک بمرگ باشد، نیزه ای را که بر آن پارچه سیاه پیچیده در جلوی چادر وی برمی افراشند و دیگر کسی حق ورود به درون چادر را ندارد. هنگام جان کندن، همه از او دور میشوند، چون کسی که در نزدیکی وی باشد دیگر حق ورود بار دو يك رئیس قبیله و یا اردوی امپراتور را ندارد، مگر پس از هلال نو.

۱۲ - پس از مرگ کسی، اگر از بزرگان باشد، او را پنهانی در بیابان هر جا که شده خاك می کنند. مرده را با یکی از چادران وی باتشتی پر از گوشت و جامی پر از شیر مادبان که در میان آن گذاشته شده و يك مادبان با کره خود و يك اسب با افسار و زین بخاك می سپارند. و اسب دیگری را کشته و گوشت آنرا می خورند و پوست اسب قربانی را باکاه انباشته بر دو و یا چهار تکه چوب می گذارند و این برای آنست که مرده در آنجهان بتواند چادری داشته و از شیر مادبان و اسب سواری

بهره‌مند گردد. <sup>۲۸</sup> استخوانهای اسب قربانی را برای آسایش روان مرده در آتش میسوزانند. چه بسیار که زنان باهم برای سوزاندن استخوانها حضور دارند. این آئین را ما در آنجا بارها دیده بودیم.

ما خود دیده بودیم که او کودائی خان <sup>۲۹</sup> Occodaican، پدراپراتور، برای آسایش روان خود پس از مرگ، بوته‌ای را کاشته بوده و دستور داده بود که کسی از آن بته حق چیدن چیزی نداشته باشد و اگر کسی از آن شاخه‌ای به‌چیند او را لعنت کرده و شلاق می‌زدند. این را ما خود دیده بودیم. بسیاری گرچه ما خود نیاز زیادی به ترکه برای شلاق زدن اسب خود داشتیم، جرأت نکردیم شاخه‌ای از آن ببریم. مغولان طلا و نقره را با مرده خاك می‌کنند و عرابه‌ای که برای بردن مرده بکار می‌رود آنرا پس از خاکسپاری خرد می‌کنند و کسی جرأت ندارد که تا پایان نسل سیم از مرده نام ببرد.

۱۳ - آئین دیگر خاکسپاری برای پاره‌ای از بزرگان آنست که آنها پنهانی به بیابان رفته و چندین دسته علف را می‌کنند، سپس چاله بزرگی کنده و در جدار چانه حفره‌ای می‌کنند و در آنجا زیر مرده، برده مورد توجه او را می‌گذارند و برده را مدت زمانی در آنجا نگاه میدارند، سپس او را بیرون کشیده تا بتواند چند نفسی بکشد و این را سه بار تکرار می‌کنند. اگر سرانجام برده زنده بماند او دیگر گاه‌آباد آزاد می‌گردد و در خانه و خانواده مرده شخصیت برجسته‌ای می‌گردد. خود مرده را با وسائلی که گفته شد در خود چاله بخاك می‌سپارند. سپس بر روی چاله پر شده دسته‌های علف را می‌گذارند برای اینکه ناشناخته گردد. گاهی چادر مرده را بیرون از اردو در بیابان می‌گذارند.

۱۴ - در آن کشور دو گورستان هست. یکی از آنها برای اپراتورها و رئیسهای قبیله و بزرگان دربار است. پس از مرگ آنها. اگر امکان انتقال باین گورستان باشد، بآنجا برده و با مقدار زیادی طلا و نقره آنها را بخاك می‌سپارند در این گورستان کسانی که در هنگری مرده بودند و یا کشته شده بودند بآنجا برده شدند. هیچکس

جرأت نزدیک شدن باین گورستانها را ندارد بجز نگهبانانی که برای این کار گماشته شده‌اند. اگر کسی بآنجا نزدیک شود، او را گرفته لخت کرده و شلاق می‌زنند. ۳۰ ما خود نادانسته از کنار گورستان کشته شدگان درهنگری رد شده بودیم، نگهبانان بسوی ما یورش برده و نزدیک بود که آماج تیر آنها شویم. ولی از آنجائیکه فرستاده کشور خارجی بوده و از آئین آنها بی آگاه بودیم ما را آسوده گذاشتند.

۱۵ - هم‌خویشان و کسانی که با مرده در یک چادر زندگی میکردند، پس از مرگ او می‌باید خود را با آتش پاک‌نمایند. آئین این پالایش چنین می‌باشد: آنها دو کانون آتش روشن می‌کنند، در کنار هر آتش نیزه‌ای را بزمین فرو میکنند و بر سر نیزه ریسمانی بسته و به پایان ریسمان تکه پارچه بغدادی می‌بندند. از میان این دو نیزه است که خویشان و همنشینان و اثاثیه و گله شخصی مرده باید بگذرند. در همین هنگام در هر سو، زنی ایستاده و آبریزان ورد می‌خواند. اگر در هنگام گذشتن میان دو آتش عرابه‌ای بشکند و یا اثاثیه‌ای بر زمین بیفتد جادوگر آنها را برای خود بر می‌دارد.

اگر صاعقه کسی را بکشد، همه همنشینان چادر آن شخص می‌باید برای پاک شدن از میان دو آتش بگذرند. ولی چادر و بستر و عرابه و نمدها و جامه و هر چه که از آن صاعقه زده شده بود، کسی بآنها دست نمی‌زند چون همه آنها ناپاک و پلید شده می‌دانند.



## بخش ۴

### آداب و رسوم پسندیده و ناپسند مغولان رفتار و خوراك آنها

۱- پس از گفتگو از آئین دینی آنها، باید از آداب و رسوم مردم سخن گفت و آن بدین ترتیب خواهد بود. نخست: آداب پسندیده، دوم: آداب ناپسند و زشت. سوم: رفتار آنها، چهارم خوراك مغولان.

۲- تاتارها، بیش از همه مردم جهان فرمانبردار رئیس خود، چه دینی و چه لشکری، می‌باشند. او را بسیار گرامی داشته و هیچ‌گاه باو خیانت نمی‌کنند. تقاب و دورویی میان خود آنها بسیار کم می‌باشد. آنها میان خود هیچ‌گاه کتک‌کاری و ایراد ضرب و زخم ندارند. در آنجا دزدی و راهزنی. البته میان خودشان، دیده نمی‌شود. برای همین است که چادر و عرابه آنها که اثاثیه و جواهرات و طلا را در آن نگهداری می‌کنند، صندوق و قفل ندارد. اگر چارپای یکی از آنها گم شود، کسی که آنرا پیدا میکند، یا بحال خود می‌گذارد و یا بصاحب آن می‌رساند. یسا اینکه بصاحب آن پیغام می‌دهد و هنگام پس دادن از و انتظار ندارند. آنها میان خود بهم احترام می‌گذارند و بسیار مهمان‌نواز هستند. خوراكشان هر چند که کم باشد با

میهمان بخش می نمایند . استقامت و پایداری آنها بسیار است. اگر یکی دو روز خوراک نخورند، اثری از آن در آنها دیده نمی شود و چنان خود را خوشحال و خندان نشان میدهند که گویا هیچگاه گرسنه نبوده اند. درسواری سخت ترین سرما و گرما را بخوبی تحمل میکنند. آنها میان خود رشک و حسودی ندارند. در آنجا نیازی به محاکمه و داوری دیده نمیشود. آنها همدیگر را خوار و تحقیر نمی کنند بلکه تا می توانند همدیگر کمک و ازهم پشتیبانی می نمایند.

۳- زنان مغول پاکدامن و بی آرایش هستند و شوخی های بی معنی و زشت و ناهنجار پاره ای از مردان، آنها را از راه پاکدامنی منحرف نمی نماید. شورش در میان آنها هیچگاه دیده نشده است و اگر بندرت کسی مست شود، هیچگاه میان آنها فحش و ناسزاگوئی و یا کتک کاری درمستی دیده نمیشود.

۴- پس از گفتن از آداب پسندیده آنها باید از آداب ناپسند آنان گفتگو نمائیم. مغولان مغرورترین و متکبرترین مردم جهان هستند. آنها دیگر مردم جهانرا چه از توده مردم و چه از اشراف و نجبا همه را به تحقیر نگاه میکنند.

۵- ما خود در دربار امپراتور مغول دیده بودیم که یار و سلاو شاهزاده بزرگ روس و پسر شاه گرجستان<sup>۳۱</sup> و ملکه و شاهزادگان بزرگ کشورهای اسلامی و شاهزادگان کشور سولانگی<sup>۳۲</sup> Solangi را با کمال بی ادبی و بی احترامی با آنان رفتار میشد. و تاتارهایی که بخدمت آنها مأمور شده بودند با آنکه از پست ترین طبقات اجتماعی بودند و برحق می بایستی پائین دست آنها به نشینند، همیشه جلو تر از آنها وارد و خارج میشدند و در جاهای بالاتر از آنان می نشستند.

۶- تاتارها با بیگانگان بسیار زودخشم بوده و خیلی زود مشتعل می شوند. افزون بر آن آنها با بیگانگان دروغگو بوده و هیچگاه راست و درست نمی باشند. در آغاز، آنها تملق گو هستند ولی بزودی همچون عقرب نیش می زنند. آنها بسیار حيله گر و گول زن و فریب کار هستند و هر گاه که بتوانند با فریبکاری بر مردم مسلط میشوند.



تاتارها در خوردن و نوشیدن، مانند دیگر کارهای خود بسیار ناپاک و پلید هستند. در آزار رساندن و فریبکاری، چنان آنرا ماهرانه و ندیده انجام می دهند که پیش بینی آن بسیار دشوار می باشد. مستی جزو افتخارات آنهاست، اگر کسی زیاده روی کرده باشد، فوراً همه آنرا قی کرده و دیگر نمی خورد. آنها بسیار پرآز و طمع و خسیس هستند. آنها در گرفتن آزمندترین مردم بوده و در دادن خسیس ترین آنها هستند. کشتن، برای آنها کاری اهمیت می باشد. کوتاه سخن رفتارهای ناپسند آنان چنان زیاد است که همه را نمی توان بقلم آورد.

۷- هر چه را که بتوان زبردندان گذاشت خوراک آنها می باشد. برآستی آنها، گوشت سگ و گرگ و روباه و اسب را می خوردند، حتی در هنگام نیاز از خوردن گوشت انسان هم دریغ ندارند. چنانکه هنگام نبرد و محاصره یکی از شهرهای ختای (چین) که امپراتور در آن شهر می بود، چون محاصره طولانی گردید و خوراک تاتارها بی پایان رسیده بود و دیگر برای خوردن چیزی در دسترسشان نمانده بود آنها از ده نفر یکی را برای خوردن انتخاب می کردند. آنان خون و ترشحات مادیان و کره آنرا می خوردند. بدتر از آن ما خود دیده بودیم که آنها شپش های خود را هم می خوردند و می گفتند که باید شپش ها را خورد چون آنها گوشت و خون ما و فرزندان ما را می خوردند. ما حتی خوردن آنها را دیده بودیم.

۸- تاتارها از سفره و دستمال نا آگاه هستند و نان و سبزیجات و حبوبات در آنجا وجود ندارد. آنها تنه گوشت را می خوردند و آنهم باندازه بسیار کم. از آنجائی که هنگام خوردن گوشت دستهایشان با شیره آن آلوده میشوند برای پاک کردن دستها یا به چکمه ها و یا بر زمین دستهایشان را می مالند. هنگام گوشت خوردن يك نفر گوشت را با کارد بریده و بیکایك دیگران میدهد و آن شخص گوشت را با نوک کارد خود میگیرد. اندازه تکه های گوشت بریده شده متناسب با احترامیست که برای آن شخص دارند. آنها کاسه های خوراک خوری را نمی شورند. گاهی آنرا با آب گوشت پخته شده شسته و سپس آنرا در ديك خوراک پزی می ریزند. ظرف شوئی آنها

بدین گونه می‌باشد. این برای جلوگیری از اسراف است. از دیدگاه آنان حرام کردن خوراك و نوشابه از گناهان بزرگ می‌باشد. برای همین است که پیش از انداختن استخوان جلوی سگ، آنها مغز استخوان را در می‌آورند. آنها جامه‌های خود را نمی‌شورند. بویژه در فصل هوای ابری<sup>۳۳</sup> آنها شیرمادیان را باندازه زیاد می‌نوشند. البته اگر داشته باشند. بجز آن شیر گوسفند و گاو و حتی شتر را هم مینوشند. آنها شراب و آبجو و شراب عسل ندارند مگر اینکه از کشور دیگری بیاورند و یا اینکه بآنها هدیه شود.

در فصل زمستان تنها ثروتمندان هستند که شیر مادیان دارند. آنها کمی ارزن در آب زیاد می‌پزند و در پگاه هر کسی یکی دو کاسه از آنرا می‌نوشد و همه روز بدون خوراك می‌مانند. شامگاهان کمی گوشت با آب گوشت می‌خورند. ولی در تابستان که شیر مادیان زیاد می‌شود، آنها بندرت گوشت می‌خورند مگر آنکه بآنها تعارف شود و یا اینکه پرنده و یا جانوری را شکار نمایند.

۹- یکی از قانونها و یا سنت‌های ایشان کشتن مرد و زن زناکار است که در حین زنا دستگیر شوند. اگر خطاکار دختر باشد ویرا با مرد خطاکار می‌کشند. اگر کسی در قلمرو آنها دزدی و راهزنی نماید ویرا بی‌رحمانه می‌کشند. هم چنین اگر کسی اسرار نظامی و آماده‌کاریهای پیش از یورش را فاش نماید به صدضربه شلاق بر روی نشیمنگاه محکوم میگردد. اگر زیردستان مرتکب خطائی شوند بزرگان هیچگاه او را نمی‌بخشند و با سختی زیاد تنبیه می‌نمایند. در میان آنها هیچگونه فرقی میان پسر زن عقدی و صیغه‌ای وجود ندارد و پدربهر کدام هر چه که بخواهد بخشش می‌نماید و در خانواده شاهزادگان پسر صیغه‌ای همانند پسر زن عقدی شاهزاده بشمار می‌رود. تاتارهایی که چندین زن دارند، هر زنی چادر بخود دارد و مرد هر روز را با یکی از همسران خود به خوردن و نوشیدن بسر می‌برد. وای از آنجا که همسر اصلی وجود دارد، شوهر روزهای بیشتری را بساوی میگذارد. هر چند که زنان يك مرد زیاد باشند، میان زنان هیچگاه دعوا و مشاجره اتفاق نمی‌افتد.

۱۰- مردهای تاتار کار نمی‌کنند و تنها کار آنها ساختن تیر و کمان و مختصر نگهداری گله می‌باشد و بیشتر وقت خود را بسا شکار و تیراندازی می‌گذرانند. همه مردان تاتار تیراندازان زبردستی هستند و فرزندان آنها از سه سالگی اسب سواری می‌نمایند. از همین سن بآنها تیر و کمانی باندازه خودشان می‌دهند که تیراندازی را را یاد بگیرند. همه آنها بسیار چابک و پر دل هستند.

۱۱- زنان و دختران نیز در اسب سواری بچابکی مردان هستند، ما حتی زنانی را دیدیم که تیر و کمان بر خرد داشته‌اند. زنان همانند مردان مدت زمان زیادی می‌توانند بر اسب باشند. رکاب اسب آنان بسیار کوتاه می‌باشد و از اسبان خود مانند دیگر چیزهای خود بخوبی نگهداری می‌نمایند.

همه کارها بسا زنان می‌باشند: دوختن پوستین، جامه، چکمه و کفش و همه چیزهای چرمی، بردن عرابه و بار کردن و تعمیر آن و بار کردن شتر نیز با زنان است. آنها در کار خود بسیار تندکار و بردبار هستند. همه زنان شلواری می‌پوشند و برخی از آنان همانند مردان تیرانداز زبردستی هستند.



## بخش ۵

### آغاز امپراتوری تاتارها و توان امپراتور و شاهزادگان

- ۱- پس از گفتگواز رفتار مغولان، باید از امپراتور آنها سخن گفت. نخست: از حکومت، دوم: از فرمانروایان، سیم: از توان و نیروی امپراتور و فرمانروایان گفتگو خواهیم کرد.
- ۲- کشور مغول<sup>۳۴</sup> در خاور می باشد و در گذشته چهار قبیله در آنجا بود: یکامنگول<sup>۳۵</sup> یعنی مغول بزرگ، دویمی: سومنگال<sup>۳۶</sup> Soumongol یعنی مغول آبی، که آنها خود را تاتار می نامند و آن از نام رود تاتار<sup>۳۷</sup> که از سراسر کشور میگذرد، گرفته شده است، سیمی مرکیت<sup>۳۸</sup> Merkit چهارمی: مکریت<sup>۳۹</sup> Mecrit نام دارد.

مردم این چهار قبیله، هم شکل و هم زبان بوده ولی هر يك در استانی جداگانه زیر فرمانروائی شاهزاده خود می بودند.

- ۳- در بخش یکامنگول، شخصی بنام چنگیز<sup>۴۰</sup> در آغاز شکارگر زبردستی بوده و مردم را به راهزنی و غارت تشویق میکرد. او هر بار به بخش های دیگری یورش می برد و با غنایم جنگی باز می گشت. او توانسته بود مردان قبیله را همراه

خود نموده و آنها، اورا بسر کردگی دزدان پذیرفته بودند.

چنگیز، گروهی از مردان را بدور خود گرد آورده و بچنگک سومنگول یعنی تاتارها رفته و رئیس آنها را کشته و پس از نبرد درازی همه مردم این قبیله را بزیر فرمان خود در آورده بود. سپس با همراهی آنها بچنگک مکریت هارفت که همسایه تاتارها هستند و آنها را فرمانبردار خود نمود. پس از آن بر مرگیت ها نیز چیره شد.

۴- نایمان ها ازین پیشرفت چنگیز مضطرب شدند. آنها در گذشته يك امپراتور داشتند<sup>۴۱</sup> که مردی نیرومند بوده و همه این قبیله های نامبرده باو باج و خراج میدادند. این امپراتور پس از مرگ، فرزندانى از خود گذاشت که جوان سال و کم تجربه بوده و توان نگهداری و فرمانروائی بر قبیله خود را نداشتند. افزون بر آن آنها با هم دیگر اختلاف داشته و یگانگی میان آنها نبود. باری در همان هنگام که نیرو و کامیابی چنگیز رو با افزایش میرفت آنها چندین یورش به قبیله های یاد شده نموده و زنان و مردان و کودکان بسیاری از آنها را کشته و دارائی آنها را به یغما بردند.

۵- چنگیز پس از آگاهی ازین یورش، همه نفرات خود را گرد آورد. نایمانها و قره ختای ها یعنی ختای سیاه<sup>۴۲</sup> بر علیه چنگیز همدست شدند. در يك دشتی میان دو کوه که ما خود برای دیدن امپراتور از آنجا گذر نموده بودیم، نبرد میان آنها رخ داد. نایمانها و قره ختای ها از چنگیز شکست خورده و گروه زیادی از آنها کشته شد و آنهائیکه زنده ماندند و بزیر فرمان چنگیز در آمدند.

۶- در سرزمین قره ختای، اگودای خان پسر چنگیز پس از رسیدن با امپراتوری شهری بنام اومیل<sup>۴۳</sup> Omyl ساخت. در جنوب این شهر دشت بزرگی است که میگویند در آنجا و حشیانی زندگی میکنند که زبان گویائی ندارند و زانوهای آنها بدون مفصل می باشد. اگر کسی از آنها بزمین بیافتد برای برخاستن باید باو کمک کرد. باری آنها باندازه کافی استعداد دارند که از پشم شتر برای خود پارچه و نمند درست کنند و با آن جامه و چادر بدوزند. اگر تاتاری با آنها حمله کرده و باتیرهای

خود آنها را از خمی کند کمی گیاه برزخم خود نهاده و باشتاب زیادی فرار می کنند<sup>۴۴</sup>.

۷- مغولان پس از بازگشت بسرزمین خود، برای یورش به ختای خود را آماده کرده بودند. آنها وارد کشور ختای شده ولی امپراتور ختای بالشکر فراوانی وارد نبرد شد. مغولان در این جنگ شکست خورده و همه بزرگان و فرماندهان لشکر مغول کشته شده بود، بجز هفت تن از آنها که زنده ماندند. از اینروست که هر گاه برای تهدید بآنها بگویند که اگر بجنگ ختای بروید. همه کشته خواهید شد، چون ختای کشوری پر جمعیت بوده و سپاهیان جنگجو و دلیری دارد، مغولان در پاسخ میگویند که مادر گذشته کشتار گروهی شده بودیم و بیش از هفت تن از ما بجا نمانده بود ولی تو انستیم دوباره افزایش یابیم، پس دیگر از آنها باکی نداریم.

۸- ولی چنگیز و دیگران که در سرزمین خود مانده بودند، فرار نموده و پس از کمی آسایش دوباره برای جنگ خود را آماده نموده و به نبرد هو یور<sup>۴۵</sup> Huiur رفت. هو یورها عیسویانی هستند از فرقه نسطوری. چنگیز آنها را شکست داد ولی القبای هو یوری وارد زبان مغولی شد و اکنون آنها آنرا القبای مغولی می نامند<sup>۴۶</sup>. پیش ازین، زبان مغولی القبا نداشت. پس ازین نبرد، چنگیز روانه جنگ بسا ساری هو یور<sup>۴۷</sup> Sarihuiur و سرزمین کارانیت<sup>۴۸</sup> Karanit و سرزمین وویرات<sup>۴۹</sup> Voyrat و سرزمین کاتانا<sup>۵۰</sup> شد و بر همه این سرزمین ها چیره گردید.

۹- پس از آن چنگیز بسرزمین خود بازگشته و پس از يك آسایش کوتاه، همه نفرات خود را فراخوانده و بجنگ ختای رفت. پس از نبردهای درازی چنگیز بر آنها چیره شده و بخش بزرگی از کشور آنها را در دست گرفت و حتی پایتخت را که امپراتور در آنجا بود زمان درازی محاصره کرده بود. چون محاصره بدرازا کشید و اهالی پایتخت دیگر آذوقه ای نداشتند، چنگیز آنها را واداشت که از هر ده نفری یکی را برای خورده شدن برگزینند. ولی اهالی آنجا با دلیری زیادی بر علیه محاصره کنندگان با جنگ افزارهایی مانند منجنیق و تیر انداز مبارزه میکردند چون سنگهای منجنیق پایان یافت، آنها نقره گسداخته را بر سر محاصره کنندگان

می‌افکندند. نقره در آن شهر باندازه زیاد پیدا میشد. پس از مبارزات زیاد محاصره-کنندگان چون نتوانستند ازین راه براهالی شهر پیروز شوند دالانهای زیرزمینی، از بیرون شهر تاملر کز شهر کنده و ازین راه وارد شهر شده بر جنگجویان آنجا یورش بردند. دروازه‌های شهر گشوده شد و محاصره کنندگان بشهر ریخته امپراتور را کشتند و هر چه از طلا و نقره و خواسته‌های بهادار بود همه را چپاول نمودند<sup>۵۱</sup> پس از آن گروهی از سپاه خود را برای نگهداری آنجا گذاشتند و خود بکشور خویش باز گشتند. پس از کشتن امپراتور ختای چنگیز خود را امپراتور نامید. ولی تاکنون بخشی از کشور ختای را نتوانستند بگیرند چون در آنسوی دریا می‌باشد<sup>۵۲</sup>.

۱۰- ختای‌ها که ما از آنها گفتگو کردیم بی‌دین می‌باشند. آنها الفبای ویژه‌ای دارند گویا آنها کتابی شبیه «عهد عتیق و عهد جدید» داشته و نیز کتابی از زندگی اولیاء هم دارند. دیرهایی شبیه کلیسیا دارند و در آنجا بورد خوانی می‌پردازند، آنها مدعی داشتن مقدسین هم هستند. آنها خدای یکتا را می‌پرستند و به حضرت عیسی مسیح احترام زیادی دارند. آنها گروهی جاویدان دارند. ولی آنها غسل تعمید ندارند. آنها بکتاب مقدس ما احترام می‌گذارند و عیسویان را دوست دارند و صدقه زیادی میدهند. آنها انسانیت داشته و با آنها میتوان آمیزش نمود. آنها بی‌ریش بوده و چهره‌شان بی‌شبهت بمغولان نبوده ولی باریک‌تر از آنهاست. آنها زبان ویژه بخود دارند. پیشه‌وران آنها در همه پیشه و هنرها از همه مردم جهان زبردست‌تر و چیزه‌دست‌تر می‌باشند. در کشور آنها از گندم و شراب و طلا و بریشم و همه کالاهائی که مردم نیازمند آن هستند بفروانی یافت میشود<sup>۵۳</sup>.

۱۱- پس از زمانی آسایش چنگیز خان بخشی از سپاه خود را بفرماندهی پسرش توسی<sup>۵۴</sup> Tossu که لقب خان<sup>۵۵</sup> یعنی امپراتور یافته بود بجننگ کومان‌ها فرستاد و او آنها را شکست داده، سپس به کشور خویش باز گشت.

۱۲- چنگیز یکی از پسران دیگر خود را بالشکری به جننگ هندوها فرستاده بود و او هند کوچک را که در آنجا مسلمانان سیاه که حبشی<sup>۵۶</sup> نام دارند شکست



داده بود. سپس این لشکر بجننگ عیسویان رفته بود که در هند بزرگ می باشند. با رسیدن آنها پادشاه این کشور که ژان کشیش<sup>۵۷</sup> نامیده میشود با لشکریان خود بسوی مغولان رفت. او آدمک های مسی درست کرده بود که روی زین اسب سوار کرده و در درون این آدمکها آتش روشن کرده و بر روی ترك زین مردی با دم زدن آتش را مشتعل میکرد. لشکریان با گروه زیادی از این آدمکها بجننگ تاتارها رفتند. در میدان نبرد اسبها که مجهز به این آدمکها بودند در صف اول بوده و کسانی که بر ترك زین بودند نمی دانم چه ترکیبی در درون آتش آدمکها نموده و دمها را بکار انداختند. در نتیجه این آتش پرانی سربازان و اسبها را سوزانده و دود شدیدی هوا را تاریک نموده بود. سپس سربازان دیگر تیرهای خود را بسوی تاتارها انداخته و بسیاری از آنها را زخمی و کشته بودند. تاتارها از سرزمین آنها رانده شده و تا آنجائیکه میدانم دیگر با نجا یورش نبرده اند<sup>۵۸</sup>.

۱۳- بنا بگفته کشیشان روتن Ruthenes که در دربار امپراتور بودند و همچنین دیگر کسانی که دراز زمانی در آنجا زندگی میکردند، مغولان هنگام برگشت از راه بیابان به سرزمینی رسیده بودند که ساکنین شگفت آوری داشت. آنها شباهت به زن دارند بامترجم از آنها پرسیده شد که مردان اینجا کجا هستند، آنها در پاسخ گفتند که زنان اینجا هنگام تولد شبیه انسان بوده ولی مردان شبیه سگ می باشند، باری پس از اندک درنگی در این سرزمین، سگان بسیاری در آنسوی رودخانه گرد آمده بودند، و با آنکه زمستان بسیار سردی بود، این سگان خود را بآب انداخته سپس بر روی خاک می غلطیدند و خاک و گلی که روی آنها بود یخ زده میشد. آنان چندین بار این کار را انجام دادند و لایه بزرگی از یخ بر اندامشان ایجاد شد. پس از آن با شدت زیاد بسوی تاتارها یورش بردند. تاتارها بر آنها تیراندازی کردند ولی در اثر این لایه یخ تیرها گویا بسنگ بخورند، کمانه میشدند. جنگ افزارهای دیگر هم بر آنها کارگر نبود، سپس سگان خود را بر روی تاتارها افکنده و بسیاری را بسختی گاز گرفته، زخمی نموده و گروهی را هم کشتند و آنها را از سرزمین خود

راندند. از اینروست که ضرب‌المثلی میان تاتارها هست که میگوید: «پدرت یا برادرت بدست سگان کشته شده‌اند» ولی زنهای را که آنان با خود از آنجا آورده بودند تا پایان زندگی در میان تاتارها مانده بودند.<sup>۵۹</sup>

۱۴- در بازگشت، لشکر مغولان سرزمین بوری‌تابت<sup>۶۰</sup> Burithabet را بزور اسلحه گرفته بودند. مردم این سرزمین بسی دین می‌باشند و این رسم و آئین باور نکردنی و یا بهتر بگوئیم، تأسف آمیزی دارند و این است که اگر پدر کسی پیش از مرگ باج و خراج را باجنس پرداخت کند، همه خانواده گسردآمده و مرده را می‌خورند. این را برای ماهمه گواهی نموده بودند. مردان این سرزمین ریش ندارند و چنانکه خود دیدیم ابزاری دارند که اگر چند موی ریشی زیر چانه آنها بروید، آنها با آن می‌کنند. چهره آنها هم بسیار زشت است. پس از جنگ در آنجا، لشکر مغول بر سرزمین خود بازگشتند.

۱۵- هنگامیکه چنگیزخان لشکریان خود را تقسیم می‌کرد، خود با سپاهی بسوی خاور به سرزمین کرگیز<sup>۶۱</sup> تا کوه‌های کاسپیا رفته بود ولی آنگونه که بما گفته‌اند نتوانسته بود بر آنها چیره شود. از راه کوهستانی که وی رفته بود کوه‌های آنجا خاصیت مغناطیسی دارند. در نتیجه پیکان تیرها و دیگر جنگ‌افزارهای آهنین را بخود میکشید. مردمیکه به کوه‌های کاسپیا پناه برده بودند، بادیدن لشکر مغول تخته سنگهای گوه را بر روی آنها می‌انداختند. ده سال پس از آن هنوز آثار آن دیده میشد. مغولان کوشیدند که بر آنها دست یابند، ولی مه همه جا را گرفته بود و کسی جلوی خود را نمی‌توانست به بیند. کوه‌نشینان گمان بردند که مغولان ترس نزدیک شدن را دارند پس بر آنها یورش بردند ولی هنگامیکه بآنها نزدیک شدند آنها هم دچار مه گردیدند. از سوی دیگر پیش از رسیدن بآن کوه تاتارها بیش از یکماه در دشت بی‌آب و علفی سرگردان بودند.<sup>۶۲</sup>

۱۶- از آنجا، بسوی خاور، از دشت بزرگی گذر می‌کردند و بر سرزمینی رسیدند و آنگونه که بما گفته‌اند در آن سرزمین با آنکه راه‌های زیادی داشت ولی

ساکنین آنجا دیده نمیشدند. با وجود آن مغولان راه خود را می‌پیمودند تا اینکه بزنی و مردی برخوردند و آندورا پیش چنگیز خان بردند. چنگیز خان از ساکنین این سرزمین جو یا شد، آندو پاسخ دادند که مردم اینجا در زیر زمینی که زیر کوه می‌باشد زندگی میکنند. چنگیز دستور داد که زن را نگهداشته و مرد را برای بردن پیغام نزد ساکنین بفرستند. پیغام چنگیز دستور بر تسلیم شدن مردم بود. مرد پیغام را نزد ساکنین برد. آنها پاسخ دادند که در فلان روز خود را تسلیم خواهند کرد. ساکنین آنجا پنهانی در زیر زمینها با خود تصمیم گرفتند که بر سر مغولان یورش برند. آنها در یورش خود گروه زیادی از مغولان را نابود کردند. چنگیز و همراهان وی چون دیدند که نمی‌توانند کاری را از پیش ببرند و حتی توان تحمل صدای شدید خورشید را ندارند. چون در آن سرزمین از خورشید هنگام بر آمدن صداهای گوشخراشی میرسید، و مغولان وادار میشدند که گوش خود را بر روی زمین نهاده و گوش دیگر را بادیست به بندند. تا از صدای آن ناراحت نشوند. پس مغولان برای از دست ندادن نفرت خود بر این شدند که از آن سرزمین بیرون روند و چند نفری را که در راه دیدند با خود بردگی بردند. زن و مردی را که در آنجا یافته بودند بمغولستان فرستادند و آنها تا پایان زندگی در آنجا ماندند. هر گاه از آنها میپرسیدند که چرا مردم سرزمینشان در زیر زمین زندگی میکنند. آنها پاسخ میدادند که در بعضی از فصلهای سال هنگام بر آمدن خورشید، چنان صدای ترسناک و سختی از آن میرسد که مردم توان تحمل آنرا ندارند و دیگر آنکه مردم آنجا برای نشنیدن صدای خورشید همه گونه ابزار موسیقی را بکار می‌برند.<sup>۶۲</sup>

۱۷- چنگیز هنگام بازگشت ازین سرزمین دچار کمبود خوراک شده و گرسنگی سختی میان لشکریان پدیدار شده بود. آنها اتفاقاً روده‌های تازه حیوانی را یافتند. تا آنها روده‌ها را گرفته پس از خالی کردن مدفوعات، آنرا پخته و پیش چنگیز بردند. چنگیز خان روده‌ها را با همراهان خود خورد. از همین رو بود که چنگیز دستور داده بود که روده‌ها و خون حیوانات را نباید بدور انداخته و بجز

مدفوعات همه اعضای حیوانات باید خوراکی باشد.

۱۸- چنگیز پس از بازگشت به کشور خود، قوانین گوناگونی وضع کرد و مغولان آنرا کاملاً اجراء می‌نمایند. مائنها ازدو قانسون او را در اینجا یادآوری می‌نمائیم. یکی آنکه اگر یکی از بزرگان و یا شاهزادگان هوس پادشاهی را در سر بپروراند او را باید بی‌درنگ بدون هیچ‌گونه رحمی نابود نمود. برای همین بود که یکی از برادرزادگان چنگیز پیش از برگزیدگی گویو ک خان<sup>۶۴</sup> به امپراتوری که سودای پادشاهی را در سر داشت و بدون آنکه بزرگان مغول او را به پادشاهی برگزینند، نابود شده بود<sup>۶۵</sup> قانون دیگری آنست که مغولان می‌باید همه جهانرا گرفته و باهیچ ملتی پیش از تسلیم کامل، قرارداد صلح نبندند و این تازمانسی است که ملت مغول پایدار باشد.

۱۹- چهل و دو سال است که مغولان در جنگ می‌باشند و تا هجده سال دیگر تسلط آنها باید حکمفرما باشد. و بنا بر پیشگویی که برای آنها شده است از آن به پس ملتی که هنوز نام آنرا نمی‌دانند بر آنها چیره خواهند شد. کسانی که پس از آن بجامانند می‌باید قوانین ملت چیره‌گرا بپذیرند.

چنگیز سپاه خود را به گروه‌های ده نفری، صد نفری، هزار نفری و ده هزار نفری، یعنی «تومان» تقسیم نموده بود<sup>۶۶</sup>. مقررات دیگری نیز وضع کرده بود که همه را در اینجا نمی‌توان آورد و ما از بسیاری از آنها ناآگاه هستیم. پس از آن که قوانین و مراسم را وضع کرده بود توسط صاعقه کشته شد.

۲۰- چنگیز چهار پسر داشت، نام نخستین آنها اگودای<sup>۶۷</sup> Occoday و دومی توسو<sup>۶۸</sup>، سیمی چی آدای<sup>۶۹</sup> و از نسام چهارمی ناآگاه هستیم<sup>۷۰</sup> همه رؤسای مغول فرزندان این چهار نفر هستند. اگودای چندین پسر دارد که نخستین آنها گویو ک<sup>۷۱</sup> Cuyuc است که اکنون امپراتور می‌باشد. دیگر کوئتن<sup>۷۲</sup> و چیرمن<sup>۷۳</sup> Chiremen می‌باشند. از پسران دیگر وی ناآگاه هستیم. فرزندان توسو خان چنین اند: باتی<sup>۷۴</sup> که پس از امپراتور از همه نیرومندتر و ثروتمندتر است، اردو<sup>۷۵</sup> از قدیمی‌ترین

روساست، سی بان<sup>۷۶</sup>، بوران<sup>۷۷</sup>، و بورکا<sup>۷۸</sup>، تان هوت<sup>۷۹</sup>، از دیگر پسران او آگاهی نداریم. پسران چی آدی: پوری<sup>۸۰</sup> و کادان<sup>۸۱</sup> هستند. نواده‌های دیگر چنگیز که از نام پدران آنها نا آگاهیم چنین می‌باشند: منگو<sup>۸۲</sup>، و نام مادر او سورو کتان<sup>۸۳</sup> است. این زن پس از مادر امپراتور، نزد مغولان از همه محترم‌تر می‌باشد. البته بجز باتو، دیگری بشاک<sup>۸۴</sup> نام دارد، نواده‌های دیگری هست که از نام آنها نا آگاهیم.

۲۱- نام رؤسا و سرداران چنین است: اردو که در لهستان و مجارستان بود. باتو، بوری<sup>۸۵</sup>، سی بان<sup>۸۶</sup>، دین گت<sup>۸۷</sup> که همگی در مجارستان بوده‌اند. شیر بودان<sup>۸۸</sup> که در آنسوی دریا بر علیه سوادان‌های کشور اسلامی و دیگر مردم آنسوی دریا در جنگ است. دیگران که از آنها نام برده خواهد شد در مغولستان می‌باشند: منگو<sup>۸۹</sup>، سی رمن<sup>۹۰</sup>، هوبی لای<sup>۹۱</sup>، سی رمون<sup>۹۲</sup>، سی نو کور<sup>۹۳</sup>، تسوها تمور<sup>۹۴</sup>، کارا گای<sup>۹۵</sup>، سی به‌دای<sup>۹۶</sup> سالخورده که او را جنگجو می‌نامند، بورا<sup>۹۷</sup>، برکا<sup>۹۸</sup>، مای سی<sup>۹۹</sup>، کورمزا<sup>۱۰۰</sup> سرداران دیگری هستند که ما از نام آنها نا آگاهیم.

۲۲- امپراتور تاتارها بر مردم خود استبداد رأی بسیاری دارد، کسی جرأت نمی‌کند که از او سرپیچی نماید. امپراتور جای اقامت سرداران و سرداران جای اقامت زیردستان را خود برمی‌گزینند، همه فرمانها را چه برای رفتن به جنگ و یازنده ماندن و یا مردن را زیردستان بدون چون و چرا انجام میدهند. حتی اگر دختر دوشیزه و یا خواهر کسی را بخواهند آنها بدون هیچ ایرادی فرمانبرداری می‌نمایند افزون برای هر سال و یا هر چند سال یکبار بدستور امپراتور دختران دوشیزه تاتارستان را گرد آورده و امپراتور برای خود و یا برای دیگر بزرگان دولت بهر گونه‌ای که بخواهد آنها را میان خود تقسیم می‌نماید.

۲۳- فرستادگان امپراتور هر جا که باشند، وظیفه مردم است که چارپایان و خوراک آنها را فراهم نمایند و فرستادگانی که بسوی دربار مغول در راه هستند مردم همان وظیفه را باید برای آنها انجام دهند.

سفیران خارجی که در راه دربار مغولان می‌باشند از لحاظ خوراک و چارپایان

درسختی و تنگدستی هستند، چون کمک مردم بسیار ناچیز و پست می باشد، بویژه اگر پیش شاهزادگان باشند و اگر مانند آنها دراز زمان گردد، برای ده نفر باندازه خوراك دونفر بیشتر دریافت نمی کنند و حتی درسرای شاهزادگان و یاهنگام مسافرت روزی یکبار بیشتر بسفیران خوراك نمی رسد و آنها هم اندك مقدار. اگر در راه حادثه ناگواری پیش آید، نزد کسی نمی توان شکایت نمود، تنها بردباری است که باید در پیش گرفت. از این گذشته مغولان همواره پیشکش و هدیه های زیادی برای شاهزادگان و دیگران، چه برای بزرگان و چه برای کوچکان خود درخواست می نمایند. اگر خواهش آنها بر آورده نشود، آنگاه شما را به تحقیر گرفته و جزو آدم بشمار نمی آورند. اگر از سوی اشخاص بلندپایه کسی بیاید، آنها به پیشکشهای كوچك بسنده ننموده و میگویند «شما که از سوی بزرگان خود آمده اید پس چرا چنین هدایای ناچیزی می دهید» و از گرفتن آن ناروایی نشان میدهند. و اگر سفیری بخواهد در مأموریت خود کامیاب شود، می باید هدایای هر چه بیشتری بآنها بدهد. از اینرو بود که ما مجبور بودیم مقدار زیادی از چیزهایی را که مسیحیان در راه بما کمک کرده بودند بآنها بدهیم.

۲۴- باید گفت که در مغولستان همه چیز جزو اموال امپراتور می باشد و کسی نمیتواند بگوید که چیزی از آن اوست، بلکه همه چیز، همه چارپایان و خود مردم بامپراتور تعلق دارند. در این باره بتازگی قانونی از سوی امپراتور درست شده بود که بزرگان بر همه اموال مسلط می باشند. باید افزود که تاتارها میان بزرگان تقسیم شده اند. فرستادگان این بزرگان هر کجا که باشند، مردم می باید بدون دشواری چارپا و خوراك آنها را آماده نمایند و بجز این باید از اسبان آنها نگهداری نموده و خود در خدمت آنان باشند. به خود امپراتور، بزرگان و دیگر مردم می باید مادیات بفرستند. شیره را جزو مالیات سالیانه و یا مالیات چند سال آینده بفرستند.

در حال در میان آنها کسی آزادی ندارد. کوتاه سخن، امپراتور و بزرگان هر چه را که بخواهند و بهر اندازه که بخواهند از اموال مردم میگیرند و دارائی خود

مردم بسته به لطف آنهاست.

۲۵- پس از مرگ امپراتور بزرگان دور خود گرد آمده و اگودای پسر چنگیز را با امپراتوری برگزیده بودند. اگودای بامشورت بزرگان لشکریان خود را تقسیم کرده بود. او باتو را که دومین مقام اراداشت بچنگ آلتی سولدان و کشور اسلامی<sup>۱۱۱</sup> فرستاد که بزبان کومان گفته گو می‌کنند. مغولان پس از ورود بآن سرزمین بزور شمشیر بر آنها چیره شدند ولی شهری که بنام بسارچین<sup>۱۱۲</sup> است دراز زمانی پایداری می‌نمود. چون مردم آنجا در پیرامون شهر خندقهای تودرتو کنده و آنها را سرپوش نموده بودند، مغولان که بنزدیک شهر رسیدند در خندقها افتادند. ولی پیروزی بر شهر پس از پر کردن خندقها آسان گردید.

۲۶- با رسیدن این آگاهی مردم شهر یانی کند<sup>۱۱۳</sup>، از شهر بیرون رفته و خود به پیشواز مغولان رفته و خود را تسلیم آنها کردند. مغولان شهر را خراب نکرده ولی شمار زیادی از مردم را کشته و بسیاری را به بردگی بردند. پس از چپاول شهر مغولان ساکنین دیگری را بآنحافر ستاده و خود بسوی شهر اورناس<sup>۱۱۴</sup> رفتند. این شهر بسیار پر جمعیت بوده و بجز مسلمانان گروه زیادی از عیسویان مانند خزرها<sup>۱۱۵</sup> و روسها<sup>۱۱۶</sup> و آلانها<sup>۱۱۷</sup> در آنجا زندگی می‌کردند. ریاست این شهر در دست مسلمانان بود. این شهر پراز ثروت بوده و در کنار رودی است که به ینی کند<sup>۱۱۸</sup> می‌رود. این رود وارد دریای<sup>۱۱۹</sup> میشود. در این شهر کنار رود بندری بود که مسلمانان در آنجا مرکز بازرگانی بزرگی برپا نموده بودند. تاتارها چون از گرفتن شهر ناتوان بودند، آب بند رودخانه را خراب نموده و شهر را آب فرا گرفته بود. پس از آن مغولان وارد سرزمین ترکهای کافر شدند.

۲۸- پس از چیرگی بر این کشور تاتارها بسوی روسیه رفته و کشتار زیادی در این کشور نموده بسیاری از شهرها و دهات را ویران ساختند. سپس بمحاصره شهر کی‌یف<sup>۱۲۰</sup> پایتخت روسیه پرداختند. پس از محاصره دراز زمانی، آنرا گرفته و مردم شهر را کشتار نمودند. زمانی که ما از آنجامی گذشتیم، جمجمه‌ها و استخوانهای

بی شماری را در راه دیده بودیم. این شهر بزرگ و پر جمعیت می بود. اکنون تقریباً بکلی ویران شده است. شاید بیش از دویست خانه برپا نبوده و مردم سخت زیر نظارت مغولان هستند. از آنجا مغولان رهسپار ویرانی و کشتار همه روسیه<sup>۱۱۱</sup> شده بودند.

۲۸- سپس سرداران بزرگ مغول بآن سوی روسیه و کومانی<sup>۱۱۲</sup> شده و بجنگ مجارها و لهستانیها شده بودند. بسیاری از تاتارها در هنگری و لهستان کشته شده بودند. اگر مجارها بجای گریز پایداری میکردند تاتارها از کشور آنان بیرون می شدند. چون تاتارها را چنان ترسی فرا گرفته بود که بسیاری از آنها از آنجا گریخته بودند. ولی باتوبا شمشیر بجلوی آنها رفته و گفته بود «نگریزید، چون اگر بگریزید کسی از ما زنده نخواهد ماند و اگر مرگ ناچار است پس همه باهم کشته شویم. دستور چنگیز است که میگفت اگر فرار کنیم همه کشته خواهیم شد. و اگر باید تسلیم شویم. هنگام آن هنوز نرسیده است. لشکریان از این گفته دلآوری خرد را باز یافته و پایداری کردند. و کشور مجارستان<sup>۱۱۳</sup> را ویران کردند

۲۹- در بازگشت، به کشور مردوآن<sup>۱۱۴</sup>. که مردم آن کافر هستند، یورش برده و آنجا را بزور شمشیر گرفتند. از آنجا بسوی بی آر یعنی باغار بزرگ<sup>۱۱۵</sup> رفته و بکلی ویران ساختند. سپس بسوی شمال رفته و بجنگ باسکار یعنی هنگری بزرگ<sup>۱۱۶</sup> رفته و بزور شمشیر آنجا را گرفتند.

۳۰- از آنجا مغولان بسوی شمال رفته و نزد پاروسیت<sup>۱۱۷</sup> رسیدند. مردم این سرزمین شکم کوچک و دهان بسیار کوچکی دارند، آنگونه که بهما گفته اند. آنها خوراک نمی خورند، بلکه گوشت را در دیک پخته و پس از آماده شدن گوشت، بر بالای دیگ گرد آمده و بوی دمه آنرا تنفس می نمایند و از این راه سیر می شوند. اگر هم گاهی چیزی بخورند باندازه بسیار ناچیزی می باشد.

۳۱- سپس مغولان رهسپار سرزمین ساموگد<sup>۱۱۸</sup> Samoged شدند. میگویند که مردم ساموگد، تنها از شکار زندگی میکنند. چادر و جامه های آنها از پوست



حیوانات می‌باشند مغولان پیشروی بیشتری بسوی شمال نموده و در سواحل اقیانوس  
بسرزمینی رسیدند و آنگونه که بما گفته‌اند. ساکنین آنجا غولانی هستند با اندام  
آدمی ولی ساق پای آنها شبیه گاو می‌باشد. سر آنها آدمی وار ولی چهره سنگ<sup>۱۱۹</sup>  
دارند. هنگام گفتگو، دو، سه کلمه گفته، سپس پارس می‌نمایند. ولی چون هر بار  
جملات را ادامه میدهند، گفتگوی آنها را میتوان فهمید. تاتارها پس از آن بسرزمین  
کومان‌ها برگشتند و گروهی از آنها تا کنون در آنجا مانده‌اند.

۳۲ - در این هنگام، اگودای خان، سیربودان<sup>۱۲۰</sup> را با لشگری روانه قرقیز  
نمود و آنها را بزور شمشیر چیره ساخت. قرقیزها چهره‌های بی‌ریش دارند و آنها  
مردمی بی‌دین می‌باشند. یکی از سنت‌های آنان اینست که پس از مرگ کسی، پسر  
وی بنشانه سوگواری گوش تا گوش، پوست چهره خود را میدرد.

۳۳ - پس از چیرگی بر قرقیزها، سیربودان بسوی جنوب بجننگ ارمنیان<sup>۱۲۱</sup>  
رفت، هنگام گذر از بیابان. آنگونه که بما گفته بودند، مغولان با غولان دیگری  
برخورد کرده بودند. این غولان بیش از يك بازو و يك دست نداشته و آنهم در  
میان سینه آنهاست. بجز این آنها تنها يك ران و يك پا دارند، هنگام تیراندازی، دو  
نفری بكمك هم آنها را انجام میدهند. این غولان باندازه‌ای تند میدوند که اسب سوار  
با آنها نمیتواند. برسد. دويدن آنها پرش بر روی يك پا بوده و هنگام خستگی با دست  
و پا چرخ مانند، حرکت می‌کنند. ای زیدور Isidor آنها را Ciclopedel<sup>۱۲۲</sup> می‌نامد. اگر  
با این روش دويدن، خسته گردند، از نو با يك پا پرش میکنند. مغولان گروهی از  
آنها را کشته بودند ولی آنگونه که کشیش‌های روسی در دربار مغول بمن می‌گفتند،  
تنی چند از آنها پیش امپراتور مغول یاد شده بسفارت آمده و درخواست پیمان صالح  
نموده بودند.

مغولان ارمنستان و بخشی از گرجستان را بزور شمشیر گرفته بودند. بخش دیگر  
گرجستان خود را تسلیم آنها کرده بود. ساکنان آنجا چهل هزار یه پرپر Yperpere  
خراج سالیانه را پذیرفته و اکنون نیز آنها را پرداخت می‌کنند.<sup>۱۲۳</sup>

۳۴ - از آنجا مغولان رهسپار کشور سلطان اورم شدند که بسیار مهم و نیرومند می بود مغولان باوی جنگگ نموده و براو چیره شده بودند<sup>۱۲۴</sup>. سپس پیروزمندانه تا کشور سلطان آلب<sup>۱۲۵</sup> رفته بودند. اکنون آنها این کشور را گرفته و آهنگ پیشروی بکشورهای دیگر دارند. پس از آن آنها دیگر تا امروزه به مغولستان باز نگشته اند. همان سپاه مغول بسوی بغداد رفته و آنجا را گرفته بودند.<sup>۱۲۶</sup> ساکنین چهارصد بزانه و مقداری پارچه زربافت و دیگر خراج روزانه را پرداخت می نمایند. مغولان هر سال فرستاده ای را به بغداد گسیل نموده و خلیفه را دعوت به آمدن به مغولستان می کنند ولی او هدایای زیادی داده و هر بار از رفتن بآنجا عذر خواهی می نماید. امپراتور هدایا را پذیرفته، ولی دعوت خود را هر بار تکرار می نماید.

## بخش ۶

جنگ، آئین سپاهی، استراتژی و بسیج، سنگدلی با اسیران  
محاصره قلعه‌ها. نیرنگ و خیانت کاری که تسلیم‌شدگان

- ۱- پس از گفتگواز نبردهای مغولان باید از خودجنگ سخن گفت: نخست، آئین سپاهی دوم، سپاه سیم، استراتژی و بسیج. چهارم، سنگدلی با اسیران. پنجم، محاصره قلعه‌ها و شهرها. ششم، خیانت به تسلیم‌شدگان.
- ۲ - جنگیزخان آئین سپاهی را چنین برپا نموده بود: هرده نفر يك فرمانده دارند و بر ده دهگان يك فرمانده و بر برده صدگان يك فرمانده ده هزارگان يك فرمانده یا امیر تومان. <sup>۱۲۷</sup> فرماندهی بر همه سپاه در دست دو یا سه نفر می‌باشد و یکی از آنها بر دیگران ریاست میکند.
- ۳ - هنگامیکه سپاه در جنگ است اگر در يك دهگان يك یا چند نفری از جنگ فرار کنند مابقی دهگان محکوم بمرگ خواهند شد. اگر در يك صدگان گروهی از جنگ بگریزند دیگر همه صدگان محکوم بمرگ خواهند شد. بطور کلی بجز هنگام عقب‌نشینی همگانی، هر فراری محکوم بمرگ است. افزون بر آن اگر چند نفری از دهگان دلیرانه به پیش روند و دیگران از آنها پیروی نکنند،

محکوم بمرگ خواهند شد. اگر يك يا چند نفر از دهگان اسیر شوند و دیگران بکمک آنها نروند، آنها هم محکوم بمرگ میشوند.

۴ - جنگگ افزارهایی که دست کم همه باید داشته باشند: دو یاسه کمان و یا دست کم يك کمان خوش ساخت، سه تیردان پر از تیر، يك تبر و ریسمان برای کشیدن منجنیق. ثروتمندان، شمشیر نوک تیز و يك لبه و کمی خمید. دارند. در يك از مغولان يك اسب با زره اسبی که ران و ساق را می پوشاند و يك کلاه خود و سپر دارند. سپر اسبی از چرم ساخته شده و بدینسان می باشد: نوارهای چرمی پوست گاو و یا چارپای دیگر به پهنای يك وجب، سه و یا چهار لا و باقی بهم چسبیده و بانوار باریک یا ریسمان بهم پیوسته هستند. ریسمان از پائین نوار بالائی گذشته و بمیان نوار پائین ترمیرود و هم چنین تا آخر همه نوارها پله وار بهم مربوط میشوند. هنگام خم شدن، نوار پائین کمی بسوی بالا میرود. <sup>۱۲۸</sup>

۵ - زره اسبی از پنج تکه ساخته شده: دو تکه در هر سوی اسب از سر تا دم می باشد. و به زین بسته میشوند. يك تکه بر روی نشیمنگاد اسب که دو تکه پهلوانی را بهم مربوط می کند. در میان آن سوراخی است که دم اسب از آن میگذرد. تکه چهارم در جلوی روی سینه اسب است و تازانو ادامه دارد. پنجم، بر روی پیشانی است که با حلقه آهنی که آنجا میگذارد با تکه های دیگر مربوط میشود.

۶ - زره مغولان از چهار تکه ساخته شده، يك تکه از گردن تا ران بوده و طوری درست شده که قالب تن می باشد و از جلو بسته بوده و از زیر بغل ها به پشت ادامه دارد. بر پشت تکه دویم است که از گردن تا پائین می باشد. این دو تکه بر روی شانها بادو نوار آهنی بهم بسته می شوند. بر روی هر بازو، زره يك تکه تا دست ادامه دارد و زیر بازو و ساعد بدون زره می باشند. بر روی ساق پاهم يك زره يك تکه ای است که بایند بسته می شود.

۷ - کلاه خود مغولان در قسمت بالای آن از آهن بوده و بخشهایی که بر روی گردن و صورت آویزان می شود از چرم است. این تکه چرمها همانگونه که

گفته شده ساخته شده است.

۸ - زره گروهی از مغولان از آهن ساخته شده که بدین گونه است: با تعداد زیاد نوارهای نازک آهنی به پهنای يك انگشت و بدرزای کف دست و هر کدام هشت سوراخ دارند و با تسمه‌های چرمی این نوارهای آهنی پله مانند بر روی هم سوار شده و بهم بسته می‌شود. آنها طوری به يك دیگر بسته شده‌اند که مجموعه بسیار محکمی را تشکیل می‌دهند. با این مجموعه صفحات آهنی زره‌ای را که در بالاتر گفته بودیم برای خود و اسبان خود زره درست می‌کنند. این زره‌های آهنی چنان پاك و صیقل شده هستند که مانند آینه منعکس می‌نمایند.

۹ - گروهی از مغولان نیزه‌هایی دارند که دارای چنگک خم شده بوده و آن برای بزرگشیدن دشمن از روی زین اسب است. تیرهای آنان بدرزای دو پا می‌باشند. چون درزای پاگوناگون است ما درزای پای مهندسی را در نظر می‌گیریم: یعنی دوازده دانه جو باندازه يك بند انگشت بوده و شانزده بند انگشت باندازه يك پای مهندسی است. پیکان آهنی آنان بسیار نوک تیز بوده و از هر دو سو برنده می‌باشد. آنها پیوسته يك سوهان در تیردان خود، برای تیز کردن پیکان دارند. دنباله این پیکان‌ها باندازه يك بند انگشت بوده که در درون چوب تیر فرو رفته است.

۱۰ - آنها سپرهای بافته شده از نی و یا ترکه دارند ولی بگمان ما آذربکار نمی‌برند مگر در اردوگاه و در برابر امپراتور آنها را بدست می‌گیرند. آنها تیرهای دیگری دارند که به پهنای سه بند انگشت می‌باشند و با آن بشکار پرندگان و حیوانات و برای تیراندازی بر مردم بی دفاع بکار می‌برند.

۱۱ - هنگام جنگ، مغولان نخست پیشتازان<sup>۱۲۹</sup> را بجلو می‌فرستند، باروبنه این پیشتازان بسیار سبک بوده و آنها و اسبانشان بدون زره می‌باشند. این پیشتازان چپاول نموده و خانه‌ها را آتش نمی‌زنند و چارپایان را نابود نمی‌کنند. تنها کار آنها زخمی نمودن و فرار دادن دشمن است. البته آنها کشتن را بر زخمی نمودن ترجیح می‌دهند. پس از آنها، خسود سپاه وارد جنگ می‌شود که همه را کشته و

اسیر می نماید و هر چه که در دسترس آنها باشد تاراج مینمایند. فرماندهان سپاه بهر سو برای جستجوی چپاول گران زبردست ، مأمور می فرستند.

۱۲ - هنگامیکه مغولان بکنار رود بزرگی میرسند از آن بدین گونه گذر میکنند: مغولان بلند پایه پوست های نازک و بزرگی دارند که اطراف آنرا باریسمان حلقه وار بسته و شبیه طشت میشود و در درون آن جامه و ساز و برگ سبک و نرم خود را می گذارند بالا و میان آن زین اسب و وسائل سخت را مینهند. سپس خود بر روی آن نشسته و باطنابی این نوع زورق را بدم اسب می بندند و کسی را مأمور میکنند که دهانه اسب را گرفته و شناکنان از رود گذر نماید. گاهی باد و پارو، از رود، پارو زنان می گذرند. برای گذراندن اسبان، یک نفر در جلوی گله اسبان برای راهنمایی گله دهانه اسبی را گرفته و شناکنان از رود می گذرد. مغولان پائین مرتبه ، هر يك مشك چرمی دارند که همه ساز و برگ خود را در آن می نهند و دهانه مشك را محکم بسته و آنرا بدم اسب می بندند و خود دهانه اسب را گرفته شناکنان از آب می گذرند.

۱۳ - باید دانست که هنگامیکه مغولان دشمن را از دور می بینند، یورش برده و هر يك از مغولان سه، چهار تیری بسوی آنها میاندازند و اگر به بینند که نمی توانند بردشمن خود چیره شوند پس میروند. این پسر وی از روی نیرنگ می باشد و برای کشاندن دشمن بسوی خود بوده چون در آنجا برای آنها دامهائی درست میکنند. اگر دشمن بسوی آنها جلو برود، آنها را محاصره کرده و آغاز به زخمی کردن و کشتن میکنند. مغولان اگر به بینند که دشمن سپاه بزرگی دارد، یکی دو روز پس روی نموده و با آبادیهای دیگری یورش برده و به کشتن و چپاول و ویران کردن می پردازند. اگر مغولان به بینند که این را نمیتوان انجام داد، پس بمسافت ده یا دوازده روز پس روی کرده و موقعیت مناسبی برای خود پیدا میکنند، تا اینکه دشمن پراکنده شود. در اینصورت نا آگاهانه یورش برده و سرزمین آنها را ویران می نمایند. مغولان در جنگ بسیار زبردست می باشند. اینک چهل سال است که آنها با دیگر

مردم جهان در جنگ هستند.

۱۴- هنگامیکه مغولان رهسپار نبرد می‌شوند، همگی بانظم و ترتیب بمیدان نبرد می‌روند. سرداران و شاهزادگان وارد نبرد نمی‌شوند بلکه فاصله گرفته و از دور روبروی دشمن می‌ایستند. همراه آنان کودکان و زنان و حتی آدمک‌های حصیری بر روی اسب سوار میکنند و این از نیرنگهای جنگی آنهاست، برای اینکه دشمن تصور نماید که گروه آنان بسیار زیاد می‌باشد. در برابر خود دشمن، آنها گروه اسیران جنگی و قبیله‌هایی که در زیر دست آنها زندگی می‌کنند بنا نظارت مغولان بجلو می‌فرستند، خود سپاهیان مغول در سوی راست و چپ و پشت آنها می‌باشند بطوریکه از سوی دشمن دیده نشوند. با این نیرنگ دشمن را محاصره کرده و بسوی مرکز که اسیران هستند می‌رانند و سپس از همه سو یورش می‌برند.

گرچه در بیشتر اوقات تعداد مغولان زیاد نیست ولی بنا این نیرنگ دشمن محاصره شده، تعداد مغولان را بسیار می‌پندارد، بویژه اگر سرداران و شاهزادگان همراه زنان و کودکان و آدمک‌های حصیری سوار بر اسب از سوی دشمن دیده شوند. این تصور که گروه دشمن پیشمار می‌باشد ترس و هرج و مرج در سپاه دشمن برپا میکند.

اگر مغولان به بینند که دشمن از خود دفاع می‌نماید، راه فرار را برای دشمن باز می‌گذارند، و هنگام فرار دشمن و بهم خوردن نظم و ترتیب آنان، مغولان آغاز به حمله نموده و در این کشتار تعداد کشته شدگان بیش از آنست که ممکن بود در نبرد اتفاق افتد.

اینرا باید بدانید که مغولان، در آغاز، از نبرد تن به تن دوری می‌نمایند و زمانیکه مردان و اسبان زیادی را زخمی نموده‌اند، آنگاه وارد نبرد تن به تن می‌شوند

۱۵- مغولان بر قلعه‌ها بدینگونه چیره میشوند: اگر پیرامون قلعه مناسب باشد آنرا محاصره می‌نمایند و در صورت لزوم پیرامون قلعه دیواری می‌سازند که خود قلعه را محاصره نموده بطوریکه کسی نتواند از آنجا بیرون رفته و یا داخل شود،

سپس با منجنیق و با تیراندازی شب و روز پیوسته بر آن می کوبند و آن برای اینکه ساکنین قلعه دقیقه‌ای آسایش نداشته باشند، ولی خود تاتارها چون بنوبت حمله میکنند، بخشی از سپاهیان آنان در زمان حمله، استراحت می نمایند.

اگر بدین وسیله نتوانند بر قلعه‌ای چیره شوند، آنها مواد منفجره<sup>۱۲</sup> پرتاب می نمایند. و گاهی هم چربی انسانی را از مرده‌ها گرفته و پس از داغ کردن بر روی خانه‌ها پرتاب می نمایند<sup>۱۳</sup>. این آتش افروزی را بدشواری می‌توان خاموش نمود. ولی گویا با ریختن شراب و یا آبجو می‌توان آنرا خاموش نمود. اگر این چربی شعله‌ور شده بر روی پوست انسان بیفتد با مالیدن بادست خاموش میشود.

۱۶- اگر با این وسائل نتوانند قلعه و یا شهری را که در کنار رود ساخته شده، بگیرند رود را سدبندی نموده و یا مجرای آنرا عوض کرده و اگر بتوانند شهر را غرق در آب می کنند. اگر باز در کار خود کامیاب نشوند با کندن نقب زیرزمینی وارد شهر میشوند. هنگام رخنه بشهر گروهی از مغولان آغاز به آتش سوزی نموده و گروه دیگر به کشتار مردم می پردازند.

اگر از این راه نتوانند پیروز شوند، در نزدیکی شهر اردو زده بطوریکه از تیررأس محاصره شدگان بدور باشند. مدت زمان اردو می‌تواند بسیار دراز باشد و اگر کمکی از بیرون بمحاصره شدگان نرسد، مغولان بمحاصره خود ادامه می دهند.

هنگام این محاصره مغولان کوشش میکنند که با اهالی شهر تماس گرفته و هرگونه وعده فریبنده‌ای به آنها میدهند که خود را تسلیم مغولان نمایند و اگر اهالی شهر تسلیم شوند بآنها میگویند برای سرشماری از شهر بیرون روید، چون این کار از آداب ما می باشد. پس از بیرون آمدن مردم شهر، مغولان پیشه‌وران را جدا نموده و سایر مردم را بضرب تبر نابود میکنند، تنها کسانی که مورد نیاز بردگی مغولان می باشند، از این مرگ رهایی می یابند. رهایافتگان از مرگ. هیچگاه از بزرگان شهر نمی باشند. اگر برای نیاز خود تنی چند از بزرگان را نکشته ولی باسارت



بگیرند، خواهش و التماس و یا پرداخت خون بها باعث آزادی آنها نخواهد شد.  
۱۷ - هنگام جنگ مغولان همه مردمی را که به دست آنها برسند نابود  
می کنند ، مگر آنکه تنی چند که برای بردگی برگزیده شوند . قربانیان کشتار را  
میان سرصدگان های خود بخش نموده که آنان را با تبرزین نابود کنند . این سر  
صدگان ها قربانیان را بدخواه خود میان اسیرانی که باید زنده بمانند تقسیم نموده  
که آنها را نابود سازند .



## بخش ۷

پیمان صلح مغولان، نام کشورهایی که بر آنها چیره شده‌اند، فشار و آزار بر مردم، کشورهای که دلیرانه در برابر مغول ایستادگی نموده‌اند.

۱- پس از شرح آداب جنگی آنان، باید از کشورهایی که بر آن چیره شده‌اند سخن گوئیم. نخست از طرز صلح مغولان، دویم، نام کشورهای چیره شده، سیم، فشار و آزار بر چیره شده گان. چهارم کشورهای که دلیرانه بر مغولان پایداری نموده‌اند.

۲- بدانید که مغولان هیچگاه با ملتی از در صلح نمی‌آیند مگر آنکه آن ملت تسلیم آنان گردد. چون، چنانکه گفته بودیم دست بر چنگیز را همیشه در نظر دارند و آن چیره شدن بر همه ملتهاست و تا آنجائیکه نیرو و توان آنرا داشته باشند. دیگر آنکه هر گاه که بتوانند باید از در نبرد با آنها در آیند و دیگر آنکه خراج نقدی و بردگان را میان خود بخش نمایند. مغولان پس از سرشماری مردم چیره شده از هر ده پسر و از هر ده دختر یکی را به بردگی می‌برند و آنهارا به کشور خود می‌فرستند. و آن نه نفر دیگر را بهر طوری که خود بخواهند با آنها رفتار می‌کنند.

۳- مغولان هنگامیکه کاملاً بر دشمن چیره شوند، هیچگاه بر قول و سوگند

خود وفانمی کنند، بلکه برعکس با همه زیرکی بفریبکاری و خیانت می پردازند  
هنگامیکه ما در روسیه بودیم، بما گفته بودند که يك نفر مسلمان از سوی گویوک  
خان<sup>۲۱</sup> و بانو مأموریت داشت از هر سه پسر یکی را باسارت بگیرد و همانگونه که  
بما گفته بودند، این مأمور هر مرد بی زن و هر زن بی شوهر را نیز باسارت می گرفت  
و بمغولستان میفرستاد. هم چنین همه گدایان که از راه گدائی زندگی میکردند، گرد-  
آوری نموده و آنها را هم بمغولستان فرستاد. دیگر مردم را بر حسب عادت مغولان  
سرشماری نموده و بر همه از کوچک و بزرگ مالیات سرانه تعیین نموده بود.

مالیات تعیین شده در بسیاری از اوقات بدین صورت می باشد: پوست خرس  
سفید پوست سمور و قاقم و حیوان زیرزمینی که بلایتی نام آنرا نمی دانم ولی  
لهستانیان آنرا «Dochori» می نامند و پوست سیاه شبیه روباه را دارد. هر کسی که از  
پرداخت مالیات سرپیچی کند، بی درنگ پیش تاتارها برده و باسارت برده می شود.  
۴- مغولان سفیرانی نزد شاهزادگان محلی می فرستند که آنها هر چه زودتر  
خود را معرفی نمایند. این شاهزادگان پس از رسیدن نزد مغولان شامل هیچگونه  
احترام و بزرگداشتی نمی شوند و با آنها همانند اشخاص ساده رفتار می شود. این  
شاهزادگان و حتی سفیران آنها را وادار می کنند که هدایا و پیشکشهای گرانبهای  
برای شاهزادگان مغولی و همسران آنها و نیز به سران هزارگان و صدگان و حتی  
برای غلامان آنها بیاورند.

۵- تاتارها بهانه هائی می یابند که این شاهزادگان را نابود کنند، همانگونه  
که در باره شاهزاده میشل و دیگران گفته شده بود. اگر ببریخی از شاهزادگان از  
روی مصلحت اجازه برگشت داده میشود، دیگران را با شربت و یا خوراک زهر آلود  
نابود میکنند.

قصد و آهنگ مغولان اینست که تنها فرمانروایان روی زمین باشند و از  
همینروست که بزرگان هر ملت را بهر وسیله و در هر فرصتی از میان می برند.

بشاهزادگانی که اجازه بازگشت می دهند، فرزند و یا برادر او را بعنوان

گروگان نزد خود تا پایان زندگی، مانند پسر شاهزاده یاروسلاو<sup>۱۳۳</sup> و یایکی از بزرگان آلان و بسیار دیگر، نگه میدارند. اگر پدر و یا برادر بدون وارث در گذرد، مغولان فرزند و یا برادر در گروگانرا بسرزمین خود باز نمی فرستند، بلکه خود را وارث آنجا میدانند. همین رویداد برای پادشاه کشور «سولانگی» پیش آمده بود.

۶- مغولان فرمانروایان (باسکاک)<sup>۱۳۴</sup> خود را در کشورهایی که شاهان آن اجازه بازگشت را دارند بر سر کار میگذارند، همه می باید فرمانبردار بی چون و چرای او باشند. اگر ساکنین شهر و یا ناحیه ای از فرمانبرداری او سرپیچی نمایند، فرمانروای مغول آنانرا شورش و یاغی نامیده و سپاهیان مغولرا فرا میخواند و شهر یا همه ناحیه را ویران و ساکنین را کشتار گروهی می نمایند. همین رویداد هنگامیکه مادر کشور تاتارها بودیم درباره یک شهر روسی که بکومانها سپرده بودند رخ داده بود. نه تنها شاهزاده مغول چیره گر یک کشور و یا فرمانده آنها، بلکه هر یک از بزرگان تاتار که بشهری و یا سرزمینی وارد شود در حکم صاحب مطلق آنجا میشود، بویژه اگر از بزرگان بلند پایه هم باشد.

۷- افزون بر این مغولان بدون هیچ بهانه ای طلا و نقره و چیزهای گرانبهارا درخواست می نمایند و این درخواست در هر زمان و بهر اندازه که بخواهند می باشد. ازین گذشته اگر میان خود این شاهزادگان مشاجره و اختلافی باشد، می باید برای داوری نزد امپراتور تاتارها بروند، همانگونه که بتازگی میان دو فرزند شاه گرجستان رخ داده بود<sup>۱۳۵</sup>. پادشاه گرجستان دو فرزند دارد که یکی ملیک فرزندزن قانونی بوده و دیگری بنام داوید که از زن صیغه ای و غیر قانونی است. پدر آنان بخشی از کشور را به پسر صیغه ای واگذار کرده بود. ولی فرزند جوانتر که از زن عقدی است با مادر خود برای دادخواهی رهسپار دربار امپراتور تاتارها شده بود. چون دید که برادر بزرگتر داوید برای جلب نظر امپراتور بدربار مغول رفته است. مادر ملیک که ملکه گرجستان بود و پادشاهی کشور توسط او بشوهرش رسیده بود. چون در این کشور زنان می توانند پادشاهی نمایند، در راه مسافرت بمغولستان

درگذشت. دوبرادر هنگام رسیدن بدربار مغول هدایا و پیشکش‌های گرانبھائی با خود آورده بودند، بویژه ملیک که فرزند قانونی بوده و مدعی همه گرجستان بود. داوید در حضور امپراتور مغول. گفته بود گرچه فرزند صیغه‌ای هستم ولی تقاضای عدالت مغول را می‌نمایم که میان فرزندان از زن قانونی و صیغه‌ای و کنیز تبعیضی قائل نمیشوند. امپراتور مغول حکم را بسود داوید صادر نموده و داوید را پادشاهی گرجستان شناخت. ملیک با وجود همه هدایای خود از حق پادشاهی محروم گردید.

۸- مغولان از ملتهای دور افتاده از خود، گرچه بآنان اعتمادی ندارند ولی تنها بگرفتن باج و خراج قناعت می‌نمایند و آنهم از روی مصلحت می‌باشد چون باین وسیله می‌خواهند کشورها را تشویق به تسلیم نمایند. همین کار برای اوبزی Obesi یا گرجستان<sup>۱۳۶</sup> پیش آمده است. مغولان سالیانه از آنها چهل هزار ایپرپر Yperper یا بزان Besan باج دریافت می‌نمایند. در بعضی از حالات آنها ملت‌های دور افتاده را راحت می‌گذارند ولی بنا بر آگاهی که ماییدا کردیم مغولان در صد یورش بر آنها هستند.

۹- نام کشورها و سرزمینهای که مغولان بر آن چیره شده‌اند: چین، نایمان سولانگی، قره ختای یا چین سیاه، کومانی، تومات<sup>۱۳۷</sup>، ویرات Voyrat کارانیت، هویور، سومال Sumoal، مرکیت، مکریت، ساری هویور، باسکارت، کوسمیر<sup>۱۳۸</sup> سارازان<sup>۱۳۹</sup> بیسرمان Bisermin<sup>۱۴۰</sup>، ترکمن<sup>۱۴۱</sup>، بیلر Byler یعنی بلغار بزرگ، کاتورا Catora<sup>۱۴۲</sup>، کومیچی<sup>۱۴۳</sup>، بسوری ثابت Buritabet، پاروسیت Parosit، کاسی<sup>۱۴۴</sup>، آلان یا آس<sup>۱۴۵</sup>، ا بزی یا گرجستان، نسطوریاها<sup>۱۴۶</sup>، ارامنه، وکانگیت<sup>۱۴۷</sup>، کومان، بروتاج که یهودی هستند<sup>۱۴۸</sup>، موردوآن Morduan، ترک<sup>۱۴۹</sup>، خزر<sup>۱۵۰</sup>، ساموید، ایران، تات<sup>۱۵۱</sup>، هند کوچک یا اتیوی<sup>۱۵۲</sup>، چرکسها<sup>۱۵۳</sup>، روتن Ruthene بغداد<sup>۱۵۴</sup>، سرت<sup>۱۵۵</sup> سرزمینهای دیگری نیز هستند ولی از نام آنها ناآگاهیم. ما خود مردان و زنان همه این سرزمینهای نام برده را خود دیده‌ایم.

۱۰- نام سرزمینها و کشورهایی که دلیرانه در برابر مغولان ایستائی نموده‌اند:

هند بزرگ<sup>۱۵۶</sup> بخشی از آلان، بخشی از ختای، ساکسی‌ها<sup>۱۵۷</sup>، همانگونه که در آنجا بما گفته بودند، مغولان میخواستند یکی از شهرهای ساکسی را بگیرد، ولی آنها منجنیق‌های نیرومندی ساخته بودند که همه منجنیق‌های مغولان را درهم شکسته بود و با پرتاب‌های خود مغولان نتوانسته بودند بشهر نزدیک شوند. مغولان برای گرفتن شهر نقب‌های زیرزمینی کنده و هنگامی که بخشی از مغولان در بیرون شهر می‌جنگیدند بخشی دیگری از راه زیرزمینی وارد شهر شده و می‌خواستند که در شهر آتش افروزی برپا کنند ولی بخشی از اهالی شهر آتش‌ها را خاموش نموده و بخش دیگری دلیرانه با مغولانی که وارد شده بودند جنگیده‌اند. بسیاری از مغولان کشته و زخمی شده‌اند و دیگران و ادار به فرار شدند. چون خود مغولان دیدند که نمی‌توانند بر شهر دست یابند راه گریز را پیشگرفتند.

۱۱- در سرزمینهای اسلامی مغولان بهترین پیشه‌وران را گرد آورده و از آنها برای خود کار میکشند. پیشه‌وران دیگر، بخشی از ساخته‌های خود را بجای باج می‌پردازند. همه محصولات کشاورزی در انبارهای مغولان گرد آوری میشود و تنها بزر و حداقل خوراک دهقانان را از آن کم می‌کنند. سه پیشه‌وران شهر تنها جیره کوچک نان و کمی گوشت و آنهم هفته‌ای سه بار، می‌دهند. افزون بر آن بزرگان مغول هر گاه که میلشان شود همه مردان و زنان و کودکان را گرفته و آنها را و ادار به دنباله روی از خود و خدمتگذاران خود نموده و آنها را جزو اسیران خود می‌شمارند. در واقع گرچه آنها جزو اطرافیان بزرگان مغولان می‌باشند ولی رفتار با آنها بسرا تب بدتر از رفتار با دیگر مغولان بوده چونکه آنها را جزو اسیران خود شمرده و در معرض همه‌گونه خطرات می‌باشند. همین مردم هستند که در نبردها پیشاپیش مغولان می‌روند و در هنگام گذر از مردابها و بارودهای پر آب و خطرناک آنان باید راه را باز کنند. دیگر آنکه آنها را و ادار به‌گونه کارهای سخت و خطرناک می‌باشند اگر آنها از خود کوچکترین اعتراض و یا سرپیچی نشان دهند، همانند خرکتک می‌خورند.

۱۱- کوتاه سخن این گونه اسیران و اطرافیان بزرگان مغول خوراك و آشامیدنی بسیار کم دریافت کرده و جامه‌های آنها بسیار ژنده و ناچیز می‌باشند، مگر پاره‌ای از پیشه‌وران بسیار زبردست و زرگران که برای خود در آمد کوچکی بدست می‌آورند ولی بسیاری از آنها ارباب‌های چنان سخت‌گیری دارند که از کوچکترین در آمدی محروم بوده چون در زیر فشار کار زیاد، وقت آنرا ندارند که برای خود چیزی بیاندوزند. این پیشه‌وران، شاید با کاستن وقت آسایش و خواب خود، بتوانند فرصت کار کردن برای خود را داشته باشند. همین گروه پیشه‌وران چیره دست هستند که میتوانند اذواج نموده و در خانه خود زندگی نمایند. دیگران که همانند پیشخدمتان نزد مغولان هستند در زیر بار بدبختی فرو رفته‌اند. ما خود دیدیم که این تیردبختان در گرمای تابستان و سرمای زمستان تنها بایک شلوار ونیم تنه لبخت تحمل گرما و سرما می‌نمودند. بسیاری از آنها در اثر سرما شدید گوشها و انگشتانشان یسخ زده و سیاه شده بود، چه بسیاری از آنها در اثر سرما مرده و یا فلج شده‌اند.



## بخش ۸

چگونه باید باتاتارها جنگید، قصه و آهنگک تاتارها،  
جنگک افزارها و سازماندهی سپاه مغول، چگونه باید با  
استراتژی آنها روبرو شد. استحکامات دفاعی شهرها و قلعه‌ها.  
با اسیران چه رفتاری باید نمود؟

۱- پس از یادآوری کشورهای چیره شده باید از چگونگی جنگک با آنان  
گفتگو نمود و بنظر من بحث باید بدین ترتیب باشد: نخست قصد و آهنگک مغولان  
چه می‌باشد؟ دویم، جنگک افزار و سازماندهی سپاه. سیم، در نبرد با استراتژی آنها  
چگونه باید روبرو شد. چهارم، استحکامات دفاعی شهرها و قلعه‌ها. پنجم، با اسیران  
چگونه باید رفتار نمود.

۲- قصد و آهنگک تاتارها، چیرگی بر همه است و در صورت امکان چیرگی  
بر همه جهان می‌باشد. این دستور چنگیز می‌باشد، چنانچه در بالاتر گفته شده بود،  
از اینروست که امپراتور آنها در نامه‌های خود یادآوری می‌نماید «نیروی خداوندی،  
امپراتور همه مردم» و بر مهر خود چنین نقش شده است «خداوند در آسمان و  
گویولک خان بر روی زمین، نیروی خداوندی، مهر امپراتور همه مردم<sup>۱۵۸</sup>» و چنانکه  
گفته بودیم مغولان پیمان صلح را تنها با ملت‌های تسلیم شده می‌بندند. چون از

هیچ کشوری بجز کشور مسیحی ترس ندارند، لذا در فراهم ساختن جنگ با ما می‌باشند. همه باید خوب بدانند، هنگام اقامت مادر کشور تاتارها، ما در گردهم آئی بزرگی حضور داشتیم که از سالیان دراز مقدمات آن فراهم میشد و در این گردهم آئی گویوک را برای امپراتوری و یا بزبان آنان «خان» برگزیده بودند. همین گویوک با همه شاهزادگان و بزرگان دربار، پرچم مبارزه با کلیسیا خدا و سرزمین رومی و همه کشورهای عیسوی و ملت‌های باختری را برافراشته بودند، مگر آنکه پاپ و بزرگان کشورهای عیسوی باختری خود را تسلیم او نمایند.

۳- باری بنظر ما جای هیچگونه تسلیم شدن نیست، نخست بعلت شرایط تحمل‌ناپذیر بردگی نزد آنان، که تاکنون این شرایط جائی دیده نشده و واقعاً باور نکرده‌ای است. ما خود شرایط ملت‌های چیره شده را بچشمان خود دیده بودیم، سپس آنکه مغولان هیچگونه نیت پاکی نداشته و هیچ ملتی نمیتواند وعده‌های آنها را باور کند. هر وعده‌ای که آنها بدهند، در صورت مناسب شدن شرایط برای آنها مغولان پیمان شکنی می‌نمایند. آنها در همه کارها و وعده‌های خود فریبکاری باشند. هدف آنان نابود کردن همه شاهان و شاهزادگان و بزرگان و سرداران و اشخاص صاحب‌مقام کشورها می‌باشد. چنانکه در بالاتر گفته بودیم مغولان این کار را بانیرنگ و فریبکاری بسیاری، در باره ملت‌های تسلیم شده انجام میدهند. سپس شایسته نیست که مسیحیان تسلیم آنان شوند، و آن بعلت نفرت بودن و شناخت مغولان است و دیگر آنکه دین خداوندی از میان خواهد رفت و روانهای مردم گمراه شده و تن انسانها متحمل سخت‌ترین درد و عذاب خواهد شد، که بیرون از هر تصور می‌باشد. در آغاز کار، مغولان بسیار خوشنواز هستند ولی سپس مانند عقرب درد و رنج آفرین می‌گردند و از همه گذشته تعداد آنها و نیروی جسمی آنها از مسیحیان کمتر می‌باشد.

۴- در آن گردهم آئی یاد شده سرداران سپاه برای هر کشور چیره شده تعیین شده بودند. سران سپاه در کشورهای چیره شده از هر ده نفر سه نفر را با نوکران

آنها بسیج نموده اند آنگونه که به ما گفته شد، بزودی باید يك سپاه وارد هنگری شود و سپاه دیگری وارد لهستان گردد. این سپاهیان برای يك جنگ هجده ساله در نظر گرفته شده اند. چون این مهلتی است که باید این دو کشور را تسخیر نمایند. در ماه مارس پارسال ما دانستیم که يك سپاه از مغولان در راهی که آنرا می پیمودیم تا مرز روسیه رسیده بود. این سپاه پس از سه، چهار سال وارد سرزمین کومانی خواهد شد. سپس از کومانی وارد کشورهای بادشده خواهند شد. ولی اینرا نمی دانیم که آیا پس از زمستان سوم یورش خود را آغاز خواهند کرد و یا اینکه منتظر فرصت يك یورش ناگهانی خواهند بود.

۵- همه این تصمیمات حتمی و مسلم می باشند، مگر اینکه خداوند از راه لطف و مرحمت خود، موانعی بر سر مغولان بیاورد، همانگونه که در هنگری و لهستان پیش آمده بود. برنامه مغولان این بود که برای پیش روی خود جنگ سی ساله را آماده می کردند ولی امپراتور آنها در اثر مسمومیت در گذشت و اکنون این جنگ باز ایستاده است. ولی اکنون امپراتور دیگری برگزیده شد، آنها برای آغاز جنگ خود را آماده می کنند. باید دانست که خود امپراتور گفته بود که میخواهد سپاهی به لی وونی Livonie و بنه پروس<sup>۱۵۹</sup> Prouse گسیل دارد. چون نیت امپراتور اینست که همه کشورها را با خاک یکسان نموده و همه مردم را ببردگی برده و آنها را ببردگی که برای مردم کشورهای ما تحمل ناپذیر می باشد پس باید برای جنگ با تاتارها آماده شده و با آنها بجنگیم.

۶- اگر استانهای کشور بخوانند بکمال استان یورش بردد بر خیزند، همه کشور با خاک یکسان میگردد و تاتارها اسیران استان تسخیر شده را در خط مقدم جبهه بجنگ دیگر استانها بکار می برند. این اسیران اگر خوب نجانند همگی بدست تاتارها کشته می شوند. و اگر دلیرانه بجنگند، مغولان آنها را بامدح و چاپلوسی نزد خود نگهداشته و برای جلو گیری از فرار آنها وعده سرزمینهای پهناوری را میدهند. هنگامیکه مغولان مطمئن می شوند که این اسیران خود فروخته فرار نخواهند کرد،

آنانرا به بدبخت‌ترین بردگان تبدیل نموده و زنان ایشان را به خدمتکاری و فحشا می‌برند.

از این راه است که مغولان با تسخیر يك استان بر همه کشور چیره می‌شوند. آنگونه که بنظر ما رسیده هیچ استانی بتمنهائی نمیتواند در برابر تاتارها پایداری نماید مگر آنکه خداوند بخواند، چون مغولان همه اسیران خود را برای پیروزی در نبرد از همه سرزمینهای خود گردآوری نموده و پیشاپیش خود بجنگ می‌برند. پس برای همین است که اگر عیسویان بخوانند از آسیب مغولان بر کشورهای خود و بر عیسویت بر کنار باشند، باید همه پادشاهان و شاهزادگان، و بارون‌ها و فرماندهان همه کشورها با هم متحد شده و پیش از آنکه مغولان بر کشورهای عیسوی سرازیر شوند، با اتحاد نظر کامل، سپاه مجهزی بجنگ آنان بفرستند. در واقع، چون هنگامیکه مغولان بر کشوری سرازیر شوند، دیگر کسی نمی‌تواند کمک سودمندی بدیگران نماید، چون مغولان مردم را گروه‌گروه و ادار بکوچ و فرار نموده و کشتار گروهی انجام میدهند.

اگر گروهی در قلعه و بادر پشت دیوارهای شهری پناهنده شوند، مغولان دویا سه هزار نفری را بمحاصره آن گماشته و دیگران برای کشتار و ویرانی تمام پیرامون آنجا پخش میشوند.

۷- کسانی که بخوانند بجنگ مغولان برخیزند بایستی این جنگ افزار را در دست داشته باشند: کمان‌های خوش ساخت، دستگاہ‌های پرتاب نیزه Baliste چون مغولان از آن سخت بیمناک هستند، تعداد کافی تیر با پیکانها و ابزارهای برنده از فولاد آبدار، تبر با دسته‌دراز، فولاد همه آنها باید با آب نمک، آبدیده شوند تا زردهای آنانرا بتواند چاك دهد، شمشیر و نیزه‌های قلاب‌دار برای پستاین کشیدن سواران، چون مغولانرا میتوان باسانی از اسب پستاین کشید. چاقوهای بزرگ، زردهای دولا، چون تیر آنها این گونه زردها را باسانی چاك نمی‌دهد. کلاه خود، زره برای اسبان. کسانی که این تجهیزات را ندارند، باید همانند مغولان در پشت صف

نخستین بوده و با تیراندازی و نیزدپرائی با دستگاہ را انجام دهند. جنگجویان ما در خریداری و آماده نمودن این جنگگ افزارها نباید در خرج کردن پول کوتاهی نمایند. چون باید روان و تن و آزادی خود و همه چیز را نجات دهند.

۸- سازماندهی سپاه ماباید مانند سپاه مغولان باشد، یعنی فرمانده بر هزارگان و بر صدگان و بر دهگان و چند سردار بر همه سپاه گماشته شوند. این سرداران نباید خود وارد نبرد شوند بلکه باید برای نظارت و سازماندهی لشکریان باشند. باید قوانین جنگی برپا نمود که لشکریان همگی با هم وارد کارزار شوند. اگر کسی بخواهد از نبرد فرار نماید و یا بکمک دیگران نرود، باید بسختی مجازات گردد، چون بخشی از تاتارها همیشه در دنبال فراریان بوده و آنها را با تیر نابود می کنند و در همان هنگام است که گروه اصلی سپاه به نبرد می پردازند. همین فرار بخشی از لشکریان است که باعث هرج و مرج میشود. هم چنین اگر کسی در هنگام نبرد و پیش از انجام آن برای گرفتن غنائم جنگی و چپاول بخواهد از مبارزان جدا گردد باید به سخت ترین مجازات برسد، نزد تاتارها این گونه افراد، بدون هیچ رحمی نابود می شوند. میدان نبرد باید بگونه‌ی مناسب برگزیده شود، بطوریکه میدان، جلگه هموار بوده و از هر سو تا افق آن دیده شود. در صورت امکان جنگل باید در پشت سر و یا در کنار باشد، بطوریکه دشمن نتواند خود را در میان سپاه ما و جنگل قرار دید. همه سپاهیان نباید در نقطه گرد هم باشند. بلکه باید در چندین گروه مستقل و نه چندان دوراز هم باشند. در برابر نخستین حمله کنندگان باید دسته‌ای از لشکریان را فرستاد و اگر تاتارها تظاهر به فرار نمایند. بدنبال آنها فاصله زیادی را نباید طی نمود. آنها پس از آنکه مطمئن شوند که دامی برای آنها درست نشده باشد. چون این از رسوم و عادات تاتارها است. گروه‌های دیگر سپاه باید همیشه آماده بکمک نخستین گروه مدافع باشند.

۹- دیگر آنکه باید پیش از آنکه در هر سو باشند تا نزدیک شدن تاتارها را چه از جلو و چه از کنار و چه از پشت سر آگاهی دهند. همیشه باید یک ضد حمله بر آنها

نمود، چون برنامه تاتارها محاصره دشمن و بمیان کشاندن است و باید کوشش نمود که چنین وضعی را مغولان پیش نیاورند. چون در این وضعیت است که سپاه باسانی شکست می خورد.

سپاهیان باید مواظب باشند که در تعقیب تاتارها راه دوری را طی نمایند چون مغولان همیشه دامهائی برای دشمن خود آماده می کنند. در واقع تاتارها بیشتر از راه فریبکاری پیروز می شوند تا از راه نبرد دلیرانه.

۱۰- سرداران سپاه در صورت لزوم باید همیشه آماده کمک به جنگجویان میدان نبرد باشند. برای همین است که آنها نباید در تعقیب دشمن راه دوری را پیموده و اسبان را بیهوده خسته نمایند. چون سپاهیان ما با اندازه مغولان اسب ندارند. تاتارها تعداد بسیاری اسب داشته و هر اسبی، هر چهار روز، تنها یک روز سوار بر خود دارد و دیگر روزها بطوریکه دنباله روی می نماید. اگر تاتارها عقب نشینی نمایند، سپاهیان ما نباید پس روی نموده و یا پراکنده شوند. چون پسر وی تاتارها از روی فریبکاریست و هدف آنها پراکنده نمودن دشمن و ویرانی سرزمین می باشد. از زیاده روی در مخارج که بآن عادت داریم باید جلوگیری نمود، چون این زیاده روی باعث بی پولی شده و ممکن است که بسیاری از سپاهیان خود را کنار بکشند و راه برای تاتارها هموار گشته و سپاهیان و دیگر مردم را نسا بود نموده و کشور را بویرانی بکشاند. نتیجه این زیاده روی تکفیر نام خداوند خواهد شد. برعکس باید در پرداخت حقوق سربازان با دقت و حساب زیاد باشد که اگر تعدادی کناره گیری کنند، سربازان دیگری را بتوان اجیر نمود.

۱۱- سرداران باید در سپاه آماده باش شبانه روزی بر پا کنند که تاتارها نتوانند ناگهانی و نا آگاه یورش نمایند. چون این اهریمنان از هیچ گونه فریبکاری کوتاهی نمی کنند. افزون بر این سپاهیان ما نباید شب و روز آماده بوزده و هنگام خواب جامه های خود را در نیاورده و در خوراک و آشامیدنی زیاده روی نمایند. چون تاتارها پیوسته در کمین انجام کارهای بد فرجام خود هستند.

در سرزمینهای که احتمال حمله مغول است و ساکنین آن از آنها بیمناک

هستند باید انبارهای پنهانی درست کنند که غلات را در آن ذخیره نمایند و آن بدو علت است نخست آنکه مغول نتواند بآنها دست یابی نمایند و دیگر آنکه اگر خداوند پشت و پناه ما بسا شد، پس از دفع آنها آذوقه مردم تأمین گردد. اگر مردم ناچار به عقب نشینی باشند، می باید غلات و یونجه و گاه را آتش زده و یا اینکه در جاهای دور از دست آنها پنهان نمایند تا اینکه اسبان مغول بدون علوفه بمانند.

۱۲- برای استحکامات دفاعی شهرها و قلعه‌ها، نخست باید مناسبت محل را بدقت دید. موقعیت قلعه‌ها باید طوری باشد که با منجنیق و پرتاب نیزه نتوان بر آن چیره شوند، مقدار آب و چوب قلعه باید کافی باشد. رفت و آمد به قلعه هم باید تأمین گردد. مدافعین آن باید همیشه باندازه کافی بوده که بتوانند بنوبت از آن دفاع نمایند. باید این را در نظر داشت که تاتارها نتوانند با فریبکاری جنگی بر قلعه‌ها چیره گردند. خوراک قلعه باید باندازه تأمین گردد. از این آذوقه خوراکی باید بدقت نگهداری نموده و در بخش آن زیاده روی نباشد، چون در صورت محاصره، نمیتوان مدت آنرا پیش بینی نمود. در واقع هنگامیکه مغولان دست بمحاصره قلعه‌های میزنند، این محاصره میتواند سالها طول بکشد. همین کار اکنون در کشور آلان‌ها انجام میشود. محاصره یکی از قلعه‌های کوهستانی آنجا دوازده سال است که بدرازا کشیده و ساکنین آن با بسیار دلیری از خود دفاع می کنند و گروه زیادی از مغولان و بزرگان آنها را تاکنون نابود کرده اند.

۱۳- قلعه‌ها و شهرهایی که موقعیت مناسبی را ندارند باید آنجا دیوارهای استوار ساخته و گرداگرد آن خندق ژرفی کنده شود و مقدار زیادی تیر و کمان و سنگ استوار ساخته و گرداگرد آن خندق ژرفی کنده شود و مقدار زیادی تیر و کمان و سنگ منجنیق را نداشته و با منجنیق‌های خود آنها را وادار به پسروی نمود. اگر تاتارها فرصت و یا زیرکی آنرا یافته که منجنیق‌های خود را برپا نمایند، در صورت امکان باید آنها را با منجنیق‌های خود ویران نمود و حتی باید بانیزه اندازها و سنگ پرتاب‌ها ضد حمله نمود، تا اینکه بدیوار شهر نزدیک نشوند. برای دیگر چیزها همانگونه که

گفته شد باید همیشه آماده حمله آنان بود. شهرها و قلعه‌هایی که در کنار رود می‌باشند باید سخت مواظب بود که آنها نتوانند آنجا را غرق آب نمایند. باید دانست که تاتارها ترجیح می‌دهند که دشمن در شهر و یا قلعه موضع بگیرد تا اینکه در دشت هموار با آنها گلاویز شوند، آنها ساکنین پشت دیوار شهر و قلعه‌ها را خو کچه‌هایی می‌نامند که خود را بسته و ما بر آنها نگهبانانی می‌گذاریم.

۱۴- اگر تاتارها از اسب بزمین پرت شوند باید بی‌درنگ آنها را اسیر نمود چون همین که بر پایستند آغاز بتیر اندازی فراوانی نموده و مردان و اسبان را زخمی می‌نمایند. اگر بسیاری از آنها اسیر شوند احتمال پیمان صلح دراز زمان بمیان می‌آورند و یا اینکه آنها آماده پرداخت خون بهای گزافی میشوند، چون میان آنها همبستگی بسیاری هست. ولی چگونه میتوان تاتارها را از سایر ملت‌هایی که با آنها هستند، باز شناخت. در بالاتر چهره و ظاهر آنها شرح داده شد. در صورت اسیر گرفتن باید بدقت از آنها نگهبانی نمود چون میتوانند با آسانی فرار نمایند. در میان سپاه تاتار، ملت‌های زیادی هست که همانگونه که در بالاتر گفته شد میتوان آنها را از تاتارها تشخیص داد. از سوی دیگر باید دانست که این ملت‌ها گرچه در صف‌های تاتارها می‌جنگند ولی در صورت امان داشتن بر جان خود آماده هستند که بر علیه خود تاتارها برگردند و همانگونه که خود آنها بمن میگفتند. بیشتر از دشمن، بر تاتارها آسیب خواهند زد.

۱۵- همه مطالب گفته شده در اینجا گواه اشخاصی است که مشاهدات و شنیده‌های خود را بیان کرده‌اند و این تنها برای آگاه نمودن اشخاص صلاحیت‌دار بر فنون جنگی در هنگام کارزار نمی‌باشد، بلکه برای همه مردم است. ما گمان میکنیم که اشخاص با لیاقت و آگاه بر همه اینها بهتر میتوانند حقیقت را دریافته و آنرا بهتر بکار ببرند و بنا بگفته مردم «کسی که شنوایی را دارد خردمندتر گشته و کسی که بهتر بفهمد، عنان فرمانروایی را خود بدست خواهد گرفت».



## بخش ۹

استانهای مغولستان و وضعیت جاهائی که از آنجا گذر کردیم.  
گواهانی که با آنها در آنجا برخورد نموده‌ایم. دربار امپراتور  
تاتارها و شاهزادگان او

۱- پس از گفتگو از جنگ آرائی با آنها، در پایان از مسافرت خود و وضعیت  
کشورهای که از آنجا گذشته و سازمان دربار امپراتور و شاهزادگان و گواهانی که  
با آنها در کشور تاتار برخورد داشتیم، سخن خواهیم راند.

۲- چنانکه گفته بودیم ما آرزومند مسافرت بکشور تاتارها بودیم. نخست  
نزد پادشاه بوهم<sup>۱۶</sup> رسیدیم و او از مدت‌ها پیش پشتیبان ویژه ما بود. درباره این  
مسافرت دور و دراز از او جوئی راهنمائی شدیم. او صلاح در این دید که از راه  
لهستان و روسیه رهسپار شویم بویژه که او در لهستان خویشانی داشت که ورود ما  
را بروسیه آسان می نمود. برای گذر از لهستان بجز سفارشنامه و همراهان مسلح  
مخارج راه ما را در سرزمین خود تامین نموده بود از آنجا نزد بولسلاز<sup>۱۶</sup> دوك -  
سیلزی که خواهرزاده او بود رسیدیم. با این دوك سیلزی ما از مدت‌ها پیش آشنائی  
داشتیم. او نیز بما سفارشنامه و همراهان مسلح و مخارج سفر در سرزمین خود را

داده بود. از آنجا بنزد کنراد دوک Lanciscie<sup>۱۶۲</sup> رسیدیم. در این تاریخ با لطف خداوندی واسیلی دوک روسیه<sup>۱۶۲</sup> هم با آنجا رسیده بود. و او آگاهیهای زیادی درباره تاتارها بما داد. واسیلی فرستادگانی نزد تاتارها فرستاده بود که روایتی برای سرزمین تاتارها و دربار باتو برای برادرش دانیل<sup>۱۶۴</sup> آورده بودند. شاهزاده دانیل بما گفته بود که اگر بخواهیم نزد مغولان برویم باید پیشکشهای مناسبی همراه خود ببریم، چون آنها با سختترین سماجت خواهان پیشکش و هدایا میباشند و در واقع اگر فرستادهای بدون آن بدربار تاتارها برسد در مأموریت خود موفقیتی نخواهد داشت.

۳- ما چون نخواستیم که کارهای پاپ و امپراتور مابین علت ناموفق گردد، هر چه را که بما برای خرج سفر از راه صدقه داده بودند صرف خرید پوستهای بهادار مانند قاقم و سمور نمودیم. دوک کنراد و دوشس کراکووی<sup>۱۶۵</sup> و تنی چند از بزرگان و اسقف شهر کراکووی<sup>۱۶۶</sup> از این آگاه شدند و مقصداری از پوستهای گرانبهایی بما داده بودند دوک کنراد و پسرش<sup>۱۶۷</sup> دوک کراکووی با اصرار زیاد از دوک واسیلی درخواست نموده بودند که در این سفر بما کمک هر چه بیشتری نماید و او هم با خوشروئی تمام موافقت کرد. دوک واسیلی ما را با خود بکشور خویش برده و چند روزی بخرج خود از ما پذیرائی نمود تا حالت جسمانی و روحی ما بهتر گردد. بدرخواست ما دوک واسیلی اسقفها را فراخوانده و مانامههای حضرت پاپرا که دعوت ببه یگانگی با کلیسای مقدس است، خوانده بودیم. ما هم ببه اندازه توان خود همه را با اتحاد و همبستگی بایکدیگر در این موقعیت، دعوت نمودیم. ولی هنگامیکه دوک به لهستان رسیده بود، برادر او دانیل هنوز از سفارت نزد باتو باز نگشته بود و در نتیجه ماهنوز روایت لازم را بدست نیاورده بودیم و ادار به انتظار بازگشت او بودیم.

۴- پس از آن دوک واسیلی تاشهر کی یف یکی از پیشکاران خود را همراه ما فرستاد. در راه، ما پیوسته در خطر حمله لیتوانیان<sup>۱۶۸</sup> بودیم که چه بسا در سرزمین

روسیه و بویژه بر سر راهی که ما از آنجا میگذشتیم، براه زنی می برداختند. چون بسیاری از مردم روسیه در جنگ باتاتارها کشته و باسارت برده شده بودند، لذا توان رویارویی بالیتوانیان را نداشته اند. وجود پیشکار در این سفر ما را از لحاظ لیتوانیان آسوده خاطر نموده و نیز با لطف خداوندی که ما را از دشمنان مسیح نجات داده بود توانستیم به شهر کی یف که پایتخت روسیه است برسیم.

۵- پس از رسیدن به شهر کی یف از سر هزارگان آنجا و بزرگان شهر راهنمایی های لازم برای سفر بدست آوردیم. آنها بما گوشزد کرده بودند که با اسبان خود مسافرت را ادامه ندهیم. چون برف زیاد همه جاها را پوشانده و این اسبان برعکس اسبان مغولی نمی توانند علف خود را از زیر برف پیدا کنند و چون در راه تاتارها از وجود یونجه و گاه نا آگاه هستند، همه اسبان ما از گرسنگی نابود خواهند شد. پس از مشورت، برای شدیم که اسبان خود را در آنجا بسپاریم. برای بدست آوردن اسبان چپار و همراهان مسلح ناچار شدیم به سر هزارگان آنجا پیشکش مناسبی بدهیم. باری پیش از رسیدن به شهر کی یف، در شهر دانی لف<sup>۱۶۹</sup> دچار بیماری شدم که نزدیک بمرك بود. ولی توسط یورتمه بر روی برف سنگین و هوای بسیار سرد خودمانرا بشهر کی یف رسانده بودیم. برای اینکه کارهای عیسویت دچار وقفه نشوند پس از برقراری همه کارهای خود در کی یف فردای روز جشن Purification Notre-Dame با اسبان چپار و همراهان مسلح شهر کی یف را ترك کرده و بسوی کشور بربرها رهسپار شدیم.

۶- ما به دهی بنام کانوو<sup>۱۷۰</sup> Canovo رسیدیم که در تصرف تاتارداست. دهخدای آنجا اسبان چپار و همراهان مسلحی در اختیار ما گذاشت که خود را بده دیگر برسانیم. دهخدای این ده يك نفر آلانی بنام میشه Michee بود که شخصی بسیار شرور و فریبکار بود. این شخص کسی را به پیشواز ما فرستاده بود و دروغ وار بما پیغام داد که چون سفیر می باشیم، باید نخست بدیدار «کورما» رفته و خود را معرفی نمائیم. این دروغ از برای این بود که بتواند از ما پیشکشهایی بدست آورد.

هنگامیکه نزد این دهخدا رسیدیم هیچگونه همراهی از خود نشان نداد و حتی نمیخواست اسبان چاپار و همسراهان مسلحی در اختیار ما بگذارد مگر بشرط هدایای زیادی چون دیدیم که بدون کمک او راه درازی را نخواهیم پیمود، پس باو پیشکشهایی دادیم ولی او از دریافت آنها خودداری می کرد چون آنرا سزاوار خود نمی دانست. از آن جا که چاره ای نداشتیم، لذا مجبور شدیم که رضایت او را بدست آوریم.

۷- سپس روز دوشنبه Quinquagesime با او براه افتادیم و مارا تا نخستین پست چاپار تاتارها همراهی نمود. هنگامیکه نخستین جمعه پس از Cendres در نزدیکی شامگاهان توقف نموده بودیم تاتارهای مسلح با طرز ترسناکی بسوی ما آمدند و از ما جویا شدند، پس از آنکه شنیدند که ماسفیر حضرت پاپ هستیم با گرفتن کمی خوراک از ما بی درنگ دور شدند.

۸- پس از آنکه از خواب بیدار شده و کمی از راه را پیمودیم، سرپرست چاپار خانها را دیدیم که بسوی ما آمده و از مقصد و کار ما جویا شد. در پاسخ او گفتیم که ماسفیر حضرت پاپ که ارباب و پدر همه مسیحیان است، می باشیم و مارا بدربار شاه و شاهزادگان تاتار فرستاده و می خواهد که همه مسیحیان از دوستان تاتارها بوده و پیمان صلح را با او ببندند. افزون بر آن پاپ مایل است که تاتارها را نزد خداوند در آسمان روسفید به بیند. برای همین منظور حضرت پاپ تاتارها را توسط ما و نامه های خود دعوت به مسیحیت نموده که ایمان و دین پیشوای ما عیسی مسیح را بپذیرند، چون راه رستگاری دیگری در پیش ندارند. دیگر آنکه پاپ، از اینکه تاتارها این همه مردم را بویژه عیسویان هنگری و مورای و لهستان را کشتار همگانی نموده و بسیاری را ببردگی برده اند شگفتی خود را ابراز می دارد، بویژه آنکه این مردم هیچگونه بد رفتاری با تاتارها نکرده و حتی قصد بد رفتاری با آنها را هم نداشته اند. از آنجائیکه خداوند ازین کار زشت تاتارها سخت ناخشنود است پاپ تاتارها را دعوت به توبه ازین کارهای ناپسند نموده و می خواهد که با کفاره خشنودی

خداوند را جلب نسائید. افزودیم که حضرت پاپ می‌خواهد بداند که برنامه کار و نیت شما چه می‌باشد و با نامه پاسخ او را بدهید.

۹- پس از شنیدن و فهمیدن سخنان ما اعلان نمود که اسبان مورد نیاز و همراهان مسلحی در اختیار ما خواهند گذاشت که ما را نزد کورمزا راهنمایی نمایند. سپس پیشکشی از ما درخواست کرده بود و ما او را با آن خوشنود نمودیم.

پس از دریافت اسبان تازه نفس و دادن پیشکش‌ها، با همراهان مسلح بسوی «کورمزا» براه افتادیم. ولسی تاتارها همه گفته‌های ما را با چاپار و بیژهای، سردار بزرگ آن ناحیه را آگاه نموده‌اند. این سردار بزرگ مامور نگهداری مرزهای باختری است تا هرگونه حمله ناآگاهانه را خنثی نماید. آنگونه که بما آگاهی داده‌اند، این سردار پیوسته شش هزار مرد جنگی در اختیار دارد.

۱۰- هنگامی که بنزد او رسیدیم، ما را کمی دورتر از خود مستقر نمود و بردگان خود را پیش ما فرستاد تا از هدف ما و با بگفته بهتر از هدایائی که از ما انتظار داشت آگاه شود. ما در پاسخ گفتیم که حضرت پاپ، هدایائی نفرستاده چون از رسیدن آنها بمقصد، نامطمئن می‌بود و افزون بر آن از راهائی گذر نموده‌ایم که هیچ‌گونه امنیتی نداشت، چون لیتوانیان، همواره میان لهستان و اردوهای تاتار در رفت و آمد بوده و هرگونه ایمنی راه‌ها را از میان برده بودند. باری ما میتوانیم از خرج سفر خود که از حضرت پاپ و لطف خداوند بما رسیده چیزی اهدا نمائیم. گرچه مقداری هدیه باو داده شد ولی توسط بردگان خود بما پیغام داد که برای رسیدن بمقصد و آنهم بطرز آبرومندانه‌ای می‌باید او را با هدایای دیگری قانع نمود. چون می‌خواستیم ماموریت خود را به بهترین وجهی انجام دهیم، لذا از ناچاری خوشنودی او را بدست آوردیم.

۱۱- پس از دریافت پیشکشها، بردگان ما را به چادر سردار راهنمایی کردند و سفارش نمودند که آئین سلام بر اینست که باید سه بار تعظیم نموده و زانوی چپ را در جلوی در ورودی بزمین زده و بویژه باید احتیاط نمود که پارا بر روی درگاه

نگذاریم، چون کسی که پای خود را بر روی درگاه بزرگان تاتار بگذارد، در حکم توهین سختی بوده و مجازات او مرگ می‌باشد.

پس از وارد شدن، وادار بودیم که در برابر سردار بزرگ و همه میهمانان که برای این مناسبت گرد آمده بودند سخنان خود را در حالت زانوها بر زمین بگوئیم. مانامه حضرت پاپ را با و نشان دادیم و لسی چون مترجم ما که بخرج خودمان از شهر کی‌یف همراه بود نمی‌توانست این نامه‌ها را ترجمه نماید و کسی هم نبود که بتواند ازین کار بر آید، این نامه‌ها بدون ترجمه مانده بودند. پس از آن بما اسبان مورد نیاز و سه تانار همراه که دوتن آنها سردهگان و سیمی از افراد باتو خان بود، برای راهنمایی بنزد باتو خان مامور شدند.

باتو خان نیرومندین شاهزاده‌ایست که پس از امپراتور همه تاتارها فرمانبردار او هستند.

۱۲- دوشنبه، پس از نخستین یکشنبه کارم Careme مابسوی او بر راه افتادیم سفر ما با شتاب می‌بود چون اسبان تازه نفسی داشتیم و روزی سه - چهار بار آنها را عوض میکردیم. از پگاه تا شامگاه در تاخت بودیم و چیه بسا که شبها هم در راه می‌بودیم. ما روز چهارشنبه هفته مقدس la Semaine Sainte بار دوی باتو رسیدیم.

۱۳- ما از سرزمین کومان‌ها گذر کردیم و آن دشت پهناور است که چهار رود بزرگ دارد، یکی از آنها بنام دنیپر Dniepre است و سمت ساحل روسیه آن در فرمانروائی کورمزا می‌باشد و سمت ساحل دیگر آن در فرمانروائی موجی<sup>۱۷۱</sup> Mauci است که از کورمزا تواناتر می‌باشد. رود دیگر دن Don است که در فرمانروائی کاربن<sup>۱۷۲</sup> Carbon شوهر خواهر باتوست. رود سیم ولگا است که فرمانروای آن ناحیه باتو می‌باشد. رود چهارم ایالک<sup>۱۷۳</sup> Iaec است که بر ساحل هر يك از آنها يك نفر سرهزارگان فرمانروائی می‌نماید. همه این فرمانروایان در فصل زمستان بسوی دریا سرازیر شده و در تابستان بسوی کوهستان‌های مربوط می‌روند. این دریا، «دریای بزرگ» است و دست سن‌ژرژ در آنجا پیدا شده بود که اکنون

در قسطنطنیه می‌باشد. ما چندین روز بر روی یخ‌های دنیپر سفر نموده بودیم. این رودها بسیار بزرگ و پرماهی است. بویژه رود ولگا. این رودها بدریای یونان و یا «دریای بزرگ»<sup>۱۷۴</sup> می‌ریزند، در ساحل آن ما چندین روز بر روی یخ‌های آن در وضع خطرناکی راه پیمودیم. در واقع ساحلهای این دریا به پهنای سه لیو Lieu در زمستان یخ‌بندان می‌شود.

۱۴- پیش از رسیدن ما به اردوی باتو، دوتن از تاتارها خود را زودتر از ما بآنجا رسانده تا از سخنان ما که نزد کورمزا گفته شده بود باتورا آگاه نمایند. پس از رسیدن باردوی باتو که در مرز کشور کومانهاست، بفاصله یک لیو از اردوی باتو، اقامت کردیم. هنگامیکه وارد دربار اوشدیم، بما گفتند که می‌باید از میان دو آتش بگذریم و ما بعلت‌هایی خواستیم که ازین کار دوری نمائیم، ولی بما گفتند که «در کمال آسایش خاطر میتوانید این کار را انجام دهید، چون تنها منظور ما از آنست که اگر نیت بد و یا زهر کشنده‌ای داشته باشید، آتش رفع شر خواهد نمود» مادر پاسخ گفتیم «برای رفع هرگونه بداندیشی آماده‌گذر از میان آتش هستیم»

۱۵- چون باردوی باتو رسیدیم یکی از پیشکاران او بنام الدگای<sup>۱۷۵</sup> Eldegai از ما پرسید که بچه وسیله می‌خواهیم برای سلام شرفیاب شویم، یعنی چه هدایائی برای او آورده‌ایم. ما همان پاسخ پیشین را تکرار نمودیم: که حضرت پاپ هدایائی نفرستاده‌اند ولی آماده‌ایم که در حدود امکان از هزینه سفر خود چیزی بدهیم. پس از دادن هدایا، الدگای، از هدف سفارت ما پرسشهایی نمود و ما همان پاسخی را که بکرمزا دادیم، تکرار نمودیم.

۱۶- پس از شنیدن سخنانمان، ما را بحضور باتو راهنمایی کردند. البته با همان سفارشات برای تعظیم‌ها و نگذاشتن پا بر روی درگاه. پس از ورود در درون سرای باتو، ماسخنان خود را گفتیم و نامه‌های پاپ را نشان داده در خواست مترجم نمودیم. در روز جمعه مقدس Vendredi Saint مترجم‌ها آماده شدند و نامه‌ها را به دقت بزبان روسی و عربی و تاتاری ترجمه نمودند. این ترجمه‌ها به باتو عرضه شد

و او آنها را دراز زمانی بدقت خواند، سپس ما را به جای اقامت‌مان راهنمایی نمودند و تا شب خوراکی بماندادند، مگر یکبار و آنهم يك كاسه ارزن آب‌پز.

۱۷- دربار باتو باشکوه فراوان و پیشکاران و درباریان زیادی همانند دربار امپراتور می‌باشد. او با یکی از زنان خود بر تختی، شبیه تخت سلطنتی نشسته و دیگران که برادران و فرزندان و رتبه‌کمتران دربار بودند، کمی پائین‌تر از او در میان بر روی نیم‌کت نشسته بودند. گروه درباریانی در پشت سر آنها بر زمین نشسته بطوریکه مردان در سمت راست او و زنان در سمت چپ بودند. باتو چادر کتان‌ی بزرگ و زیبایی داشت که پیش از آن، از آن امپراتور هنگری می‌بود. هیچ بیگانه‌ای از هر رتبه و مقامی و حق نزدیک شدن بچادر او را ندارد، مگر آنکه او را احضار نمایند و از نیت او آگاه باشند. پس از شنیدن اظهارات ما در سمت چپ او نشستیم و این رسم برای همه سفیران می‌باشد. ولی در راه برگشت هنگامیکه بحضور او بار یافتیم، در سمت راست او جای داشتیم.

در درون، پس از درب ورودی بسرروی میزی ظرفهای طلائی و نقره‌ای با نوشابه گذاشته شده بود. باتو و شاهزادگان تاتار بویژه در حضور مردم هیچگاه نوشابه صرف نمی‌کنند، مگر هنگام شنیدن ساز و آواز. هنگامیکه سوار بر اسب میشود چتر یا سایه‌بانی بر فراز نیزه‌درازی در بالای سر او نگه می‌دارند. و این آئین همه شاهزادگان تاتار و همسران آنها می‌باشد.

باتو با آنکه با مردم خود خوش رفتار می‌باشد ولی همه از او سخت بیمناک هستند. او در جنگ بسیار سنگدل و فریبکار است و دراز زمان نیست که پیوسته در جنگ می‌باشد. روز شنبه مقدس Samedi Saint ما را به سرای باتو احضار نمودند و پیشکار یاد شده بما گفت که ما بزودی رهسپار مغولستان و بدیدار امپراتور «گویوک» خواهیم شد. تنی چند از همراهان ما را بگروگان نزد خود نگاه داشتند و بهانه آنها این بود که این چند نفر را می‌خواهند بدربار پاپ بفرستند. ما نامه‌هایی که گزارش مأموریت ما بود برای حضرت پاپ نوشته و باین چند همراه سپردیم ولی در



بازگشت این همراهان همچنان در آنجا مانده بودند.

۱۹- روز جشن Paques پاک پس از برپا نمودن مراسم نماز و صرف کمی خوراك با چشمان پر از اشك بر اه افتادیم. مانمی دانستیم که آیا بسوی مرگ میرویم یا اینکه باز خواهیم گشت. دو نفر تاتار که کورمزا برای همراهی ما مأمور کرده بود، این بار نیز همراه ما شدند. در این هنگام با اندازه‌ای رنجور و ناخوش بودیم که بزحمت میتوانستیم سوار اسب شویم. در تمام درازای روزهای «کارم» Careme تنها خوراك ما ارزن آب‌پز بانمک بود و نوشیدنی ما برفی بود که در دیک آب می‌کردیم.

۲۰- در شمال کومانی، پس از روسیه، سرزمین موردوآن Morduan و بیلرها Biler یعنی بلغار بزرگ و باسکارت‌ها Bascart یعنی هنگری بزرگ و پس از باسکارت، سرزمین پاروسیت Parossit و سرزمین ساموگدها Samoged می‌باشد. از آن بالاتر آنطوریکه می‌گویند سرزمین بیابانی مردمی است که سر آنها مانند سنگ می‌باشد و آن در کنار اقیانوس است. در جنوب کومانی، سرزمین آلان‌ها و چرکس‌ها و خزرها و یونانی‌ها و قسطنطنیه و کشور ایبر Iberes<sup>۱۷۶</sup> و کاتی Cathi<sup>۱۷۷</sup> و بروتاک Brutac که می‌گویند یهودی هستند. و موی سرهای خود را می‌تراشند، سپس کشور سیک<sup>۱۷۸</sup> Sic، گرجی‌ها و ارامنه و سرزمین ترک‌ها می‌باشد. در بساخر کومانی مجارستان و روسیه است. کشور کومانی بسیار بزرگ و پهناور می‌باشد.

۲۱- ما راه را با شتاب زیاد پیمودیم چون هر روزه شش، هفت بار اسبان تازه نفسی بدست ما می‌رسید. هنگامیکه می‌باید از بیابان بگذریم، اسبان پرطاقة در اختیار ما می‌گذاشتند و آن میان آغاز کارم و روز هشتم پس از جشن پاک بود. تاتارها این کومانها را کشتار گروهی نموده بودند، گروهی از آنان از دست تاتارها گریخته و گروهی ببردگی آنها در آمده‌اند ولی بسیاری از گریخته‌گان خود را تسلیم تاتارها نموده‌اند.

۲۲- پس از آنجا، وارد کشور کانگیت<sup>۱۷۹</sup> Kangit شدیم و در این سرزمین آب کمیاب بوده و عده ساکنین آن بسیار کم می‌باشد. بسیاری از همراهان یاروسلاو

Yaroslave دوک روسیه که رهسپار کشور تاتارها بودند، طی راه در این سرزمین از تشنگی مرده بودند. در این سرزمین همانند کومان، ما جمجمه‌ها و استخوانهای انسانی بسیاری در راه بطور پراکنده دیده بودیم. ما این سرزمین را میان هشتم روز جشن پساک و آسانسیون حضرت مسیح Ascension پیموده بودیم. ساکنین این سرزمین بی‌دین می‌باشند و کانگیت‌ها مانند کومانها کشاورز نبوده بلکه بگله‌داری می‌پردازند و بجای خانه سازی آنها همگی چادر نشین هستند. تاتارها بسیاری از آنها را از میان برده و مابقی را ببردگی برده‌اند.

۲۳- پس از سرزمین کانگیت‌ها وارد کشور بی‌سرمین Bisermin (مسلمان‌ها) شدیم. مردم اینجا بزبان کومان گفتگو می‌نمایند و دین آنها اسلام است. در این سرزمین شهرهای ویران شده و قلعه‌های ویران و بسیاری از دهات بی‌جمعیت دیدیم. در این سرزمین رود بزرگی هست که از نام آن ناآگاه هستیم و در کنار آن شهر یان‌گینگک<sup>۱۸۱</sup> Ian-King بناشده بود و شهر دیگری بنام بارچین<sup>۱۸۱</sup> Barchin و دیگری شهر اورپار<sup>۱۸۲</sup> Orpar در آنجاست. البته شهر دیگری هست که از نام آن ناآگاه هستیم، پادشاه این سرزمین در گذشته بنام آلتی سلطان (سلطان بزرگ) بود که با همه خانواده خود بدست تاتارها نابود شد. و ما از نام واقعی او ناآگاه هستیم<sup>۱۸۳</sup>.

در این کشور کوههای بزرگی است و در جنوب آن اورشلیم و بابل و همه کشورهای اسلامی هستند. در همسایگی آن، سرزمین بوری<sup>۱۸۴</sup> Buri و کادان<sup>۱۸۵</sup> است که در حکم برادران آن می‌باشند. در شمال بخشی از کشور قره‌ختای (چین سیاه) و اقیانوس است و فرمانروای آنجا سی‌بان<sup>۱۸۶</sup> برادر باتو می‌باشد. ما این کشور را میان جشن آسانسیون و هشت روز پیش از روز سن‌ژان باتیست پیموده بودیم.

۲۴- سپس ما وارد کشور قره‌ختای شدیم که در آنجا بتازگی تنها يك شهر بنام اومیل<sup>۱۸۷</sup> Omyl ساخته شده است. در این شهر امپراتور کاخی ساخته و ما را برای شراب‌نوشی بآنجا دعوت نموده بودند. نماینده مجلس امپراتور با بزرگان محلی و دوپسر خود از ما پذیرائی نموده بود.

۲۵- از آنجا در راه، دریاچه نه‌چندان بزرگی دیدیم و از نام آن ناآگاه هستیم چون نام آنرا نپرسیدیم. در ساحل این دریاچه کوه کوچکی است و گویا در زمستان از آنجا چنان باده سردی می‌وزد که مردم بزحمت زیاد و با خطر بسیار گذر مینمایند. اهالی محلی افزوده‌اند که در تابستان پیوسته صدائی از آنجا شنیده میشود. مدت چند روز کنار این دریاچه را می‌پیمودیم. این دریاچه چندین جزیره دارد که در سمت چپ ما بود. این سرزمین رودهای زیادی دارد ولی بسیار بزرگ نمی‌باشند. اردو برادر بزرگ‌گ‌باتو و سالمندترین شاهزاده تاتار در آنجا زندگی میکنند. در آنجا اردوی پدر وی بجامانده و یکی از زنان وی فرمانروای آنجاست. این نیز از آئین تاتارهاست که دربار شاهان و شاهزادگان را از میان نمی‌برند و زنان را بفرمانروائی آنجایی گمارند و بر حسب معمول مرتب‌هزینه‌زندگی و نگهداری را بوی می‌پردازند.

۲۶- سپس به‌نخستین اردوی امپراتور رسیدیم که یکی از زنان وی در آنجا بود. چون ما امپراتور را ندیده بودیم تاتارها نگذاشتند که وارد اردو شویم. ما در چادر خود ماندیم و تاتارها از ما در چادرمان پذیرایی خوبی کرده و یک‌روز برای استراحت ما را تنها گذاشتند.

۲۷- سپس از آنجا پیش از روز سن‌پروارد سرزمین نایمان Naiman شدیم و آنها مردمی بی‌دین هستند. در روز پیر و پل در آنجا برف سنگینی بارید و سرمای سختی بود. این سرزمین بسیار کوهستانی و سردسیر می‌باشد و دشت‌های هموار در آنجا کمیاب می‌باشند. مردم این سرزمین مانند تاتارها کشاورز نبوده و چادر نشین می‌باشند ولی تاتارها بسیاری از آنها را نابود نموده‌اند. گذر از آن سرزمین چندین روز طول کشید.

۲۸- از آنجا بکشور مغولستان و یا آنطوریکه ما می‌نامیم تاتارها وارد شدیم. این کشور را باشتاب زیاد طی سه هفته پیمودیم و در روز سن‌مادان به نزد گویوک امپراتور کنونی رسیدیم. در طی راه همواره باشتاب می‌گذشتیم، چون راه‌نمایان مادستور داشتند که ما را پیش از گردهمائی بزرگ که برای انتخاب امپراتور است و از چند

سال پیش اعلام شده بود به پایتخت مغولستان برسانند. از همین رو بود که از پگاه تا پاسی از شب بدون خوراک در راه بوده و چه بسا که شب‌ها هم از خوراک محروم بوده و شام را صبح فردای آن بمامیرسید. تا اسبان توان تاخت را داشتند، مادر راه بودیم و اسبانی که از زیادی خستگی می‌افتادند آنها را در جا گذاشته و با شتاب براه خود ادامه می‌دادیم.

۲۹- پس از رسیدن ما، کویوک بر آئین مغولان يك چادر و جیره خوراکی بما داد. و آن بسی بهتر از آن دیگر سفیران می‌بود. ولی کویوک هنوز ما را احضار نکرده بود چون رسیدن ما پیش از تاج‌گذاری وی بود و او هنوز در کارهای کشوری دخالت نمی‌کرد نامه‌های حضرت پاپ و سخنانی که در حضور باتو گفته شده بود باو گزارش شده بود. پس از پنج شش روز انتظار، بدستور کویوک ما را پیش مادر اورا هنمائی کردند و در آنجا بود که گردهمائی بزرگ تشکیل شده بود و هنگام رسیدن ما بآنجا چادر بسیار بزرگ و برنگک ارغوانی که گنجایش دوهزار نفر را داشت برپا نموده بودند، دور تا دور آن تخته‌هایی گذاشته بودند که تصاویر رنگی بر روی آنها دیده میشد. در روز دویم یا سیم بانگهبانان تاتار خود بآنجا رفتیم. همه بزرگان تاتار با پیشخدمتان و همراهان خود در تپه‌های گرداگرد آنجا دیده میشدند.

۳۰- نخستین روز همه جامه‌هایی برنگک ارغوانی و در روز دویم، برنگک قرمز پوشیده بودند، همین روز دویم بود که کویوک بچادر رسیده بود، روز سیم همه جامه‌های آبی با گلدوزی ارغوانی و روز چهارم با جامه‌های ابریشمی زربافت بغدادی برتن داشتند. در پیش‌خان چادر دو درب بزرگ دیده میشد: یکی از آنها ویژه امپراتور بوده و نگهبان نداشت، این درب همیشه باز بوده ولی کسی جرات رفت و آمد از آنجا را نداشت. درب دویم برای همه مدعوین بود. نگهبانان با شمشیر و تیر و کمان از آن نگهبانی میکردند. اگر کسی بیشتر از اندازه تعیین شده به چادر نزدیک میشد، بضرب چوب رانده میشد و اگر فرار میکرد بسوی اوتیراندازی میشد، ولی تیرها بدون پیکان آهنی بودند. اسبها، تقریباً بقاصله دو برابر تیر راس

می‌بودند. روساء مسلح باهمراهان خود از هر سو می‌آمدند ولی کسی نمی‌توانست بسوی اسبان برود مگر بطور گروه ده نفری و کسانی که بطرز دیگری میخواستند باسبان نزدیک شوند ضربه‌های سختی بر آنها زده میشد. مهار برخی اسبان و بسر روی سینه و زین و بر دم آنها بنظر ما در حدود بیست مارك طلا و سائل زینتی بکاررفته بود. در زیر چادر، سرداران درباره‌گزینش با هم گفته‌گو می‌نمودند. مردم عادی بفاصله معینی دور از چادر بودند. سرداران تا نیمروز در انتظار بوده و سپس تا شامگاهان بنوشیدن شیرمادیان می‌پرداختند و آن‌منظره بسیار جالبی بود. آنها مارا بدرون خوانده و بما آبخوتعارف کردند چون دیگر برای ما شیرمادیان نمانده بود. این تعارف در حکم احترام و بزرگداشت ما بود و در تعارف باندازدای اصرار میشد که مادیگر از روی ترك عادت، طاقت تحمل آشامیدنهارا نداشتیم. ما بآنها فهمانندیم که این زیاده‌روی مارا ناراحت خواهد کرد و آنها دیگر اصرار نورزیدند.

۳۱- در بیرون چادر بنا بگفته یکی از پیشکاران دوک سوسدال روسی و یا - روسلاو و تنی چند از بزرگان چین و سولانگی (کوره) و دوسر پادشاه گرجستان سفیر خلیفه بغداد و ده‌تن از سلاطین اسلامی حضور داشتند. در واقع چهار هزار فرستاده باکسانی که باج و خراج سالیانه و آورندگان هدایا و سلاطینی که برای ابراز فرمانبرداری و فرستادگان فرمانروایان سرزمینهای در دست مغول، در بیرون چادر گرد آمده بودند. همه این اشخاص کمی دورتر از چادر بوده و بآنها آشامیدنی پیشنهاد میشد. به ما و به دوک یا روسلاو هنگامیکه در بیرون بودیم، جای ممتازی تعیین شده بود. اگر حافظه درست باشد، بنظر مدت چهار هفته در آنجا ماندیم و بنظر ما گزینش امپراتور بدون اعلام در محل، همانجا انجام شده بود. این از آنرو چنین بنظر ما رسید، چون هرگاه کویوک از چادر بیرون میرفت مردم شادبشاهای خود را با افراشتن پرچم‌های سرخ ابراز می‌داشتند و این شادباش گوئی تازمانی که کویوک در بیرون چادر بود ادامه داشت. این گونه ابراز احساسات را درباره دیگر بزرگان مغول کسی نشان نمی‌داد. این اردو بزبان آنها «سیرا اردو»<sup>۱۸۸</sup> نامیده میشود.

۳۲- سپس سوار بر اسب به جای دیگری رفتیم که سه یا چهار لیو دورتر از آنجا بود. آنجا دشت پهناور و زیبایی است که میان دورشته کوه بوده و از میان آن رودی میگذرد. در آن دشت چادر بزرگی برپا بود و مغولان آنرا «اردو طلائی» می نامیدند. در همین اردوست که می باید آئین تاج گذاری انجام شود ولی بعات ریزش تگرگ، روز تاج گذاری بروز دیگر مو کول گردید. پایه های چوبی چادر از برگ طلا پوشیده بود. سقف چادر و پوشش درونی آن از پارچه زربافت بغداد و بیرون چادر از پارچه دیگری بود. ما در آنجا تا روز عید سن بار تلمی مانده بودیم و در این روز گروه زیادی از مهمانان گرد آمده بودند. جمعیت رو به جنوب نموده و زانو بر زمین به خواندن ورد و دعا مشغول بودند. ما چون نمی دانستیم که آنها نیایش خداوند و یا چیز دیگری می نمایند، از آنها پیروی نکرده و زانو بر زمین نهاده بودیم. پس از مدتی ورد و دعا آنها به چادر برگشته و گویوک را بر تخت امپراتوری نشاند و همه بزرگان در برابر او بزانو در آمده بودند. ما که از بندگان و پیروان او نبودیم از زانو زدن، خودداری کردیم پس از آن. هم به باده نوشی پرداختند. و بر آئین آنها تاشامگاه بطول کشید. سپس گوشت پخته بدون نمک بر روی چرخ دستی آوردند و بهره هر نفر يك تکه بزرگ بود. آنها تیکه در درون چادر بودند گوشت پخته و آبگوشت بانمک دریافت نمودند. این پذیرائی همه روزه تکرار میشد.

۳۳- در همان جا بود که بحضور امپراتور خوانده شدیم و هنگامیکه منشی نخست شونگای<sup>۱۸۹</sup> نامه های ما و آنها تیکه ما را فرستاده بودند و نام بزرگان سولانگی (کره) و دیگران را نوشته و با صدای بلند در حضور امپراتور و همه بزرگان نامه ها را یکایک میخواند. هر يك از ما چهار بار زانوی چپ را بر زمین نهاده و برابر دستور مواظب بودیم که پا بر روی درگاه گذاشته نشود. سپس اطرافیان امپراتور دقت کرده چاقوئی همراه ما نباشد. پس از همه این تشریفات از درب خاوری وارد چادر شدیم، درب باختری ویژه خود امپراتور می بود. این آئین را بزرگان تاتار رعایت می نمایند ولی بزرگان درجه دو بهائین آنرا بکار نمی برند. این نخستین بار بود که ما در حضور

امپراتور پس از تاج گذاری وارد سرای او شدیم. امپراتور در آنجا دیگر سفیران و فرستادگان را پذیرفته بود ولی کم کسانی بودند که وارد سرای او شده بودند.

۳۴- در آنجا پیشکشها و هدیه‌های گوناگونی مانند پارچه‌های ابریشمی، پارچه‌های نخی و پشمی بسا مليله‌دوزی و زربافت، کمر بندهای گرانبها با طلا و جواهر نشان، پوستهای بهادر و دیگر کالاها باندازه بسیار زیادی انباشته شده بود که دیدن آن لذت بخش بود. چتر بزرگی برای امپراتور فرستاده بودند که جواهر نشان بود یکی از فرمانداران برای امپراتور شتران بسیاری فرستاده بود که همه روپوش زربافت بغدادی داشتند. اسبان و قاطران زیادی بود که همگی زینهای گرانبها و زره‌های پولادی داشتند. از ما پرسیده شد که هدیه‌های خود را تقدیم کنیم، چون چیز دیگری برای ما نمانده بود، پس نتوانستیم هدیه‌ای بامپراطور بدهیم. بريك برجستگی خاکي در نردیکهای چادر امپراتور، پانصدعرباه از طلا و نقره و جامه‌های ابریشمی گرانبها گرد آورده بودند و آنرا امپراتور میان بزرگان مغول بخش کرده بود و هر يك از بزرگان بهره خود را بدلخواه میان زیر دستانش بخش میکرد.

۳۵- از آن محل بجای دیگری رفتیم و در آنجا چادر بسیار زیبایی برپاشده بود. این چادر برنگ ارغوان تند بود. این هدیه‌ها از چین فرستاده بودند، مارا وارد این چادر کردند. در آنجا از ما با آبجو و شراب و گوشت پخته باندازه زیاد پذیرائی کردند. بريك سکو بلندی تخت پادشاهی گذاشته شده بود. این تخت از عاج باکنده کاریهای زیبایی بود و بر روی آن طلا و جواهر، کار گذاشته شده بود و اگر درست بیاد داشته باشم مروارید هم بر روی آن بکار رفته بود. این سکو از جلو چند پله داشته و از پشت نیم‌دایره بود. دورتا دور آن نیمکت‌ها گذاشته بودند و خانهای مغولی درسوی چپ آن بر آنها نشسته بودند و در سوی راست خالی بود. سران بزرگ بر روی نیمکت‌های دیگر نشسته بودند و دیگران در پشت سر آنها بودند و هر روز گروه زیادی از زنان مغولی بآنجا می آمدند.

۳۶- آن سه چادری که یاد نمودیم بسیار بزرگ بودند، زینهای امپراتور چادرهای

دیگری از نمد سفید و نسبتاً بزرگ و زیبا دارند. پس از این جلسه، حاضرین از هم جدا گشتند، مادر امپراتور بسوی چادر خود رفته و امپراتور برای دادرسی بچادر دیگر رفت. یکی از عمه‌های امپراتور که پدر امپراتور را در زمانی که با سپاه خود در هنگری بود مسموم کرده بود<sup>۱۹۰</sup> بازداشت شده از این رو بود که سپاه مغول در هنگری و ادار به پس نشینی شده بود، پس از داوری، این زن با چندتن از همدستانش را محکوم مرگ کرده و نابود کردند.

۳۷- در این هنگام بود که یاروسلاو شاهزاده بزرگ روسیه و فرمانروای بخشی از روسیه بنام سوسدال Susdal در گذشت. مادر امپراتور پیش خود از او با خوراک و آشامیدنی پذیرائی نموده بود و برای نشان دادن بزرگداشت از او، خود، خوراک ویرا کشیده بود. این شاهزاده پس از برگشت به چادر خود، ناگهان از درد بیمار شده و هفت روز پس از آن در گذشت. تمام تن او بطور شگفت آوری سبز رنگ شده بود. از اینروست که همه گمان بردند که او را مسموم نموده تا تاتارها بتوانند همه سرزمین او را بدست آورند. برای گواهی آن، می افزائیم که امپراتور بی درنگ بدون آگاه نمودن همراهان یاروسلاو، با شتاب زیاد فرستاده‌ای را نزد فرزند او الکساندر<sup>۱۹۱</sup> فرستاد که بی درنگ به مغولستان آمده و فرمانروائی را از دست امپراتور دریافت نماید. الکساندر، دعوت را پذیرفته ولی از جای خود حرکت نکرد. در آن هنگام نامه‌ای فرستاد و تسلط خود را بر سرزمینهای پدری را اعلام نموده بود. گمان همه بر این بود که اگر او به مغولستان می آمد، یا کشته میشد و یا تا پایان زندگی در آنجا زندانی میگردد.

۳۸- پس از مرگ یاروسلاو، تاتارها ما را نزد امپراتور بردند، اگر خوب بخاطر داشته باشم امپراتور پس از آگاه شدن از آمدن ما، دستور داد که ما را نزد مادرش راهنمایی نمایند. چون فردای آنروز همانگونه که اشخاص آگاهمند از کارها بما گفته بودند، امپراتور می خواست دستور یورش بر همه کشورهای باختری را بدهد و میخواست که ما از آن نا آگاه باشیم. پس از بازگشت به چادر خود، چند روزی



مانده و سپس بنزد امپراتور رفته و یکماهی در اردو ماندیم. در این مدت زمان ما از کمی خوراک سخت در رنج بودیم، چون جیره ما چهار نفر بسختی میتوانست برای یک نفر کافی باشد و چون بازار بسیار دور بود چیزی نمی توانستیم بخریم. اگر خداوند یک زرگر روسی بنام کوسماکه در دربار ارج بزرگی داشت بداد ما نمی فرستاد، از گرسنگی مرده بودیم.

۳۹- این زرگر برای تاج گذاری تخت سلطنتی و مهر ویژه امپراتور ساخته بود. او مضمون مهر را برای ما شرح داد و همچنین بسی از اسرار دیگری که ما جویای آن بودیم. در دربار امپراتور، با بسیار کسانی از بزرگان آشنا شدیم: آنها از روسیه و هنگری آمده بودند و زبان لاتین و فرانسه را می دانستند، گروهی از کشیشان روسی که مدت سی سال در کشور مغولستان مانده و در پاره ای از لشکر کشی ها همراه آنان بودند. این کشیشان از تاریخ مغول بخوبی آگاه بودند، چون زبان آنها را یاد گرفته و همیشه و با آنها در برخورد بودند. ما همه آگاهی های خود را از آنها گرفتیم. خود آنها چون ما را علاقه مند بآن می دیدند، بدون پرسش ما، خود اطلاعات لازم را بما می دادند.

۴۰- امپراتور، چنگای<sup>۱۹۲</sup> Chingay دبیر اول خود را پیش ما فرستاد و دستور داد که ما اظهارات و هدف سفارت خود را کتباً باو گزارش دهیم. ماهم اظهارات خود را همانگونه که در حضور باتو خان و در حضور امپراتور شفاهاً گفته بودیم همه را نوشته و باو دادیم.

پس از چندین روز امپراتور توسط درباریان خود بنام کاداک<sup>۱۹۳</sup> Kadac و بالا<sup>۱۹۴</sup> و چنگای ما را احضار نموده و در برابر منشیان خود از ما توضیحاتی خواست، ماهم باشوق زیاد آنرا انجام دادیم. مترجم ما این بار نیز یکی از سپاهیان یاروسلاو، بنام تمر<sup>۱۹۵</sup> Temer بود. از ما پرسیده شد که آیا در دربار واتیکان مترجم روسی و یا عربی و تاتاری وجود دارد یا نه؟ در پاسخ گفتیم که چنین مترجمانی در واتیکان یافت نمی شود و گرچه در کشور ما مسلمانانی زندگی می نمایند ولی از دربار واتیکان بدور

می باشند. ما گفتیم که برای حضرت پاپ می توان نامه را بزبان تاتاری نوشته و ترجمه آنرا در اینجا بماند بدهید و ما آنرا با دقت تمام بزبان خود خواهیم نوشت و اصل نامه و ترجمه را بحضور حضرت پاپ خواهیم برد.

۴۱- در روز سن مارتن، ما را از نو احضار نمودند. کاداک و چنگای و بالانامه امپراتور را برای ما کلمه به کلمه ترجمه نمودند، ما هم ترجمه را بزبان لاتینی نوشتیم و آنها هر بار کلماتی را که می نوشتیم، معنای آنرا از ما می پرسیدند، که مبادا مادچار اشتباه شویم. هر دو نامه نوشته شد و ترجمه را دوبار برای آنها شرح دادیم. که دیگر اشتباهی پدید نیاید و آنها سفارش کردند که در ترجمه باید دقت زیاد شود. چون ما راهی راه بسیار دوری می باشیم. در پاسخ گفتیم که با کمال دقت ترجمه نوشته شده است. سپس نامه هائی بر زبان اسلامی\* برای حضرت پاپ نوشته شد که اگر مترجمی در واتیکان پیدا شود، آنها را برای پاپ ترجمه نماید.

۴۲- از آداب و رسوم امپراتوران مغول اینست که مستقیماً با کسی از هر طبقه ای که باشد گفتگو نمی نمایند بلکه گفت و شنود توسط شخص دیگری انجام میشود. امپراتور هر بار که توسط کاداک گفت و شنود خود را انجام میداد، همه زیر-دستان در آن هنگام زانو بر زمین می زدند. از رسوم آنها دیگر آنکه امکان ندارد که کسی بالای حرف امپراتور چیزی بگوید. امپراتوران مغول درباریان زیادی مانند منشی و دیگر دارند ولی وکیل مدافع در دربار اصلاً وجود ندارد، چون قوه قضائیه و عدالت در آنجا پیرو میل و هوس امپراتور می باشد. شاهزادگان مغول هر يك در دربار خود بهمین گونه رفتار می نمایند.

۴۳- این امپراتور باید میان ۴۰ و ۴۵ سال داشته باشد، میانه قد بوده و بسیار خردمند و از همه چیز آگاه است. او بسیار جدی و در رفتار خود بسیار متین می باشد. چنانچه عیسویان حاضر در دربار بماند گفته اند امپراتور بندرت می خندد و دنبال هوی و هوس نمی باشد. همین عیسویان بماند می گفتند که امپراتور بزودی بدین عیسوی

\* در اینجا منظور از زبان اسلامی، زبان فارسی است. (مترجم)

گروش پیدا خواهد کرد، چون اومنشیان و کشیشان عیسوی را نزد خود نگهداری نموده و بآنها جیره و مواجب می‌دهد. پیوسته در برابر چادر بزرگ او کلیسای مسیحی وجود دارد و در آن کلیسیا در برابر همه مردم، مراسم دینی برابر آداب کلیسیا یونانی انجام میشود و ناقوس کلیسیا هر بار بصدای در می‌آید. در دربار، دیگر شاهزادگان مغولی چنین آئینی وجود ندارد.

۴۴- تاتارهایی که راهنمای ما بودند، می‌گفتند که امپراتور در نظر دارد سفیری همراه ما به واتیکان بفرستد. امپراتور مایل بود که این درخواست از سوی ما انجام شود. سالمندترین راهنمای تاتارها از من این درخواست را نموده بود ولی چون مصلحت بر این نبود که سفیری از مغولستان به واتیکان فرستاده شود، در پاسخ گفتیم که این درخواست در صلاحیت ما نیست ولی اگر اراده امپراتور چنین باشد ما میتوانیم راهنمای او بوده و با کمک خداوند او را سلامت تا واتیکان راهنمایی نمایم. بچندین دلیل آمدن این سفیر به مصلحت ما نمی‌بود: نخست آنکه این سفیر اختلافات و جنگهای داخلی کشورهای مسیحی را اگر به‌بیند ممکن است باعث تشویق حمله مغولان گردد. دویم آنکه امکان داشت که او در کشور ما جاسوسی نماید. سیم آنکه بواسطه حساسیت و غرور مردم ممکن است که سفیر کشته شود، در واقع پیشخدمتان ما که در آلمان بنا برخواست کار دینال<sup>۱۹۶</sup> با جامه‌های مغولی بدیدن اورفته بودند توسط مردم آلمان سنگسار شده و اوار شدند که جامه‌های خود را عوض نمایند. باری این هم از آداب تاتارهاست که همیشه از کشته شدن سفیران خود بسختی انتقام می‌گیرند. علت چهارم آنکه، ترس از آن بود که او را بزور از ما جدا نمایند، چنانکه بیکی از شاهزادگان اسلامی این قضیه اتفاق افتاده و او اگر نمرده باشد، باید در زندان باشد. علت پنجم، آمدن سفیر باروفا هیچ سود و نتیجه‌ای نخواهد داشت. چون بجز بردن نامه از سوی امپراتور خود، اختیارات دیگری نخواهد داشت. چون دیدیم که زبان این کار زیاده بود، پس با فرستادن سفیر باروفا موافقت ننمودیم.

۴۵- روزسیم، یعنی روز سن بریس، امپراتور بمانامه مهر و موم شده برای پاپ داده و بما اجازه بازگشت داد. پیش از رفتن ما، امپراتور ما را نزد مادر خود فرستاد و او بما يك نیم تنه از پوست روباه داد که پشم آن از بیرون و آستر آن از پارچه پنبه ای بود. دیگر بهریک از مایک تاقه پارچه ارغوانی رنگ داد. تاتارهای راهنمای ما از آن پارچه باندازه يك پا بریده و دزدیدند و از پارچه پیشخدمت ما به اندازه نیمی از آن را دزدیدند. گرچه ما متوجه دزدی آنها شدیم ولی برای جلوگیری از برپا شدن غوغا، خاموشی را اختیار کردیم.

۴۶- ما راه برگشت را پیشگرفته و همه زمستان را در راه بودیم، چه بسا که شبها در بیابان بر روی برف و یا در چاله های برفی شب را می گذرانیدیم چون در بیابان هموار درخت پندرت دیده میشد. بارها هنگام بیدار شدن در اثر وزش باد پوشیده از برف بودیم. در روز جشن آسانسیون باردوی باتو رسیدیم. از باتو پرسیدیم که آیا پیامی برای پاپ دارد؟ پاسخ داد که بجز نامه امپراتور پیامی ندارد، ولی سفارش نمود که همه پیام های امپراتور را با دقت بسیار به پاپ و بزرگان کشور بازگو نمائیم.

پس از بدست آوردن روایدگذر از سرزمین باتو، او را ترك کرده و روز هشتم پانته کت نزد موی رسیدیم. در آنجا بود که بخشی از وسائل و همراهان ما در گروگان مانده بودند و این بار آنها همراه ما شدند.

۴۷- از آنجا به اردوی کورمزا رسیدیم و این بار نیز او از ما درخواست هدایا نمود. ما چیزی باوندادیم چون دیگر چیزی باخود نداشتیم. کورمزا دو تن از کومانها را که در خدمت داشت همراه ما تا شهر کی یف فرستاد. تاتارهای همراه ما، تا آخرین پست مغولان همراه ما بودند. دو نفری را که کورمزا همراه ما نموده بود ما را شش روزه به شهر کی یف رسانیدند. ما پانزده روز پیش از جشن سن ژان باتیست به کی یف رسیده بودیم. ساکنین شهر همینکه از بازگشت ما آگاه شدند همه با شادمانی زیاد باستقبال ما آمدند و چنان شادباش هائی از خود

نشان دادند که گویا ما از آن جهان باز گشته ایم. این احساسات شادی در سر راه ما در لهستان و بوهم و روسیه، همه جا دیده میشد.

۴۸- دانیل و واسیلی بافتخار بازگشت ما جشن بزرگی برپا نموده و برخلاف میلمان ما را هشت روز نزد خود نگهداشتند. در هنگام مسافرت ما، آنها با استیفاها و بزرگان درباره پیشنهادات ما که هنگام رفتن نزد مغولان نموده بودیم مشاوراتی داشتند و همه هم سخن شده و حضرت پاپ را به بزرگ ریاستی و پدیری خود و کلیسیا رومی را سرمشق خود پذیرفته بودند و کشیشی در این باره بسفیری نزد پاپ به واتیکان فرستاده بودند. این بار بهمراهی ما از نویسندگان و نامه‌های دیگری به حضور پاپ فرستاده‌اند.

۴۹- برای اینکه بدگمانی درباره مسافرت ما به مغولستان در پاره‌ای از اشخاص پیدا نشود، ما نام کسانی را که در مسافرت خود برخوردار نمودیم، بعنوان گواه در اینجا می‌آوریم: شاه روسیه، با همه درباریان و همراهان او که در سرای کاربون شوهر خواهر باتو برخوردار نمودیم. در سرای کورمزا، سرصدگان شهر کی‌یف بنام نونگروت<sup>۱۹۷</sup> و Nongrot و همراهان او، که در بخشی از مسافرت راهنمای ما بودند، و باهم بنزد باتو رسیده بودیم. نزد باتو، پسر دوک یاروسلاو که بایکی از سپاهیان روسی بنام سانگور<sup>۱۹۸</sup> Sangor که کومان عیسوی شده است همانند مترجم روس ما در دربار باتو، او هم اهل سرزمین سوسدال می‌باشد. نزد امپراتور تاتارها، دوک یاروسلاو که در آنجا درگذشت، دیگریکی از سپاهیان او بنام تمر Temer که در دربار گویوک خان امپراتور تاتارها مترجم نامه امپراتور و گفتگوهای ما می‌بود. دیگر کشیش دوک یاروسلاو بنام دوبازولاو<sup>۱۹۹</sup> Doubozlave، دیگر ژاک و میشل و ژاک دیگر که از همراهان دوک می‌بودند. در راه بازگشت از سرزمین مسلمانان، در شهر ینی کی‌نگک<sup>۲۰۰</sup> Ienikinc با کولینیه<sup>۲۰۱</sup> Coligne و همزاهان او برخوردار کردیم که بدستور باتو و همسر یاروسلاو و کوکته-لبان<sup>۲۰۲</sup> Cocteleban دنبال یاروسلاو آمده بود و همه آنها بر سرزمین سوسدال در

روسیه برگشته‌اند. واقعیت این دیدارها را از آنها میتوان جویا شد.

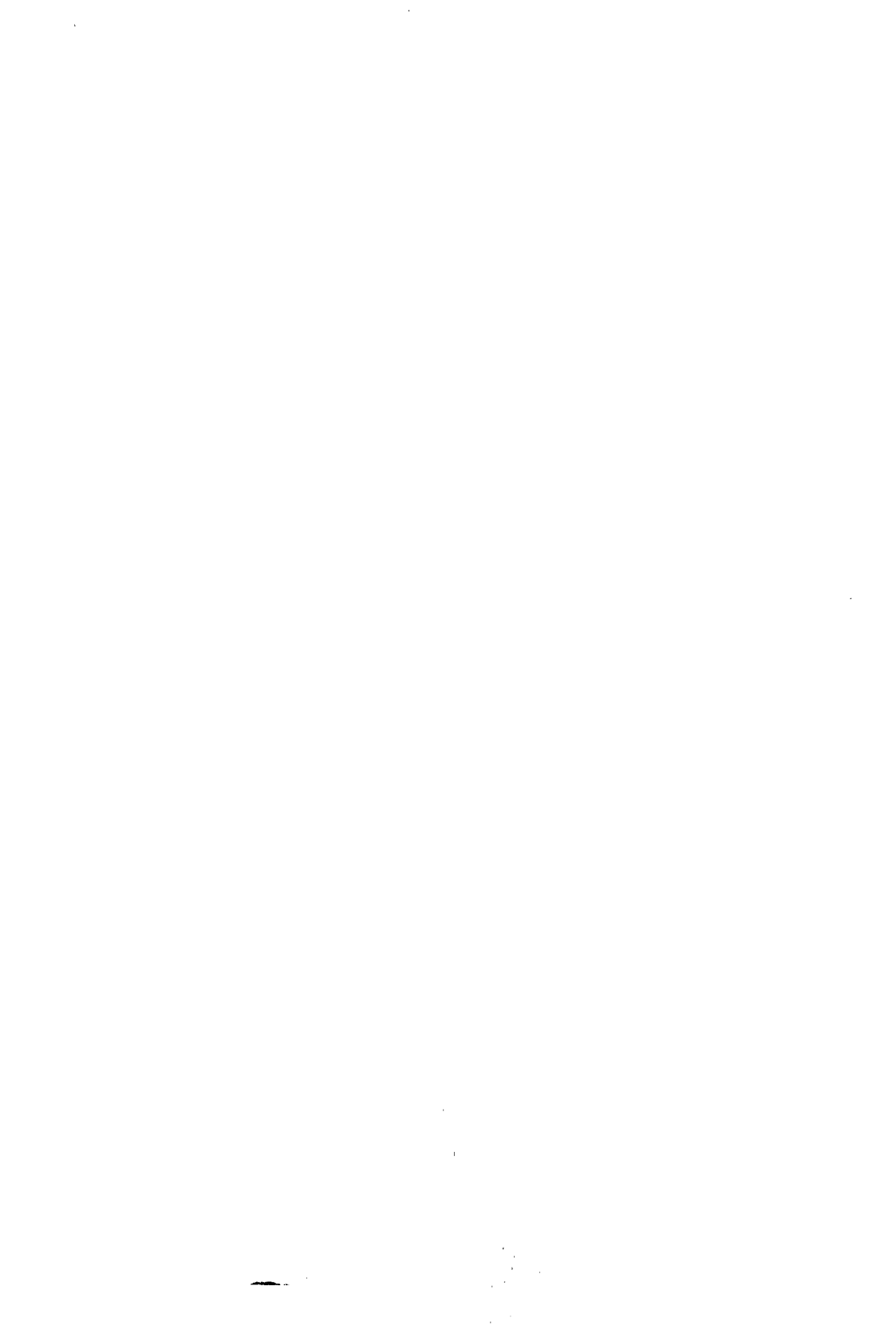
همراهان ما هنگام اقامت نزد موجی، بایاروسلاو و همراهان اوویک دوک روسی بنام سانتوپولک<sup>۲۳</sup> Santopolc و همراهان او دیدار نموده‌اند هنگام گذر از مرز سرزمین کومان‌ها ما با دوک رومانی<sup>۲۴</sup> که رهسپار کشور تاتارها بوده و دوک اولها<sup>۲۵</sup> Olaha که با همراهان خود از آنجا می‌آمد دیدار نمودیم. سفیر دوک چرنه‌گلوو<sup>۲۶</sup> Cherneglov با ما از مرز سرزمین کومان‌ها گذشته و مدتی در روسیه باهم همسفر بودیم. همه این اشخاص از بزرگان روسیه می‌باشند.

۵۰- اهالی شهر کی‌یف گواه می‌باشند چون هنگام رفتن، همراهان واسبان مارا تا پست تاتارها تأمین نموده بودند و در بازگشت از ما استقبال نموده‌اند. همچنین اهالی روسیه که بنا بدستور امپراتور موظف بودند که چارپایان و جیره سفر مارا تأمین نمایند، گواه مسافرت ما می‌باشند.

۵۱- افزون بر آنها، بازرگانان شهر براتیسلاوا Bratislava که ما را تا شهر کی‌یف همراهی نموده بودند میدانند که ما خطر را بر خود هموار نموده و نزد تاتارها رفتیم. هم‌چنین بسیاری از بازرگانان لهستان و اتریش پس از بازگشت ما به شهر کی‌یف رفته بودند. بازرگانان شهر قسطنطنیه هم گواه سفر ما می‌باشند. آنها از پست‌های مرزی تاتارها گذشته و بشهر کی‌یف رفته بودند. نام پاره‌ای از این بازرگانان چنین است: میشل دوژان، بار تلمی، مانوئل و نیزی، ژاک رنیرو که ساکن شهر آکر است. یک بازرگان اهل شهر پیزان، اینها اشخاص سرشناس می‌باشند. در مرتبه پائین‌تر، مارک، هانری، ژان، واسکپوس، هانری بونادیس، پیر باسکامی. گروه دیگری هستند که از نام آنها نا آگاهیم.

۵۲- خواهش ما از خوانندگان این کتاب اینست که چیزی را از آن کم نکرده و چیزی بآن نیفزایند. چون همه مطالب آن برابر حقیقت بوده و از اشخاص امین نقل قول شده است. خداوند گواه می‌باشد که ما از خود هیچ چیز بآن نیفزودیم. هنگام گذر از لهستان و بوهم و آلمان ولی یژ و شامپانی بسیار کسانی که این مطالب

را پسندیده بودند، رونوشتی از آن برداشته‌اند. این رونوشت‌ها حتی پیش از انجام خود کتاب شده بود، پس جای شگفتی نیست که در این نسخه مطالب بیشتری هست. همینکه زمان آسایش بدست آمد کوشیدیم که این نسخه را هر چه بهتر و با دست کم کاملتر از دیگر نسخه‌ها نوشته شود. بپایان رسید تاریخ مغول که ما آنها را تاتار می‌نامیم.





## زمان بندی مسافرت

- ۱۶ آوریل ۱۲۴۵ : حرکت از شهر لیون، گذرما از پادشاه بوهم، و نچسلاس یکم، گذراز دوک سیلزی، بولسلاس، درشهروراتی سلاوا. رسیدن نزدکنراد درلانچیزی که درکنار رود بزورا است. این شهرمیان کالیچ و ورشو است. گذر از نزد دوک واسیلی دوک روسیه درشهر ولادیمیر درناحیه وولی نا. گذر از شهر دانی لوف و رسیدن به کی یف.
- ۳ فوریه ۱۲۴۶ : حرکت از شهر کانوو. روز دوشنبه جشن Purification رسیدن به کانوو درکنار رود دنیپر.
- ۱۹ فوریه : حرکت از کانوو، روز دوشنبه Quinquagesime
- ۲۳ فوریه : نخستین برخورد با تاتارها، در نخستین جمعه پس از جشن
- ۲۶ فوریه : Cendres رسیدن باردو کورمزا و حرکت روز دوشنبه پس از نخستین یکشنبه Careme
- ۴ آوریل : رسیدن باردو باتو، روز چهارشنبه هفته مقدس.
- ۶ آوریل : ترجمه نامه های پاپ برای باتو. روز جمعه مقدس.
- ۷ آوریل : احضارنزد باتو روزشنبه مقدس.

حرکت برای قره قروم. روز جشن پاکه.	۸ آوریل :
پایان گذراز سرزمین کومان، هشتمین روز پس از جشن پاکه	۱۵ آوریل :
پایان گذر از کشور کانگیت Kangit ، کمسی پس از جشن	۱۷ مه :
Ascension	
گذر از کشور مسلمان نشینی که از روز Ascension تا ۲۴	۱۶-۱۷ ژوئن :
ژوئن طول کشید . گذر از کشور قره ختای و رسیدن به	
نخستین اردو امپراتور.	
آغاز حرکت.	۲۸ ژوئن :
گذر از کشور نایمان، باریدن برف در روز جشن پیروپل	۲۹ ژوئن :
گذر از کشور مغولستان که در حدود سه هفته بطول کشید.	۲۲ ژوئیه :
رسیدن نزد امپراتور کویوک در روز سن مادلن. پس از ۵-۶	
روز رسیدن نزد مادر امپراتور که گردهمایی در آنجا تشکیل	
شده بود. اقامت در حدود چهار هفته در سیرا اردو.	
حرکت به محل تاج گذاری امپراتور در روز Assomption	۱۵ اوت :
اقامت در اردو تا روز گزینش امپراتور.	۲۴ اوت :
حرکت بسوی اردو دیگر امپراتور در روز سن مارتن .	۱۱ نوامبر :
گرفتن نامه امپراتور و حرکت در روز سن بریس.	۱۳ نوامبر :
برگشت در فصل زمستان و رسیدن نزد باتو در روز Asciscn	۹ مه ۱۲۴۷ :
رسیدن بار دو موچی، که میان روزدن و دنیپر است .	۲۵ مه :
رسیدن بآخرین پست مرزی مغولان.	۳ ژوئن :
رسیدن به شهر کی یف.	۹ ژوئن :
رسیدن به شهر لیون.	نوامبر ۱۲۴۷

## یادداشت‌ها

- ۱ - چینیان پیش از اروپائیان مغولان را «تاتار» می‌نامیدند و این نامگذاری شاید از شهرت قبیله تاتار بود که در خاور مغولستان از سده هفتم تا پیدایش چنگیز زندگی میکردند. چنگیز در سال ۱۲۰۲ توانست بر آنها چیره شود. این نامگذاری بر مغولان شاید از بخش شدن قبیله تاتار در میان مغولان باشد. احتمال دارد که نام تاتار توسط ارمینیان باروپا رفته و در بسیاری از نوشته‌های اروپائی به «تارتار» تبدیل شده بود. چون مغولان را ملتی جهنمی می‌پنداشتند، نام تاتار مشابه نام دوزخ روایات باستانی که تارتار باشد، گردید. ر.ک کتاب The Book of Ser Marco Polo. Yule Cardier جلد ۱، ص ۱۲.
- ۲ - آگاهی ما از برادر بنوا لهستانی که در مأموریت پلان کارپین همراه او بود بسیار کم می‌باشد. در بازگشت از سفر، برادر بنوا در شهر کلن، شفاهاً رویدادهای سفر را برای مردم تعریف میکرد و یکی از شنوندگان آنرا ثبت نموده و بنام Relatio Fr. Benedicti Poloni حفظ شده است. نگگ به کتاب : Van Den Wyngraert ' Sinica Francis Cana جلد ۱، ص ۱۳۳.
- ۳ - این نام در نسخه‌های خطی بصورت Kitai یا Kytai می‌باشد. درست آن باید Kitai باشد. این نام در سفرنامه‌ها و نقشه‌های جغرافیائی برای نامیدن چین شمالی بکار می‌رفت. مارکو پولو نیز از آن یاد کرده بود. در واقع این نام قبیله مغولی است و آوا نویسی چین آن K'i-tan می‌باشد و در سده دهم میلادی تا دوازده میلادی بر شمال چینی فرمانروا بودند. در زبان ترکی نیز Qi'tay و Xitai = ختای،

تلفظ میشد. این نامگذاری وارد زبانهای یونانی و روسی شده و حتی اکنون نیز چین را بزبان روسی Kitai می نامند.

۴ - سولانگی، همان نام اهالی «کره» می باشد. مغولان آنها را Solongos و منچوریاها آنها را Solho می نامیدند. این یادآوری پلان کارپن نشان میدهد که مغولان در سده ۱۳ م. آنها را باین نام می خواندند. این نام در کتاب «تاریخ سری مغولان» که در ۱۲۷۴ نوشته شده بود آنرا بصورت Solangqas آورده که برابر Kao-li (کره‌ئی‌ها) است. در دوران Ming در واژه نامه چینی-مغولی که در سال ۱۵۹۸ م. نوشته شده بود آنرا Solongo آمده است.

۵ - این نام را گویا برای نامیدن مسلمانان ترکستان روس و شاید گاهی تنها برای نامیدن ایرانیان بکار می رفت. در طی جنگهای صلیبی، اروپائیان همه مسلمین را و بیشتر، مسلمانان خاور نزدیک را Sarrasin می نامیدند.

۶ - نام مردم ترك ایغور را تاریخ نویسان ترك بنام کاشغری (در سال ۱۰۷۶) و سپس جوینی و رشیدالدین فضل الله آنرا ایغور می نامیدند. در نوشته های ترکی مغولی سده هشتم و نهم میلادی نیز آمده است. این شباهت تلفظ در متن های عربی و سریانی Yugur و مار کوپولو آنرا Yuguray و سرزمین آنها را Yuguristan و روبرو کی در سفرنامه خود Yugur و تاریخ نویس ارمنی Hethoun آنرا گاهی Jougur و گاهی Yogur آورده اند.

۷ - این قبیله در اصل ترك بوده ولی با مغولان آمیخته شده بودند. آنها در مغرستان باختری کنونی تا باختر قره قروم زندگی میکردند. در این باره کتاب «تاریخ جنگهای چنگیز جلد ۱ تألیف پ. پلیو و یوئی هامبیس نگاه کنید. در قبیله نمایان گروه زیادی عیسوی وجود داشت و سایرین پیرو شامانیسم بودند.

۸ - نام پایتخت مغولان برای نخستین بار بدست پلان کارپن در اروپا شناخته شد. سپس در همه سفرنامه های سده های ۱۳ و ۱۴ م با تلفظ مغولی آن که Qaraqorum است آمده.

۹ - اردوی امپراتوری Syra-- ordo در زمان مسافرت پلان کارپن بمسافت نیمروز مسافرت از قره قروم برپا شده بود. اردو بزبان مغولی یعنی اردوی پادشاه، یادبار، و واژه سیرا یعنی زرد رنگ. بمناسبت شباهت با زردی طلا. اردوی باتودر کنار و لگا نیز بنام سیرا اردو می بود و امپراتوری او را اروپائیان Horde d'or (قبیله طلائی) می نامیدند.

۱۰ - این واژه در نسخه خطی بصورت bucaran است. ساز کوپولو وهم چنین بیاری

از متن‌های سده‌های میانی آنرا چنین آورده بودند. نگگ . پلیو . تعلیقات و حواشی بر کتاب مارکو پولو.

۱۱ - نام پارچه‌ایست ابریشمی که در بغداد بافته میشد و زردوز می‌بود. واژه Baldakini همان تلفظ بغدادی است.

۱۲ - این طرز آرایش سر را بمغولی boqtag می‌نامیدند. این آرایش سر، نزد هیاطله سده ششم میلادی وجود داشت. نگگ به سفرنامه Song - yun چینی.

۱۳ - خدای بزرگ مغولان «آسمان آبی جاویدان» نام داشت. ستایش آن میان همه قبیله‌های بیابان گرد آسیای باختری مرسوم می‌بود. نگگ سفرنامه روبروک. در سفرنامه مارکو پولو چنین آمده که: مغولان می‌گویند که خدای بزرگ در آسمان است و هر روز مغولان بسا مجمر و بخور، از خدای خود تنها صفای میان خود و سلامتی را خواهانند. در متن‌های مغولی سده ۱۳. ۴ چنین آمده که چنگیز، پیش از هر کار بزرگ. بر روی بلندی میرفت و پس از برداشتن کلاه و انداختن کمر بند بر گردن. بحالت نیایش از آسمان درخواست موفقیت میکرد. تاریخ نویسان اسلامی نیز آورده‌اند که باتو، پیش از نبرد بامجارها، بر بلندی رفت و مدت یک شبانه روز از آسمان درخواست پیروزی را می‌نمود. امپراتوران مغول و بویژه چنگیز خود را از سوی آسمان مأمور می‌دانستند. همد فرمانهای پادشاهان مغول این جمله را در برداشت: بانپروی آسمان جاویدان نگگ به کتاب پژوهش در باره آسمان - خدای قبیله‌های آلتائی ژ. پ. رو

۱۴ - مرده نزد مغولان بصورت یک آدمک نمدی که با پارچه‌های گرانبها پوشیده شده بود. تمثیل میشد و برای او خوراک و نوشابه نذر میشد و آنرا Ongghon یعنی «روح پشتیبان» می‌نامیدند. مغول‌شناس روسی بنام Banzarov آنرا چنین توصیف می‌کند: Ongghon روان مرده‌ایست که در زمان زندگی خود، مورد ترس و یا ستایش زیاد می‌بود و با گذشت زمان آنها، می‌پنداشتند که روان مرده میتواند بمردم خوبی و یابدی بنماید. این نوع ستایش در نزد همه قبیله‌های آسیای شمالی رواج داشت و جزو کیش شامانیزم می‌باشد. نگگ کتاب بت‌پرستی در سیبری ترجمه فرانسه. پاریس ۱۹۵۲.

۱۵ - آئین شیر ریزی برخاک (همانند جرعه افشانی و کاس الکرام بسا شراب) بدست امپراتور را مارکو پولو در بخش ۷۵ کتاب خود نوشته بود و آن در روز ۲۸ ماه قمری برابر ماه اوت انجام میشد. این نخستین شیر می‌باید از گله مادبان سفیدرنگ باشد و تنها امپراتور و خانواده اوست که میتواند از آنان نخستین شیر بنوشند.

۱۶ - مرده‌ها پیوسته مورد پرستش بوده و برای آنها خوراك نذر کرده و بر گور آنها دعا میخواندند. برای روان مردگان . اگسر از اشخاص بلند مقام باشند خوراك نذر میشد. بویژه پس از مرگ چنگیز که بنیادگذار امپراتوری می بود . در کتاب «تاریخ سفید» که در سده ۱۳۰۴ . نوشته شده بود آورده شد که پس از مرگ چنگیز ، چهار مراسم بزرگ بافتخاراو انجام شده بود. این مراسم تا چندی پیش در *Edjin - xoro* در *Ordo* که گمان میرفت که گور چنگیز در آنجاست، پیوسته تکرار میشد . گور چنگیز و بسیاری از امپراتوران مغولی در واقع در یکی از کوههای شمال مغولستان می باشد (نگگ بند ۳۰)

۱۷ - تاریخ نویسان روسی ازو بدرازا یادآوری نموده اند او او را با پیشخدمت وفادارش بنام فتودور ، جزو شهدا و مقدسین آورده بودند . قتل او در سال ۱۲۴۶ . ۴ بود.

۱۸ - نام پسر دویم جوجی *Djotchi* است و باتو بمغولی یعنی «استوار» است پلان کارپن که آنرا *Baty* نوشته بود در واقع تلفظ روسی آن می باشد. باتو در سال ۱۲۵۵ در گذشت. تاریخ زایش او بدقت دانسته نشد.

۱۹ - در باره چنگیز ، کتابهای زیر را نگاه کنید: سفرنامه مارکوپولو ، و لوئی هامیسی انتشارات بنیاد پژوهش های چینی در پاریس . ۱۹۶۰ و امپراتوری بیابانها نوشته رنه گروسه .

۲۰ - منظور یاروسلاو دویم شاه ولادیمیر وسوسدال است که در سال ۱۱۹۰ بدنیا آمده و میان سالهای ۱۲۳۸ و ۱۲۴۶ پادشاهی میکرد. او تحت الحمایه مغولان در آمده بود و. پسر خود کنتسنتین به قره قروم فرستاده بود. پسر او پس از دو سال ماندن در قره قروم در سال ۱۲۴۵ برگشت. باتو یاروسلاو را فرا خوانده بود و او را به قره قروم فرستاد . گوویوک او را پذیرفته و باو اجازه برگشت داده بود ولی این شاهزاده بطرز رازآمیزی در آنجا در گذشت.

۲۱ - کیش بنبادی مغولان پرستش آسمان وزمین بود و سپس پرستش آتش و آب بآنرا را گروهی از مغولان افزوده اند چون آب و آتش را بخشش خدایان آسمان وزمین می دانستند . پرستش آفتاب و ماه را که پلان کارپن آنرا یادآوری ننموده بود. گویا از ایران باستان و بابل آغاز گشته و سپس بی گمان در اثر نفوذ مانویان و بودائیان پراکنده شد. تجسم خورشید و ماه نزد سر نشینان دامنه رود *Tarim* که مانوی و بودائی بودند بر روی دیوار معبدها وجود داشت. پرستش آفتاب نزد ختاها مهمتر از پرستش ماه بود. امپراتور مغول پس از گزینش با همه درباریان از چادری که گزینش در آنجا انجام میشد بیرون رفته و بر آفتاب نماز و سجده میکردند.

در دیرین‌ترین متن ادبی مغول کسه تاریخ سری مغولان است چنین نوشته شده کسه چنگیز رو بآفتاب می‌نمود و کمر بند خود را برگردن انداخته و کلاه را در دست گرفته بسینه خود میزد و نه بار در برابر آفتاب سجده میکرد و سپس جرعه افشانی (ریختن شیر بر روی زمین) و نیایش می‌نمود. نام Tangri بر آسمان و Natigai نام الهه زمین بود. ستایش آب و آتش، بیشتر برای منع انجام میشد. چنین بنظر میرسد که در واقع پرستش آتش مرسوم می‌بود بویژه آتش کانون خانه. اثرات آن در نامگذاری کوچکترین پسر امپراتور دیده میشود و آن نام Ottchigin بود یعنی شاهزاده آتش و این نام تاچندی پیش نزد مغولان مرسوم می‌بود. این پرستش‌ها نزد قبیله‌های ساکن آلتای وحتی نزد Hingnou وجود داشت.

۲۲ - Therneglove نام شهری در روسیه بود که آنسدره فرمانروای آن بود آندره پسر Mstislave فرمانروای کی‌یف می‌بود که در نبرد کالکا Kalka در سال ۱۲۲۲ کشته شده بود و او پسین‌ترین فرمانروای شهر چرنگلوو بود.

۲۳ - این منهیات دینی بسا خدایان مغولی نسبت داشت. تا چندی پیش منهیات دیگری نزد مغولان مرسوم بود مانند ریختن آب بر روی آتش نشستن بطور بی‌ادبانه در برابر آتش، وارد کردن مواد سوختنی با پادر آتش پاشیدن خاکستر در هنگام جابجا کردن، آن‌امیختن خاکروبه باخاکستر هنگام جارو کردن و دیگر.

۲۴ - این نام Itoga باید همان Atugan الهه زمین باشد و نزد قبیله‌های آلتائی هم بدین نام است. مار کوپولو آنرا Natigay آورده بود.

۲۵ - نام این قبیله ترك برای نخستین بار در منابع بیزانسی در سال ۱۰۷۸ آورده شده بود در سال ۱۱۵۴ ادریسی جغرافیانویس آنرا «قومان» و سرزمین آنها را «قومانید» آورده بود. روسها آنها را Polovcy می‌نامیدند. این نام باید از واژه Polovyi یعنی حنائی رنگ مشتق شده باشد. مجارها آنها را Kun می‌نامیدند. در هنگام حمله مغولان در سال ۱۲۲۲ بخشی از آنها به مجارستان پناه برده بودند و در حمله دویم مغولان ۴۱-۱۲۴۰ بخش دیگری از آنها به مجارستان پناهنده شده بودند. و از اینروست که نام کومانی بزرگ و کومانی کوچک برای نشان دادن دامنه رود تیس Theiss پدیدار گشت که کومانها در آنجا زمین نشین شده بودند.

۲۶ - رابطه میان کام Kam و Itoga هنوز روشن نشده است.

۲۷ - رسم پاك سازی با آتش و گذر از میان دو کانون آتش بدوران باستانی آلتائی‌ها میرسد. Zemargue یونانی که در سال ۵۶۸ میلادی از سوی ژوستن دویم امپراتور روم نزد Istami خان و امپراتور ترك‌های باختری سفارت رفته بود این آئین

را یادآوری می‌نماید. تا آغاز سده بیستم این آئین نزد مغولان پابرجا بود.

۲۸ - مغولان بزرگان خویش را پس از مرگ در گورهای بزرگی مینهادند و بزرگی گور متناسب با مقام مرده می‌بود. همین آئین نزد قبیله‌های Hiong-nou و T'ou-Kive وجود داشت: زنان و بردگان و اسبان بر روی گور قربانی میشدند. مار کوپولو شرح میدهد که چگونه هنگام بردن مرده تالب گور، مشایعت کننده گان مرده، همه کسانی را که در سر راه می‌یافتند بضرع شمشیر میکشیدند این آئین از باستانی‌ترین زمان، در چین و آسیای مرکزی و همه قبیله‌های بیابان‌گرد و ساکها و ترکان باستانی برپا می‌بود.

۲۹ - همان اگودای Ogodai سومین پسر چنگیز و پدر گویوک Guyuk است، او لقب خاقان Qahan را داشت. و در سال ۱۱۸۶ بدنیار آمده و در سال ۱۲۴۱ در گذشت. معنای این نام، هنوز بخوبی روشن نشده است. بنظر میرسد که صفتی از نام Ogo یا Oga باشد که در ترکی Uga یا Oga بوده و بمعنی فرزانه است.

۳۰ - برای خانواده امپراتور گورستانی در مغولستان بود که اکنون اثری از آن نیست. امپراتور، و اعضاء خانواده او را، از چین بآن گورستان می‌بردند. سپس گورستانهای دیگری برپا شده بود. پادشاهان مغول در ایران را در گورستانی در نزدیکی دریاچه ارومیه بخاک می‌سپردند.

۳۱ - نگک بند ۱۳۵.

۳۲ - سولانگی همان اهالی کره می‌باشند، نگک بند ۴. در اینجا منظور پادشاه کره بنام Kao-Tsong است که بیست و سومین پادشاه از دودمان Wong می‌بود. پادشاهی او میان سالهای ۱۲۱۴ و ۱۲۵۹ بود.

۳۳ - از همین رو بود که یاسا (Yasaq) چنگیزی مسلمانان را از وضو گرفتن در چنین هنگامی باز می‌داشت، نگک تاریخ مغول تألیف دوسون چاپ پاریس.

۳۴ - نام مغول برای نخستین بار در کتاب تاریخ نویس چینی بنام T'ong (سده هشتم و نهم میلادی) بصورت Mong-wou یا Mong--Wa که آوانویسی Monggol است و نام قبیله‌ای بود که در مسیر بالای رود آمو زندگی میکردند - در سده ۱۰ و ۱۱ میلادی این قبیله بسوی جنوب باختری کوچ کرده و جلگه‌های رود Onon و Kerulen را گرفته بودند سپس بخش مغولستان خاوری را گرفته و با تاتارها برخورد نموده و از تاتارها شکست سختی خوردند هنگام زایش چنگیز هرج و مرج بزرگی در میان این قبیله بود. روبروک در سفرنامه خود مغول Moal می‌نامید و تاریخ نویسان روسی نیز مغول را بهمین صورت می‌نوشتند. روشن نمودن تاریخچه



و اشتقاق این نام بسیار دشوار است.

۳۵ - Yaka Monggol یا مغول بزرگ. نام این قبیله در مهر کویوک آمده و چنین میباشد. Yaka Monggol ulus-un dalai-in qanu djarliq فرمان از خان جهانی، مات مغول بزرگ. این نام در سال ۱۵۹۸ م در فرهنگ نامه چینی Tengt'anpi kieou بصورت Ye-K'oMang-kouan-eul. یعنی یکا منگول آمده است.

۳۶ - معنای نام این قبیله: «غولان آبی است. بنا بگفته پلیر این نام در متن های چینی همزمان چنگیز دیده شده است و ضبط چینی آن Choueita-ta است. سومنگول ها در بخش خاوری مغولستان نزدیک منچوری مستقر بودند.

۳۷ - بدرستی روشن نشده است.

۳۸ - قبیله مریکیت در بخش شمال باختری مغولستان می زیستند و تا رود اورخون Orxon و ساگنا Selenga کوچ نشینی میکردند. این نام در متن های چینی سده یازده میلادی دیده میشود. برای آگاهی از نبرد این قبیله با چنگیز خان نگ امپراتوری بیابانها نوشته رنه گروسه.

۳۹ - مریکیت: روشن شدن آن دشوار است.

۴۰ - نگک بند ۱۹

۴۱ - نام این امپراتور اینانچ بیلگا بوگوخان - Inantch Bilga Bugu-gan است که در میانه سده ۱۲ م میزیست. این نام ترکی است و معنای آن اینانچ: قابل اعتماد، بیلگا: فرزانه، بوگو: جادوگر، است (فرزانه قابل اعتماد، شاه جادوگران) بوگو خان نام پادشاه باستانی است که نزد ایغورها و نایمانها و قپچاقها: کومان، بصورت افسانه ای در آمده بود. این امپراتور دو پسر داشت که بنا بر منابع تاریخ مغولان، هر یک از آن دو فرزند بخشی از سرزمین را بارت برده و فرمانروای آنجا شده بودند. میان این دو برادر دشمنی ایجاد شده بود و چنگیز توانسته بود از آن بهره برداری نموده و یکایک آنها را از میان بردارد. برادر کوچکتر بویروک خان Buiruq-qan نام داشت و برادر بزرگتر بنام تایی بوگا Tai-buqa ولی بیشتر به Tayang-qan شهرت داشت، نگک پلیر، تاریخ جنگهای چنگیز.

۴۲ - امپراتوری قره ختای: ختای سیاه در سال ۱۱۳۰ بدستی لوتاشه Ye-liu-Ta-

شاهزاده ای از دودمان امپراتوری ختای بنا شده بود. او از چین شمالی پس از سقوط دودمان Xitai یا Leao (۹۱۶-۱۱۲۷) فرار کرده بود و در ناحیه ایسیک کول issik-Kol و ایللی illi دولتی برپا نموده و در مدت کمی کاشغر و بخشی از ایران خاوری را تصرف نموده بود و بسیاری از خانان کوچک ترک آسیای مرکزی بزیر

حمایت او در آمده بودند. این امپراتوری تا سال ۱۲۱۸ م. برپا بود و سپس چنگیز در مدت چند ماه بر آنجا چیره گردید. سرزمین قره ختای سپس تیول جغتای پسر دویم چنگیز گردید.

۴۳ - این شهر در کنار رود ایمل imil است که بددیچد آلاکوی Ala-kol می ریزد. این شهر در نزدیکیهای شهر کنونی چوگدچاک Tchugutchak است.

۴۴ - افسانه مشاهده آن در سفرنامه هتوم Hethoum پادشاه ارمنستان دیده میشود. یک نفر آلمانی بنام Schiltberger که بدست بایزید و سپس بدست امیر تیمور اسیر شده و با آسیای مرکزی فرستاده شده بود و زمانی در آنجا زندگی میکرد. در بازگشت خاطرات خود را نوشته بود و در کتاب او داستانهای شیبیده آن دیده میشوند. امکان دارد که این افسانهها داستانهای عامیانه (فولکلور) باشد. چون در متنهای چینی هم دیده میشوند.

۴۵ - نگگ بند ۶.

۴۶ - در میان اوغورها عیسویان نسطوری مذهب زیاد بودند و سپس دین بودائی از سده ۹ میلادی کم کم جانشین آن گردید. در زمان مغولان بسیاری از اوغورها نسطوری مذهب بودند. مغولان الفبای اوغوری را با کمی دگرگونی وارد زبان خود کرده و نخستین متنهای مغرلی با الفبای اوغوری نوشته شده بود.

۴۷ - تلفظ درست آن ساری اوغور یا اوغورهای زرد است که در کوههای شمال کانسو Kan-Sou می زیستند.

۴۸ - تشخیص هویت این قبیله دشوار می باشد، منظور «کارانوت» باشد کارانوت هامغولانی بودند که از تیره قونقرات Qonggirat می بودند و تعداد آن زیاد می بود. اهمیت این قبیله مانند قبیلههای دیگری راس ikiras و Olqunut دیگر می بود در هر صورت نام دو قبیلهای که پلان کارپن نامبرده یعنی کارانیت و کانا نانا کنون روشن نشده است.

۴۹ - همان ایرات Oirat یا کالموک Kalmouk می باشد. بنا بنوشته رشیدالدین فضل الله ایرات پیش از چنگیز در یسنی بالا زندگی میکردند. این نام در سفرنامه مارکوپولو بصورت Horiat است.

۵۰ - این نام هنوز روشن نشده است.

۵۱ - پلان کارپن شرح نبرد با جورچت Djurtehet یا کین Kin را آورده است. این امپراتوری در سال ۱۱۱۵ م. برپا شده در سال ۱۲۳۴ م. بدست مغولان از میان

رفته بود. شرح نبرد برای گرفتن پایتخت کین با نبرد شهر پکن رابطه‌ای ندارد. بلکه تصرف شهرکای فونگک K'ai -- fong است که پادشاه کین پس از سقوط شهر پکن پایتخت را آنجا منتقل کرده بود. چنگیز پکن که پایتخت دولت کین بود در سال ۱۲۱۴ محاصره کرده بود ولی چون برای پیروزی بر شهر باندازه کافی سازو برگ جنگی نداشت، لذا خراج پذیرفته و محاصره را رها کرد. پادشاه کین بنام Wou -- tou -- Pou چون شهر پکن را آسیب پذیردید. پایتخت را به شهرکای فونگک که در جنوب رود زرد است منتقل کرده بود. چنگیز این تصمیم را بهانه گرفته و به پکن حمله برد. پس از چند ماه محاصره شهر را گرفته (۱۲۱۵ م.) و پس از کشتار گروهی ساکنان، شهر را آتش زد. در زمان پادشاهی او گودای بود که مغولان بر جوزجت چیره شده‌اند. سوبوتای سردار مغول. شهرکای فونگک را محاصره کرده بود. این محاصره مدت زیادی بدرازا کشیده و در سال ۱۲۳۳ پادشاه کین از شهر فرار کرد ولی در چونی نگک مغولان او را دستگیر کردند و او خودکشی کرد.

۵۲ - جمله بخشی از کشور ختای که آنسوی دریاست ... : منظور چین جنوبی است که مارکوپولو نام آنرا «مانگی» نوشته بود. این بخش جنوبی چین بنام سونگ می باشد.

۵۳ - شرحی که پلان کارین از چین نموده بود. نخستین شرحی است که یک نفر اروپائی از چین نموده است، هم چنین او نخستین کسی است که از زبان و الفبای چینی سخن گفته بود. بی گمان معبد و روحانیون یسار شده می باید نوشته‌های بودائی بزبان چینی باشد. بسیاری از مطالب یاد شد او بسیار مبهم و نامفهوم است.

۵۴ - تلفظ این نام باید «توسو» باشد. جوینی آنرا «توشی» آورده بود.

۵۵ - عنوان خان بر بسیاری از پادشاهان مغول و ترك دیده میشود. برای اصل و منشاء آن نگک. به کتاب «در باره سنگک چنگیزخان» تألیف لوئی هامییس. از انتشارات بنیاد

پژوهش‌های چینی. پاریس ۱۹۶۰.

۵۶ - پلان کارپن در اینجا با نام بردن از سه هند. دچار اشتباه شده بود. نبرد هند کوچک باید همان باختر مکران باشد که مارکوپولو آنرا «کسما کوران» نوشته بود.

۵۷ - افسانه شاه ژان کشیش : در آغاز سده ۱۲ م. در اروپا افسانه‌ای بوجود آمده بود و او تون فرزین گن. کشیش آلمانی آنرا در کتاب خود آورده بود.

۵۸ - نبرد با شاه ژان کشیش، بی گمان باید همان نبرد چنگیز بساجلال الدین خوارزمشاه باشد. جلال الدین به شهر غزنه پناه برده و بود و توانست سپاهی گرد آورده و در «پروان» در شمال کابل مغولان را شکست داده بود. پس از این شکست، چنگیز

خود به جنگ جلال‌الدین رفت و در ساحل رود سند در سال ۱۲۲۱ او را شکست داد. جلال‌الدین توانست فرار کرده و به دربار دهلی پناهنده شود. پس از یکسال لشکر مغول بفرماندهی «بلا» وارد هند شده تا مولتان پیش رفته بود ولی بعلت گرمای هوای هند ناچار به برگشت شدند.

۵۹ - گویا پلان‌کارین افسانه‌های عامیانه مردم آسیای خاوری و شمالی را بازگو کرده بود. افسانه مردم با سرسنگ و مردم با پای گاو را نویسنده چینی بنام Hou-kiao (در نیمه سده دهم . م .) در کتاب خود آورده و بنا بگفته او سرزمین آنها باید در سیبری شمال خاوری باشد. افسانه سرزمین مردم با سرسنگ در متن تبتی که نویسنده آن Thouen - houang (سده ۹ . م) بود آمده است.

۶۰ - نام ناحیه ایست در باختر دریاچه کوکونور Koukou-nor و بنام Tsaidam شناخته شده است. این ناحیه جزو امپراتوری تونگوت بوده و چنگیز آنرا تصرف کرده بود.

۶۱ - باید در حقیقت چرکس‌ها باشند که ساکن قفقاز هستند. سرپودان سردار مغولی در در سالهای ۱۲۲۹-۱۲۳۱ در قفقاز و آسیای صغیر لشکر کشی کرده بود.

۶۲ - کوه‌های کاسپیا، باید همان قفقاز باشد.

۶۳ - باید افسانه عامیانه‌ای باشد که بی‌شباهت به یاجوج و ماجوج نیست در پایان سده

۱۳ . سرزمین یاجوج و ماجوج را در قفقاز می‌پنداشتند. نگه به کتاب،

A.R. Anderson . Alexanders Gate Gog and Magog and the Inclosed Natinos. Cambridge 1932.

۶۴ - خان بزرگ گویوک، پسر بزرگ او گودای، بود او در سال ۱۲۰۶ بدنیا آمده و در

اوت ۱۲۴۶ به تخت نشست. در سال ۱۲۴۹ در گذشت. مرگ زود رس او در اثر

زیاده روی در باده نوشی و شهوت رانی بود. مرگ او در ناحیه Qum-Sanngir

که فاصله هفت روز راه از بش بالیق Besh-balig پیش آمده بود. پس از وی

پادشاهی بدمنکو یا منکا، پسر تولی برادر کوچک او گودای رسیده بود.

۶۵ - قضیه دسیسه‌های کوچکترین برادر چنگیز بنام تاموگا Tamuga است که پس از

مرگ چنگیز در زمان نیابت سلطنت توراگانا Torägänä (۱۲۴۲-۱۲۴۶) انجام

می‌داد. تاموگا از سرزمین خود که میان مغولستان خاوری و منچوری بود، بیرون

رفته و بالشگر خود بسوی قره‌قروم براه افتاد. بی‌گمان هدف او از این کار جان‌شپین

شدن چنگیز می‌بود، ولی در راه از آن منصرف نشده و باردوی خود بازگشت. پلان

کارین دچار اشتباه شده بود که تاموگا را برادرزاده چنگیز پنداشته بود در صورتیکه

او کوچکترین برادر چنگیز بود، منابع تاریخی خاوری از کشته شدن او اشاره‌ای

نمی‌کنند. گویوک، پس از رسیدن پادشاهی، قضیه را بررسی نموده و برخی از اطرافیان خود را بسختی تنبیه کرده بود.

۶۶ - تومان Tūmān واژه مغولی یعنی ده هزار.

۶۷ - اگودای، بنا بر گفته پلان کارپن پسر بزرگ چنگیز بود. اگودای پدر گویوک و سیرمن می‌بود.

۶۸ - توسوخان پسر چنگیز بود. تلفظ دیگر آن جوجی Djötchi

۶۹ - دومین پسر چنگیز بنام جغتای Tchaggatai بود. این نام از واژه Tchaggan یعنی سفید، مشتق شده است. تاریخ‌نویسان اسلامی و چینی از او یاد کرده‌اند. جغتای در نزدیکهای سال ۱۱۸۵ بدنیآ آمده و در ۱۲۴۲ درگذشت. او از سوی پدر، فرمانروائی بخشی از آسیای مرکزی اسلامی را دریافت کرده بود.

۷۰ - منظور تولو است و نام همسر اصلی او Sorqaqtani-bägi بود. او چهار پسر داشت: مونگکام گو بیلای، هولاکو، آریق‌بوقا Ariq-bögä بودند. او از زنان صیغیه‌ای خود هفت پسر دیگر داشت. تولو بایستی در نزدیکهای سال ۱۱۸۶ بدنیآ آمده باشد، چون پسر بزرگ وی مونگکام در سال ۱۲۰۹ بدنیآ آمده بود. مرگ وی در اکتبر ۱۲۳۲ بود. معنای نام او بدست نیامده است.

۷۱ - تلفظ این نام Güyük است. مار کوپولو آنرا Cui نوشته بود. معنای واژه gui یا güyü، «دویدن» می‌باشد.

۷۲ - نام پسر دویم او گودای که تلفظ آن Kōdōn یا Kōtān می‌بود.

۷۳ - پلان کارپن او را فرزند اگودای پنداشته بود، در صورتیکه او نوه امپراتور بود. نام پدر او Kōtehü بود که سیمین پسر او گودای بود. تلفظ نام او Siremen می‌باشد.

۷۴ - پسران توسوکان یا جوجی بدین ترتیب بودند: اردو، باتو، سییان، بورا، برکا، تانها  
Tanht

۷۵ - پس از جوجی، پسر بزرگ او جانشین پدر نگشت. بلکه با تو بود که وارث او گردید. سرزمین امپراتوری او بنام قبیله طلائی شهرت پیدا کرده بود و آن از مرزهای اروپا تا باختر آسیا را فرا میگرفت. بر سرزمینی که اردو فرمانروائی میکرد، قزاقستان امروزی می‌باشد که در شمال سیر دریا بوده و از شمال مرزهای نامشخصی داشت و از خاور بدریاچه بالخاش تا دامنه اب میرسید. او بنیادگذار امپراتوری «قبیله سفید بود. احتمال زیادی میرود که این نام اردو بار دو بمعنای اردوی لشکر و دربار، رابطه‌ای نداشته باشد. پلان کارپن نام او را Orda نوشته بود.

۷۶ - Sibān یا Shibān پنجمین پسر جوجی بود. فرمانروائی او بر سرزمینی بود که در خاور و جنوب خاوری اورال جنوبی می‌بود. این سرزمین در شمال سرزمین اردو بوده است.

۷۷ - بوران. برادر کوچک برکه Bärkä بود.

۷۸ - Bärkä. سیمین پسر جوجی بود و معنای واژه برکه «سخت» می‌باشد پس از مرگ باتو در سال ۱۲۵۵ پسر بزرگ او «سرتق» Sartaq جانشین او شد. ولی بامرگ زود رس از میان رفت و در سال ۱۲۵۶ یا ۱۲۵۷ پادشاهی «قبیله‌طلائق» بدبر که رسید. برکه در سال ۱۲۶۵ یا ۱۲۶۶ پس از پذیرش دین اسلام درگذشت. او هیچگاه نام اسلامی بر خود نگذاشت با آنکه نخستین پادشاه مغول بود که مسلمان گردید.

۷۹ - Tanhut. ششمین پسر جوجی بود.

۸۰ - Bouri. این نام در منابع تاریخی چنین نیامده است شاید برای این بود که او پیوسته در آسیای باختری می‌بود. منابع اسلامی از او زیاد یاد کرده بودند و نام Būri آمده است. او سردویم Mütügan که از نواده‌های بسیار گرامی چنگیز بود.

۸۱ - Qadan پسر جغتای نبود، بلکه ششمین پسر او گودای بود

۸۲ - منگو پسر بزرگ تولی بود. تلفظ این نام بدتر کی Mängü. و به مغولی Mongka و معنای آن جاویدان است. او در ۱۵ ژانویه ۱۲۰۹ بدنیآ آمده و در ۲۱ اوت ۱۲۵۹ درگذشت.

۸۳ - نام مادر منگو است و تلفظ آن Sorqaqtani-bägi است.

۸۴ - پسر تولی است و نام او Bödjak یا Bötchök بود. بنا بر منابع تاریخی چینی، هشتمین پسر تولی است و منابع تاریخی اسلامی او را هفتمین پسر تولی یاد میکنند. مادر او از قبیله نایمان بوده و زن صیغه‌ای می‌بود.

۸۵ - نگک بدبند ۸۰

۸۶ - Sibān

۸۷ - تلفظ اصلی آن Tangqut است.

۸۸ - سردار مغولی و تلفظ اصلی نام او Tchormaggan است.

۸۹ - نگک بند ۸۲.

۹۰ - نام نوه اگودای است که تلفظ آن Shirämün یا Siramun می‌باشد.

۹۱ - باید همان گوییلای باشد.

۹۲ - نک به بند ۹۰ و ۷۳.

- ۹۳ - نام هشتمین پسر جوجی بود و تلفظ آن Shingqur است.
- ۹۴ - تلفظ آن Thuatemyr یا Thuatemur است. تلفظ نخست باید درستتر باشد. او دوازدهمین پسر جوجی بود ورشیدالدین فضل الله او را تغای تیمور می نامید.
- ۹۵ - Qaradgai یا Qaratchay پسر چهارم اگودای بود ولی او در آن زمان در آسیای شرقی بود. شاید منظور Tchaggatai پسر دویم چنگیز باشد.
- ۹۶ - سردار نامدار مغولی است و تلفظ نام او Sübägatai یا Sübätäi است که در چین و در اروپا جنگهای زیادی نموده بود. وی در اردوی خود در کنار رود دانوب بسن ۷۳ سالگی مرده بود.
- ۹۷ - نك بند ۷۷
- ۹۸ - نك بند ۷۸
- ۹۹ - گویا پسر بزرگ جغتای باشد.
- ۱۰۰ - گویا تلفظ آن Curemza است که تحریف نام Qurumshi یا خوارزمی باشد. بی گمان باید نام پسر سیم اردو باشد که خود پسر بزرگ جوجی بود. رشیدالدین فضل الله شجره نسب او را یادآوری کرده بود.
- ۱۰۱ Bisermini یا Busurman همان مسلمان می باشد Altiscldan سلطان بزرگ ، گویا منظور سلطان جلال الدین باشد و کشور آتی سلطان باید سرزمین خوارزمشاه باشد .
- ۱۰۲ - شهری در مسیر رود سیر دریا پائین است.
- ۱۰۳ - Yänikänt ننگ بند ۱۰۸.
- ۱۰۴ - گویا شهر اورگنچ باشد . و بنا بنوشته تاریخ نویسان اسلامی ، هولان با ویران کردن آب بندی که بر رود آمو دریا بود شهر را در آب غرق نموده بودند. ننگ تاریخ مغول تألیف دوسون و کتاب ترکستان نوشته بارتولد. در اینجا پلان کاربن رود سیر دریا را با آمو دریا اشتباه نموده بود.
- ۱۰۵ - قوم خزر در سده ۱۳ م. سرزمینی را که میان کوههای کریمه و دماغه Perecop و بخشی از دشتهای شمال آن که در کنار دریای سیاه است. تا جنوب خاوری رود دنپر در تصرف خود داشتند.
- ۱۰۶ - پلان کاربن پیوسته روسها را بنام Rutene میخوانند.
- ۱۰۷ - قبیله آلان در دشتهای شمال قفقاز تا تنگه داربال زندگی میکردند و بنام اوس یا آس مشهور بودند. گرجی ها آنها را Ossete می نامیدند.
- ۱۰۸ - شهر Yängi-Känt یا Yänikänt که در ساحل چپ سیر دریا پائین ساخته شده

بود. جغرافیا نویسان اسلامی از آن زیاد یاد کرده بودند و آنرا «ده نو» می نامیدند.  
نگگ حدود العالم. ترکستان، بارتولد.

۱۰۹ - منظور پلان کارپن از دریا، دریاچه اورال است که رودهای سیر دریا و آمو دریا  
بآنجا می ریزند. پلان کارپن نام این دو رود را باهم اشتباه نموده بود. چون شهر  
ینی کند در کنار سیر دریاست و شهر اورناس در کنار آمو دریا می بودند.

۱۱۰ - شهر کی یف Kiev .

۱۱۱ - در باره جنگهای مغولان با روسها، نگگ: رنه گروسه. امپراتوری بیابانها و دوسون:  
تاریخ مغول.

۱۱۲ - نگگ بند ۲۵ . سرزمینهایی که در تصرف کومانها بود دربرگیرنده بخش بزرگی  
از دشتهای جنوب روسیه تا شمال قفقاز و خاور رود ولگا بود. کومانها یا قیپچاقیان  
در همسایگی ترکان کنگلی Qangli می بودند. پس از حمله مغول همه این سرزمینها  
جزو امپراتوری قبیله طلائی گردید.

۱۱۳ - درباره جنگ بالهستانیان و مجارها. نگگ: رنه گروسه: امپراتوری بیابانها و دوسون:  
تاریخ مغول.

۱۱۴ - نام Mordves که پلان درین بصورت Morduan نوشته بود. نخستین بار مغولان  
در سال ۱۲۲۳ بآن حمله برده بودند و در سال ۱۲۳۷ بدست مغولان افتاد.

۱۱۵ - نام Biler از بلغار آمده و در جلگه ولگای میانی و در کنار رود گاماساکن بودند.  
در تاریخ سری مغول این نام بصورت Bular آمده ابو الفدا آنرا بولار و شیلت  
برگر آنرا بولار نوشته اند.

۱۱۶ - تلفظ درست آن Bashggird است.

۱۱۷ - نام این قبیله را شمس الدین دمشقی در کتاب خود Barassia آورده بود. پلین  
دانشمند روم باستان و سترابون از آنها یادآوری نموده بودند.

۱۱۸ - Samoyede

۱۱۹ - پلان کارپن این افسانه را هنگامیکه در حوال قره قروم بود شنیده بود. در برخی  
از متنهای چینی افسانه مردم با پای گاو آمده است و گویا پلان کارپن آنرا با داستان  
مردم با سرسنگ اشتباه نموده و درهم آمیخته بود. این داستان عامیانه در آسیای خاوری  
از زمان باستان میان ساکنین آنجا رواج داشت.

۱۲۰ - نگگ بند ۸۸ ، Chirpodan یا Girpodan. گویا تلفظ نخست درستتر باشد.

۱۲۱ - پیشروی چورماقان در ازمنستان میان سالهای ۱۲۳۲ و ۱۲۳۹ بود.

۱۲۲ - سترابون و پلین و ایزیدور سویلی این افسانه را آورده بودند. این داستان عامیانه



- معروفی می‌بود و از آسیای خاوری به اروپا آمده و تاسده ۱۶.م. رواج داشت .
- ۱۲۳ - درباره پیشروی چورماقان در گرجستان در سالهای ۱۲۳۵ و ۱۲۳۶. نگگ امپراتوری بیابانها تألیف رنه گروسه و تاریخ مغول نوشته دوسون.
- ۱۲۴ - نبرد مغولان در آسیای صغیر با سلطان کیخسرو و دویم (۱۲۳۷-۱۲۴۵) بود. پایتخت آن شهر قونیه می‌بود. سردار مغولان بای جو Baidju بود که چانشین چورماقان گردید. چون زبان مغولی حرف «ر» ابتدا بساکن را نمی‌تواند تلفظ کند لذا برای تلفظ آن حرف «او» را بآن می‌افزاید و روم را اوروم تلفظ می‌کند.
- ۱۲۵ - شاید منظور لشکر کشی به شمال سوریه باشد. شهر حلب در آغاز سال ۱۲۶۰ بدست مغولان افتاده بود. شاید منظور لشکر کشی به دیار بکر و اربل باشد که بدست چورماقان و یالشگر کشی بای جو بگردستان باشد که در سال ۱۲۵۴ بود و اتابک موصل بدرالدین لولؤ را باجگذار مغولان گردانید.
- ۱۲۶ - البته تسخیر شهر بغداد نمی‌باشد. چون بغداد در سال ۱۲۵۸ بدست هلاکو گرفته شده بود. بلکه باید حملات کوچکی باشد که بدستور فرمانروایان مغولی در ایران که بمرزهای خلافت میشد. خلیفه بغداد چندین بار سفیران خود را بدربار مغول فرستاده بود. نگگ تاریخ مغول نوشته دوسون، نام بغداد در سده‌های میانی در اروپا Baucad ضبط و تلفظ میشد.
- ۱۲۷ - نگگ بند ۶۶.
- ۱۲۸ - نگگ به کتاب سازمان اجتماعی مغولان، تألیف ولادی میرتسف. ترجمه کارسوو پاریس ۱۹۴۸.
- ۱۲۹ - این پیشتازان. بمغولی Tamatchi گفته میشد.
- ۱۳۰ - تنها پلان کارپن بود که این کردار نظامی مغولان را یادآوری نموده بود. ولی تاریخ نویسان چینی در باره محاصره شهر Tchen-tchao که بسرداری «بایان» انجام میشد آورده اند که مغولان برای چرب کردن ساز و برگ جنگی، چربی مرده‌ها را بکار می‌بردند.
- ۱۳۱ - نگگ بند ۶۴.
- ۱۳۲ - نام این جانور بفرانسه hamster و بروسی d'khorī است.
- ۱۳۳ - منظور الکساندر نوسکی Alexandre Nevskii است نگگ بند ۱۹۱.
- ۱۳۴ - واژه مغولی Basqaq از ریشه bas یعنی فشار آوردن آمده است و بترکی داروغه چی است و آنهم از زبان مغولی گرفته شده. ریشه این واژه daru است که همان معنای فشار آوردن را میرساند.
- ۱۳۵ - سخن از شاهزاده گرجی داویدلشا است که پسر صیغه‌ای ژرؤ لاشاپسین‌ترین

پادشاه گرجستان بود. دیگری داوید نارین پسر روسودان خواهر ژرژ است که جانشین پدر شده بود. گویوک گرجستان را میان آنها تقسیم کرده بود. بخش کارتلی نصیب داوید لاشاو بخش Imerethi نصیب برادر او شده بود. واژه ملیک همان بمعنای شاه می باشد.

۱۳۶ - پلان کاربن آگاهیهای خود را از روسها و ترکها دریافت نموده بود.

۱۳۷ - قبیله تومات، در زمان حمله در کنار دریاچه بایکال زندگی میکردند. و آنها در همسایگی قبیله اویرات Oirat بودند. پلان کاربن این نام را Yoyrat نوشته بود. نام قبیله تومات در منابع تاریخی چینی و اسلامی سده های ۱۳ و ۱۴ زیاد آمده.

۱۳۸ - تنها در کتاب پلان کاربن است که کشمیر بدین صورت نوشته شده است. مار کوبولو آنرا Chermir نوشته بود. کشمیر توانسته بود از حملات چنگیز برکنار باشد. تخریجه شمال باختری هند میدان کارزار شده بود. ولی در سال ۱۳۰۵ مغولان از شمال بآنجا حمله کرده و ویرانیهای زیادی از خود بجا گذاشته بودند. مغولان در بازگشت به کاشغر همگی در سرما و برف زیادی که بود نابود شده بودند.

۱۳۹ - در اینجا منظور ایرانیان می باشد.

۱۴۰ - نگگ بند ۱۰۱.

۱۴۱ - ترکمن یعنی ترکان اصیل، هم اکنون آنها میان دریای خزر و دریاچه آرال و شمال آمو دریا پراکنده هستند. آنها از بازماندگان ترکان اوقوز Oghouz هستند که در اثر فشار دیگر ترکان بسوی باختر کوچ کرده بودند. آغاز کوچ از سده ششم میلادی آغاز گشته بود سلجوقیان که بنیادگذار سلسله سلجوقی بودند از میان این قبیله برخاسته بودند.

۱۴۲ - شاید تلفظ اصلی آن Carola یا Corola باشد.

۱۴۳ - قبیله Qumug داغستان می باشد نگگ فرهنگنامه اسلام Kümücks

۱۴۴ - بدرستی دانسته نشده است.

۱۴۵ - این نام در منابع تاریخی مغولی و چینی زیاد آمده چون مغولان از میان آنها مزدوران زیادی را اجیر نموده بودند و برای پاسداری از خان، آنها را می گماشتند. هنگام فرار مغولان از چین شمالی آنها نیز همراه مغولان بوده و سپس با آنها در آمیختند.

۱۴۶ - نسطوریها، ملت و یا قبیلهی ویژه ای نبوده و بلکه پیروان مذهبی می بودند.

۱۴۷ - بدرستی دانسته نشد.

۱۴۸ - Bruthachi قبیله ای ساکن قفقاز و دین آنها یهودی می بود.

۱۴۹ - Torki تلفظ روسی ترک می باشد. یونانیان بیزانس ترکان اوغز Oghouz را

ces tres royaumes  
estoles tuer leur pme  
u sage quist moter estu  
re leu seigneur-je apelle  
-n-boys a ledit on delem

ce ne po: raignone ne  
po: rdece qu'alent con  
quies mont uolt d'ingie  
leur pmer usage. Apres  
ce q' d'ingulain fist fait.



نبرد اسواران مغول با خاوریان  
نسخه خطی های تون



نبرد درکنار رود سیت در ۴ مارس ۱۳۳۸

Ouzoi تناظ می نمودند. این نام در منابع تاریخی روسی از سال ۱۵۵۴ دیده میشود و در منابع بیزانسی از سال ۱۵۶۵ آمده است. این قبیله اوغز بدست قبیله Petchenegue و بلغارها و بیزانسها از میان برده شده بود و کسانی که بجامانده بودند با ترکان کومان یا قپچاقی درهم آمیختند.

۱۵۰ - نگگ بند ۱۵۵

۱۵۱ - منظور در اینجا تات‌های مسلمان قفقاز می باشد.

۱۵۲ - پلان کارپن نام‌هایی که در سده میانه بر سه سرزمینی که هند نامیده میشد با هم اشتباه کرده بود. در اینجا موضوع هند کوچک نبوده بلکه هند میانه است که در سده‌های میانی در بر گیرنده اتیوپی (حبشه) و کرانه‌های دریائی آن می بود.

۱۵۳ - چرکس قبیله‌ایست در قفقاز. نگگ فرهنگ نامه اسلام Tcherkesse

۱۵۴ - نگگ فرهنگ نامه اسلام و یادداشت‌های پلیو بر کتاب مارکوپولو.

۱۵۵ - Sarti : مسلمانان ساکن ماوراالنهر، بویژه در ناحیه تاشکند و فرغانه و Semiretchi چنین نامیده میشدند. نگگ فرهنگ نامه اسلام Sart .

۱۵۶ - هند بزرگ همان هندوستان می باشد. جغرافیایان سده‌های میانی سه هند را تشخیص میدادند هند کوچک : در شمال خاوری آسیا تا ناحیه بنامی که مارکوپولو آنرا Mutifili می نامید و آن میان رودهای Godaveri و Kistna یعنی ناحیه Coromandel است. هند میانه که اتیوپی یا حبشه باشد و مارکوپولو آنرا Abascel می نامید. تنها پس از اکتشافات جغرافیائی پرتغالیان بود که نام هند برای هند کنونی بکار رفت.

۱۵۷ - منظور Goths Tetraxites است و سرزمین آنها در جنوب کریمه و از سوداک که مارکوپولو آنرا Soldanu ضبط کرده بود تا Balaklava ادامه داشت. این سرزمین را مارکوپولو Gutia می نامید. اهالی گوت تا سده ۱۶. م. چنانکه Busbecq سفیر امپراتور شارل کن در دربار عثمانی آورده بود. زبان خود را حفظ کرده بودند.

۱۵۸ - در نامه‌ای که در بایگانی واتیکان هست چنین آمده : با نیروی آسمان جاویدان، ماخان همه جهان و ملت بزرگ ما، فرمان میدهیم. متن مهر گویوک چنین بود : با نیروی آسمان جاویدان، خان جهان و ملت بزرگ مغول، فرمان ما اگر بملت چیره شده و یا چیره نشده برسد باید فرمانبرداری نموده و یا از ما بترسند.

۱۵۹ - این دو سرزمین که در کنار دریای بالتیک می باشند از حمله مغول برکنار بودند.

در سال ۱۲۵۹ بود که سپاه مغول سرزمین لیتوانی را ویران نموده و سپس بسوی لهستان رهسپار شده بودند و در سال ۱۲۸۵ مغولان مجارستان را تا شهر پست Pest ویران کرده بودند. سرزمین Livonie و Prouse که بدست فرقه مذهبی و نظامی Teutone اداره میشد از حملات مغول برکنار مانده بودند.

۱۶۰ - منظور Wenceslas اول (۱۲۳۰-۱۲۵۳) است.

۱۶۱ - منظور Boleslas دویم، دوك سيلزی است و نام مادر او Anne بود که خواهر Wenceslas اول می بود. پایتخت دولت او در شهر wratislava می بود.

۱۶۲ - نام شهر Lanciscie است و میان Kalisz و ورشو، درکنار رود Bzura است و دوك این شهر کنراد نام داشت.

۱۶۳ - واسیلی دوك شهر ولادیمیر بود که در Volhynie واقع شده بود.

۱۶۴ - دانیل فرمانروای سرزمین گالیسی می بود. او برادر واسیلی بود. در زمان حمله مغول، او به مجارستان گریخته بود.

۱۶۵ - منظور همسر Boleslas است که دختر Bela چهارم هنگری بود.

۱۶۶ - اسقف کراکوی Pedota Johannes نام داشت و میان سالهای ۱۲۴۲ و ۱۲۶۶ اسقف شهر کراکوی می بود.

۱۶۷ - بی گمان باید Leszek معروف بسیاه در سال ۱۲۷۹ جانشین بولساو گردید.

۱۶۸ - منظور Lithuanies است که در آن زمان، پیوسته با روسیه در جنگ بودند،

۱۶۹ - شهر Danilove که میان شهر ولادیمیر و شهری کی یف است.

۱۷۰ - دهکده Kanov درکنار رود دنیپر در شمال کی یف است.

۱۷۱ - نگگ بند ۹۹.

۱۷۲ - شناخته نشده است.

۱۷۳ - نام رودیست که روسها آنرا رود اورال می خوانند. نام ایالک ترکی می باشد، جغرافیا

نویسان اسلامی آنرا Yayiq می نامیدند. نگگ حدود العالم چاپ مینورسکی.

۱۷۴ - پلان کارپن در اینجا دریای سیاه را با دریای خزر اشتباه نموده بود،

۱۷۵ - تاریخ نویسان روسی این نام Eldega ضبط کرده بودند.

۱۷۶ - منظور گرگیان می باشند.

۱۷۷ - نام قبیله ایست در قفقاز

۱۷۸ - منظور قبیله چرکس می باشد. سترابون و تاریخ نویسان بیزانسی آنرا Zixoi و

Zixia ضبط نموده بودند.

۱۷۹ - نگگ بند ۱۴۷

۱۸۰ - ننگ بند ۱۰۸ و ۲۰۰. منظور شهر ینی کند است.

۱۸۱ - ننگ بند ۱۰۲.

۱۸۲ - شهر یست در کنار رود سیر دریا

۱۸۳ - ننگ بند ۱۰۱

۱۸۴ - ننگ بند ۸۰

۱۸۵ - ننگ بند ۸۱

۱۸۶ - ننگ بند ۷۶

۱۸۷ - تلفظ آن Omyl یا Omul است.

۱۸۸ - ننگ بند ۹.

۱۸۹ - Tchingai از قبیله کرائیت می بود او بسیار مورد توجه چنگیز بود در تاج گذاری

او گودای منشی و دبیر دربار بوده و پس از مرگ او گودای که در ۱۱ دسامبر

۱۲۴۱ رخ داده بود. او مورد خشم Törägänä که نیابت سلطنت را داشت .

واقع شده و ادار به فرار شده بود پس از تاج گذاری گویوک دوباره دبیر دربار

گردید ولی در سال ۱۲۵۱ پس از کشف توطئه که در زمان تاج گذاری مونگک کا

(۲۰ ژوئیه ۱۲۵۱) پدید آمده بود محکوم بمرگ شد . او می بایستی عیسوی

نسطوری باشد چون دو پسران وی نامهای نسطوری Yoshmut و ژرژ داشتند.

۱۹۰ - عمه امپراتور بود و نام او Altalun بوده و دختر گرامی چنگیز می بود.

۱۹۱ - منظر الکساندر نوسکی است که نخست پرنس شهر نووگو رود می بود مغولان

او را به قره قروم فراخوانده بودند و او با برادر کوچکترش آندره با آنجا رفته و

در سال ۱۲۴۹ بازگشت. مغولان او را فرمانروای روسیه شمالی نموده بودند.

وی در سال ۱۲۵۲ فرمانروای بزرگ ولادیمیر گردید.

۱۹۲ - ننگ بند ۱۸۹

۱۹۳ - Qadag و چنگای از مشاوران اصلی گویوک بودند. کاداک هم همانند چنگای بمرگ

محکوم شده بود. چون جانشینان او گودای را تشویق به مخالفت به گزینش مونگک کا

میکرد او را در تابستان ۱۲۵۱ بمرگ محکوم کرده بودند. ننگ بتاریخ جهانگشای

جوینی .

۱۹۴ - این شخص درست شناخته نشده است. بی گمان باید ایفوری باشد و مقام بزرگی

در دربار مغولان داشت. در گردهم آئی که مونگک کا را در سال ۱۲۵۱ بامپراتوری

برگزیده بود او بعنوان نماینده ملکه Oqul-qaimish بیوه گویوک، حضور داشت.

این ملکه پس از مرگ شوهرش، از سال ۱۲۴۸ تا ۱۲۵۱ نایب السلطنته می بود

و او باهمه نیرو از گزینش مونگک کا جلو گیری میکرد. مونگک کا او را در سال ۱۲۵۲ با اعدام محکوم کرده بود ولی طی عفو همگانی که مونگک کا برای بهبودی مادر بیمار خود نیت کرده بود از مرگ رهائی یافته و بکشور خود اویغور فرستاده شده بود. در آنجا چون در توطئه که بمرگ پادشاه اویغور سرانجامید شرکت کرده بود و برای باز دویم بمرگ محکوم گردید ولی مونگک کانمی خواست کسی را که یکبار عفو شده بود اعدام نماید. لذا بتوقیف همه دارئی او بسنده کرده و خود ویرا به سوریه و مصر برای مأموریتی فرستاده بود.

۱۹۵ - نام Temir تلفظ کومانی است و تلفظ ترکی آن tāmūr می باشد . معنی آن آهن است .

۱۹۶ - منظور کاردینال Pierre Capoccio است که در گزینش امپراتور گیوم، کنت هلند در ۳ اکتبر ۱۲۴۸ در شهر کلن حضور داشت.

۱۹۷ - شناخته نشده است.

۱۹۸ - شناخته نشده است. این نام منشاء ترکی دارد

۱۹۹ - شناخته نشده است .

۲۰۰ - Ienikint

۲۰۱ - شناخته نشده

۲۰۲ - شناخته نشده

۲۰۳ - Santopolcus

۲۰۴ - شناخته نشده

۲۰۵ - شناخته نشده

۲۰۶ شهر Tchernigov نگک بند ۲۲.





شاهزاده لادیسلاو، پانوی را از دست کومانها نجات میدهد.  
تقاشی دیواری کلیسیا زلنس در رومانی (سده ۱۴م.)

if the pot pans - 27 in more



شکل تمسید منگورخان  
نسخه خطی های تون